شماره اول - دوشنبه ۱۳ فروردین ۱۳۳۶ تکشماره ۵ ریال



اطلاعات بانوان

پیام علیاحضرت ملکه ثریا بزنان ایران

در صفحه ۲



پیام علیاحضرت ملکه ثریا پهلوی بزنان ایران

دراین موقع که نشریه جدیدی برای شما بانوان ودختران ایرانی نشرمییابد همانطوریکه بارها توجه شمارا بکسب فضائل وکمالات وسعی دربهبود وضع زندگی خود ودیگران جلب کرده واهمیت وظیفهٔ سنگینی‌را که درخانواده واجتماع بردوشتان گذاشته شده است یادآورشده‌ام ، فرصت‌را مغتنم‌شمرده باردیگر تذکر میدهم که دردوران حساس کنونی نقش‌زن ایرانی بموازات ترقیات وپیشرفتهائی که نصیب‌جامعه‌ما میشود روزبروزاهمیت بیشتری کسب میکند .

شمازنان و دختران ایرانی بایدباآگاهی وروشن‌بینی وظایف سنگینی‌راکه درخانواده واجتماع برعهده دارید بانجام رسانید ومخصوصاً توجه داشته باشید که نظربوظیفهٔ مقدس مادری بنای ایران فردا بدست شماست وهرقدر در این راه‌سعی و مجاهدت بیشتری ازخود نشان‌دهید خدمت‌بزرگتری بجامعه ووطن خود انجام‌داده‌اید.

بنابراین‌لازم‌است که هرچه بیشتربامطالعه کتب ونشریات سودمند واستفاده ازتجربیات دیگران ، سطح فکرخود را ارتقاء داده، راه ورسم زندگی صحیح را فراگیرید و مجهز بدانش و بینش در راه اعتلای جامعه ایرانی بکوشید .

هیئت تحریریهٔ « اطلاعات بانوان» بمناسبت انتشار این نشریهٔ مخصوص‌بانوان ازپیشگاه‌علیاحضرت‌ملکه‌ثریاپهلوی استدعاکردندکه پیامی برای زنان ایران صادرفرمایند وعلیاحضرت باتوجهی‌که همیشه برای ارشاد طبقهٔ بانوان دارند این‌تقاضارا قبول فرموده وپیام‌فوق‌را صادرفرمودند .

ماخوشوقتیم‌که تمثال مبارك علیاحضرت ملکه ثریا را زیب روی‌جلد این شماره‌کرده و باکسب افتخار درج پیام علیاحضرت وسیلهٔ ابلاغ تعالیم عالیهٔ ملکه محبوب خود بزنان ایران میشویم .

دعوت بهمکاری

★ اطلاعات بانوان که اکنون اولین‌شمارهٔ آن‌دردست‌شماست،اگرچه با مطالعه‌کافی تهیه‌وتنظیم شده‌ولی‌بی‌شبهه یك‌گل‌بی عیب‌نیست ونواقصی داردکه مامیکوشیم باهمفکری‌وهمکاری شماخوانندگان‌عزیز، تدریجا آنها را مرتفع کنیم • یکی از هدفهای اولیه‌در تهیه‌وتنظیم این‌نشریهٔ‌جدید استفاده‌ازذوق‌ها و استعدادهای سرشاری‌بوده است‌که‌دربسیاری اززنان‌و دختران‌ایرانی وجودداردولی‌متاسفانه‌تاکنون کمترمجال بروزوظهور یافته‌است•مثلادرسایرکشورهای جهان عده‌زیادی‌خانمهای روزنامه‌نگار وجودداردکه‌ذوق وهنرخود رادر این‌رشته نشان‌میدهند ،ولی‌درایران اگرهم‌فعالیتهائی ازطرف‌خانمهادر این‌زمینه صورت گرفته، تاکنون‌بصورت مداوم‌وموفقیت آمیزنبوده‌است،بهمین جهت‌ماکوشیده‌ایم که‌درانتخاب همکاران‌این‌نشریه ،بیشترازوجود خانمهای فاضل‌و مطلع‌و دختران فعال‌و پرشوراستفاده‌کنیم‌وبرای‌اولین‌باردرایران یك‌کادرخبرنگاری‌و نویسندگی از زنان‌تشکیل داده‌ایم •

★ باز هم‌بدینوسیله‌ازهمه‌خانمهای باذوق‌دعوت بهمکاری‌میکنیم‌ومخصوصا تذکرمیدهیم که‌صفحات‌این‌مجله درانحصارهیئت تحریریهٔ‌محدودی نیست‌وهرکس ذوقی‌وهنری درخودسراغ داردمیتواند دراین‌عرصه‌جلوه‌گری کندزیرا یکی از هدفهای‌ما همین‌پرورش استعدادهای‌هنری بانوان‌ایران‌است وامیدواریم‌بتوانیم دراین‌راه‌قدمهای‌مؤثری برداریم

متشکریم ...

● ازموقعی‌که خبرانتشار«اطلاعات بانوان» باطلاع‌عموم‌رسیده است ، عده زیادی ازعلاقمندان ضمن‌نامه‌های محبت بار و تشویق آمیز این اقدام جدید مؤسسه اطلاعات را ستوده وبا پیشنهادهای خود مارا در تهیه و تنظیم برنامهٔ کار این نشریه یاری‌کرده‌اند.

● ما ازاین‌احساسات‌پاك وازاین‌راهنمائی‌های‌سودمندمتشکریم وبطوریکه‌از ورق زدن همین شماره پی‌میبرید، آنچه راکه خودتان خواسته‌اید ، بصورتی‌که‌کوشیده‌ایم بدیع ومبتکرانه باشد درمجله گنجانده‌ایم وقسمتی از برنامه‌های ما نیزدرشماره‌های آینده بتدریج بمرحله عمل درخواهد آمد .

● امیدواریم حاصل زحمات ماموردتوجه واستفاده‌خوانندگان عزیز قرارگیرد وقول میدهیم‌که هرشماره‌را بهتر از شماره پیش در اختیار شما قراردهیم .

نگارش‌خانم تربیت

تحولی که بدست زن ایرانی باید پی ریزی شود

تمدن‌وفرهنك هرقوم رامی‌توان با میزان نشریات وشوق وعلاقه مردم بمطالعه آنها سنجش نمود . مولفین و مصنفین کتب ورسالات و اربابان جراید و مجلات در پیشرفت و کمال هرملت سهم بسزائی دارند و کسانی که با تحمل زحمات زیاداین امر مهم رابعهده میگیرند. ازخادمین حقیقی و واقعی جامعه‌محسوب میگردند .

مدیر محترم روز نامه اطلا عات جناب آقای عباس‌مسعودی که متجاوز از یك ربع قرن در عالم مطبو عات ایران قدمهای بر جسته برداشته و با نشر روزنامه وزین اطلا عات ومجله های هفتگی و ماهانه و اطلاعات هوائی و جراید یومیه بزبان فرانسه وانگلیسی خدمت گرانبهائی بجا معه نموده اند اخیرا با انتشا ر مجله مخصوص کودکان به پرورش وآموزش نونهالان کشور ماکمك موثری نموده و بالاخره مجله اطلاعات با نوان را در این سال جدید بعالم زنان ایران هدیه کرده اند . نمیدانم بچه زبانی ادای شکر نموده ازطرف قاطبه زنان ایران صمیمانه از ایشان تشکر نمایم واقعا جای بسی خوشوقتی است که‌از این‌ببعد زنان‌ایران‌مجله ای مخصوص بخودخواهند داشت وبانوان دانشمند و روشنفکر ایرانی خواهند توانست آمال و افکار خودرا درصفحات آن منعکس نمایند. ازدانش وهنروتجربیات خویش سایر خواهران‌خودرا بهره‌مند سازند . در این مجله بانوان و دوشیزگان ایران علاوه بر آنکه در قسمت‌اداره‌خانه‌و بچه‌وطریق معاشرت و آداب زنا شوئی وغیره با انتشار مقالات سودمند بر معلو مات سایر خواهران خود خواهند افزود این مجله به آنها فرصت خواهد داد که افکار وعقاید خودرا از لحاظ حقوق اجتماعی‌وطرز ونحوه‌ی‌خدمت بجامعه وایجادتحول‌درزندگی‌عمومی بایکدیگر درمیان نهند.

بقیه‌درصفحه ۲۸

پاسخ بیک نیاز

باشکفتن نخستین شکوفه‌ها و باورق خوردن دفتر سال ، دراین هنگام که آفتاب حیات بخش فروردین کهنه‌ها را نومیکند وطبیعت سرمازدهٔ پیررا بااکسیر بهاری زندگی تازه می بخشد ، اولین شمارهٔ «اطلاعات بانوان» بدست شمازنان ودختران ایرانمیرسد .

انتشار این مجموعه ، بموازات موفقیت هائی که درسالهای اخیر نصیب جامعهٔ بانوان ایرانی شده ، یك ضرورت اجتناب ناپذیر بوده است ومؤسسه «اطلاعات» که همیشه پابتکار و پیشقدمی در توسعه خدمات فرهنگی مباهات میکند ، خوشوقت است که باانتشار این نشریه جدید ، قدم مؤثری در بهبود وضع زندگی وبالابردن سطح معرفت نیمی ازجمعیت کشور که تاکنون ازداشتن یك مجلهٔ اختصاصی محروم بوده‌اند ، برمیدارد .

زنان ایرانی درسالهای اخیر تحت توجهات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و علیا حضرت ملکهٔ ثریا پهلوی یك موفقیت بزرك بدست آورده‌اند که محققاً در سرنوشت آینده کشور تأثیر شگرف خواهد بخشید واین موفقیت توسعهٔ فرهنك ونشر دانش در میان طبقهٔ بانوان است که نوید فردای روشنی را بملت ایران میدهد .

اگر بآمارهای فرهنگی چندسالهٔ اخیر توجه کنیم می بینیم که تعداد دختران مدارس ودانشکده‌ها سال بسال روبافزایش است و این قوس صعودی نشان میدهد که پدران و مادران ایرانی ، برخلاف نسل‌های گذشته که زن‌را موجودی ضعیف وعاطل و باطل می‌پنداشتند و کسب علم‌را برای اولازم نمی‌شمردند ، اکنون باهمیت آموزش وپرورش دختران خودپی برده‌اند وحتی درسخت‌ترین شرایط ازاین وظیفهٔ اساسی که برعهده‌دارند غافل نمی‌مانند .

بهمین جهت یك تحول اصیل وعمیق درزندگی زنان ایرانی که سابقاً «نیمهٔ راکد اجتماع» راتشکیل میدادند شروع شده وبسرعت توسعه مییابد .

بی‌شبهه این رشد وتکامل فکری ومعنوی باید درجهت یك زندگی بهتر ویك آینده ثمر بخش‌تر رهبری شود و شور واشتیاقی که اکنون در میان همهٔ زنان و دختران باسواد برای دانستن و یادگرفتن هست ، باراهنمائی های سودمند تغذیه گردد ، چه در غیر اینصورت بیم آنست که نهضت زنان ایرانی ازمجرای صحیح خود منحرف شود وبسوی افراط وتفریطهائی که متأسفانه‌هم اکنون نیزکم وبیش وجود دارد ، بگراید .

«اطلاعات بانوان» بابرنامهٔ جامع ودقیقی که پس‌از مدتها مطالعه برای کار خود تنظیم کرده ، امیدوار است که زنان ودختران ایران را دراین نهضت بزرك ودراین تلاش بسوی زندگی بهتر یاری وراهنمائی کند . مایار وباور شما دردفاع ازحقوق اجتماعی و راهنمای دلسوز شما در رفع مشکلات زندگی هستیم .

مامیخواهیم که همه‌زنان ودختران ایران آشنا بحقوق ووظایف خود باشندودراجرای تکالیف مقدسی که اجتماع برعهده ایشان گذاشته ودررأس آن وظیفه مادری وتربیت نونهالان کشور قراردارد ؛ بکوشند زیراتنها دراین‌صورت است که آینده‌ملت‌ما روشن‌ودرخشان‌خواهد بود.

مامیخواهیم که همهٔ شما زنان و دختران درزندگی شخصی پاك ومتین و مهربان ، درروابط خانوادگی محبوب وباشخصیت ومورد احترام ، ودر فعالیت‌های اجتماعی آگاه وفعال ومآل‌اندیش باشید وموجب سربلندی خود ، خانواده خود ، وجامعه وملت خود شوید وراه رسیدن باین هدف‌را بااجرای برنامه‌ای که طرح کرده‌ایم ، پیش‌پای‌شما خواهیم گذاشت .

امیدواریم همانطوریکه مابفکر شما بودیم ، شماهم بفکرما باشید و اگر نواقصی در کارما می بینید یا طرحهائی بنظرتان میرسد که فکرمیکنید بااجرای آنها این نشریه کاملتر و جامعتر خواهد شد ، باما درمیان گذارید ومطمئن باشید که پیشنهادهای‌شما مورد بررسی‌دقیق قرار خواهدگرفت.

زیرا ماهرگز ادعا نمی کنیم که این نشریه ازهرجهت کامل‌است بلکه یقین‌داریم که برای ادامه و تکمیل‌آن بااستظهاربعنایت پروردگار ، بهمفکری وهمکاری‌شما نیازمندیم .

باهم آشنا شویم

یك ادارهٔ دولتی که اعضای آن از صدر تا ذیل همه زن هستند

در اینجا خانمهای ایرانی از جوراب پارهٔ نایلون صندلی میسازند و ازحلبی دستگاه رختشوئی خودکار درست میکنند!

این خانمهای فعال برای ایجاد یك تحول درزندگی ایرانی کمر همت بمیان بسته‌اند ...

دریکی ازخیابان‌های آرام ودور افتادهٔ تهران اداره‌ای هست که همهٔ اعضا وکارمندان آنرا ازرئیس ومعاون وحسابدار ومنشی گرفته تا اندیکاتور نویس وماشین نویس، خانمها تشکیل میدهندوعجب اینکه این ادارهٔ منحصر بفرد که جنس مرد بآن راه ندارد ، نه فقط از بسیاری ادارات وبنگاه‌های «مردانه» مرتب‌تر ومنظم‌تراست، بلکه در مدت کوتاهی که ازتأسیس آن میگذرد موفقیت های بزرگی بدست آورده که نوید تحول بزرگی را در زندگی هزاران خانوادهٔ ایرانی میدهد.

باچادر وروبنده در میان عشایر چادرنشین

اسم این اداره ، «خانه داری» است واز طرف وزارت فرهنگ بمنظور مطالعه وتعلیم امور مربوط به خانه‌داری، بچه‌داری وروابط خانوادگی تأسیس شده ووظیفه دارد راه و رسم زندگی صحیح واصول خانه‌داری نوین رادر اختیار خانواده‌های ایرانی ، اعم از شهری وروستائی قراردهد.

طرزکار این اداره با طرزکار ادارات دولتی بکلی فرق دارد و از سیستم «پشت میز نشینی» و «کاغذبازی» درآن خبری نیست . خانم هائی که باستخدام این اداره درمیآیند شرایط سخت وسنگینی رامتقبل میشوند ، مثلا باید درآغازاستخدام تعهد بسپارند که درهرموقع و هرآن در اختیار ادارهٔ مزبور باشند و هیچگاه برای اعزام بشهرستانها ودهات وایلات‌چادرنشین بهانه‌ای ازآنها پذیرفته نمی‌شودزیرا کارمندان ادارهٔ خانه‌داری واقعاً باید کارکنند و «بیه» هرزحمت ومرارتی رابتن بمالند. این اداره فعالیت‌خود را محدود به‌تهران و شهرستان های بزرگ نکرده‌بلکه بیشتر کوشش‌دارد تااهالی بیسواد وعقب‌افتادهٔ دهات و ایلات را با اصول زندگی نوین و بهداشت و نظافت آشناکند . بدین منظورمرتباً هیئت هائی ازطرف این اداره‌عازم‌شهرستانهاودهات دوردست شده‌اند تافنون خانه‌داری وراه ورسم زندگی‌رابمردم عقب افتاده‌بیاموزند. همچنین خانمهای زیبا و تحصیلکردهٔ عضواین اداره اغلب مجبور میشوند بنابر تعهدی‌که برای خدمت در این اداره سپرده‌اند یکه وتنها وگاهی با چادر و روبند وشلیته ، برای اینکه نظراهالی متعصب دهات و ایلات را جلب کنند، بدورافتاده‌ترین نقاطایران مسافرت کرده‌اطلاعات خودرادراختیار خانواده‌ها قراردهند.

اولین‌زن‌ایرانی که‌رئیس یك ادارهٔ دولتی شده

در رأس ادارهٔ خانه‌داری‌وزارت



خانم‌میرفخرائی رئیس‌ادارهٔ خانه‌داری

فرهنك یك‌خانم تحصیلکرده و کاردان قرارگرفته‌که قسمت زیادی‌ازموفقیت های این اداره‌مدیون هوش وپشتکار وفعالیت اوست. این خانم که اولین زن ایرانی است‌که بریاست یك ادارهٔ دولتی نائل شده «ناهید میرفخرائی» نام دارد وخواهر خانم «نیرسعیدی» نویسندهٔ معروف است.

خانم میرفخرائی تحصیلات عالیهٔ خود را دردانشگاه «تورن» ایتالیا و همچنین دانشکده‌های فرانسه وامریکا در رشته‌های آشپزی- تربیت کودك و خانه‌داری بپایان رسانده وچندین‌سال ازبهترین سالهای جوانی را صرف بدست آوردن تجربیات و معلومات سودمندی کرده است که اکنون همهٔ آنها را دراختیارخانواده‌های ایرانی قرارمیدهد.

خانم میرفخرائی ضمن مصاحبه با خبرنگار مخصوص ما گفت:

«ادارهٔ‌خانه‌داری یگانه دستگاه دولتی است که بوسیلهٔ زنان اداره میشود و مردان هیچگونه دخالتی در آن ندارند واین‌خود یك‌موفقیت بزرگ برای جامعهٔ بانوان ایرانی بشمار میرود.»

دربارهٔ وظایف ادارهٔ خانه‌داری خانم میرفخرائی اضافه‌کرد:

«مابهرسوراخ‌وسمبه‌ای که‌مربوط بامور خانه‌داری باشد سر میزنیم. متخصصین‌وکارشناسان ما به‌کودکستان دبستان، دبیرستان ، شهر، ده، قصبه‌و چادرهای عشایری میروند وراه و رسم خانه‌داری و خوب زندگی کردن را یاد میدهند.

مابخواهران خود میآموزیم‌که چطور بچه‌داری‌کنند ، چطور رضایت خاطر شوهرخود را در منزل فراهم سازند، چطور دریك مهمانی وسایلی برانگیزند‌که بمهمانان خوش بگذرد ، چطوربا مستخدمین منزل رفتارکنند و همهٔ اینهاراهم بوسیلهٔ انتشاربولتن مخصوص وهم بوسیلهٔ تدریس علمی و عملی بمردم یادمیدهیم.

هنرمندانی که طرز شستشوی بچه‌را نمیدانند !

خانم‌میرفخرائی دربارهٔ طرزکار مأمورین ادارهٔ‌خانه‌داری‌چنین‌توضیح‌داد:

«روش آموزش‌مادرشهرهاودهات وعشایرمتفاوت است زیرابچه‌داری و خانه‌داری یك خانم شهری با یك زن دهاتی یاچادرنشین فرق دارد . بزن چادرنشین‌باید یادداد‌که چطورمیتوان شیردوشید بی آنکه باکثافات وگردو خاك آلوده‌شودو بیك‌خانم‌خانه‌دارشهری باید آموخت که‌چگونه‌میتوان بدون کمك خدمتکارامورمنزل‌را باکمال نظم‌وترتیب و نظافت‌اداره‌کرد.

ما ضمن مسافرت بدهات وعشایر علاوه براینکه راهنمائی های لازم



در اینجا تعلیم برش و دوخت و دوز میدهند

صندلی راحتی ازجوراب نایلون

خانمهای باسلیقهٔ عضوادارهٔ‌خانه داری یك نوع صندلیهای راحتی تهیه‌کرده‌اند که‌بسیارزیبا و ظریف است‌ولی عجب در اینست که این صندلیها ازیك چارچوب ومقداری جوراب پاره‌نایلون تهیه‌شده‌است!

همه‌خانمها ازاینکه‌جوراب های‌نایلون خیلی‌زود پاره‌میشود و نخش‌در میرود در عذاب هستند و معمولابعد ازاینکه‌چنین «فاجعه»‌ای رخ‌داد این‌جوراب های‌پاره‌پاره‌را بدورمیاندازند، ولی‌خانم‌های عضو ادارهٔ خانه‌داری ازهمین جوراب‌ پاره ها صندلی‌های راحتی خیلی ظریفی درست میکنند بدین ترتیب که ابتدا چهارپایه بدون‌رویه‌ای‌از چوب‌میسازند و سپس جورابها را بطورمؤرب(چهارخانه)درکف چهار پایه‌بهم‌وصل‌میکنندوصندلی راحتی ظریف و زیبائی بدست میآورند.

بعلاوه ازهمین جوراب پاره‌ها انواع رومیزی و غیره میبافند که مادر شماره های آینده طرز تهیه آنهارا برای خوانندگان عزیزخود خواهیم نوشت.



باروشهای مخصوص ادارهٔخانه‌داری شماحتی‌اگر مبل‌منزلتان خراب‌شد میتوانید آنرا تعمیر کنید



دربعضی دهات چون زنان بعلت تعصب شدید حاضر بقبول تعلیمات مأمورین خانه‌داری نبودند ، مرد ها طرز قنداق‌کردن بچه‌را یاد میگرفتند !

بخواهران روستائی وچادر نشین کرده‌ایم، خودمان‌هم چیزهای تازه‌ای یاد گرفته‌ایم. مثلاوقتی که به‌ترکمن‌صحرا رفتیم‌دیدیم که زنهای ترکمن بهترین کارهای‌دستی وسوزن زنی را بوجود میآورند اما همین زنانی که دارای چنین هنرهائی بودند طرز شستشوی بچه‌های خود را نمیدانستند.

همچنین درمسافرت بچادر هـای ایل قشقائی بچشم خود دیدیم که زن ایل نشین باهمان چوبی که تاپالهٔ گاو را برای سوختن درتنور میانداخت ، خمیرخود را نیزبهن میکرد. ما باو فهماندیم که بانهایت سهولت‌وسادگی میتواند بایک‌چوب سوخت را درتنور بیندازد وبا چوب دیگر که پاك باشد خمیررا پهن کندودرتنوربچسباند. بدین ترتیب راهنمائیها وتعلیمات مامتناسب بااوضاع واحوال هرمحل و شرایط زندگی مردم‌تدوین میشود وهیچوقت نمیرویم‌دریکی‌ازدهات یاشهرستانهای کوچك طرزپختن نان‌کیك یا غذاهای فرنگی را یادبدهیم‌بلکه بزنان‌دهاتی یادمیدهیم‌کـه چطور میتوان با اجاق ذغالی یاچوبی‌شیررا جوشاند وازآن ماست‌وپنیردرست‌کرد بطوریکه‌اصول بهداشت ونظافت رعایت شده‌باشد.

خیال‌میکردندمامأمور مالیات هستیم !

خانم میرفخرائـی لبخند زنان ادامه داد :

ادارهٔ خانه‌داری‌تاکنون‌دراجرای هدفها وبرنامه‌های خود موفقیت‌های زیادی بدست‌آورده ولی حصول این موفقیت‌هاآسان‌نبوده است. درابتدای کارمشکلات بسیاری سرراه مابود و این مشکلات مخصوصاً دردهات دور افتاده ونقاط عشایری بیشتر مانع‌کار مامیشد. مثلادریکی‌ازدهات آذربایجان بمحض اینکه مردم فهمیدند هیئتی از تهران‌وارد‌شده ، بلافاصله به‌خانه‌های خود رفتند ودرها را بروی مابستندو بس‌ازاینکه بزحمت زیاد توانستیم در یکی دوخانه راه یابیم ومنظور خود را برای‌آنان تشریح‌کنیم، ابتداحرف مارا باور نمی‌کردند ومی گفتند شما مأمورمالیات هستید و آمده‌اید اغنام واحشام مارا ببرید وروی همین‌تصور غلط هرچه ازآنها میپرسیدیم جواب های بی‌سروته ونادرست بمامیدادند.

بالاخره متوسل بـه «حلال مشکلات» شدیم و باتقسیم مبلغی بین چندنفر از متنفذین و سرشناسان دهکده موفق شدیم مردم ده را رام‌کنیم و آنها را راضی سازیم تابراهنمائیها وکمکهای ماتوجه نمایند.

آنوقت فهمیدندکه منظوری‌بجز کمك وراهنمائی وسعی دربهبودوضع زندگیشان نداریم.

خانم میرفخرائی از سخنان خود چنین نتیجه‌گرفت :

من ازتجربیات خود درطی چند سال خدمات اجتماعی و از تماسهائی که باطبقهٔ بانوان‌کشورگرفته‌ام باین نتیجه رسیده‌ام که زنان ایرانی دارای آیندهٔ درخشانی هستند و برایٔ قبول هرگونه‌تحول وپیشرفتی‌مهیامیباشند. درموردآیندهٔ ادارهٔ خـانه داری نیز اگرچه درحال‌حاضراین اداره دارای تشکیلات وسیعی نیست ولی امیدوارم تاچندسال‌دیگر که‌عدهٔ‌زیادی‌فارغ‌التحصیل رشتهٔ خـانه داری ازدانشسرای عالی بیرون خواهند آمد بتوانیم از وجود آنان‌استفاده‌کرده دامنهٔ فعالیتهای‌خود را توسعه دهیم بطوریکه زنان ایران از هرطبقه وتحت هرشرایط بتوانند کاملا بااصول‌زندگی نوین آشناشوند.

یک کشف جالب

یکی از کارهای مهم اداره خانه‌داری «ایرانی» کردن غذاها وتعلیمات خانه‌داری فرنگی‌وتکمیل روش های ایرانی و تطبیق‌آنها بازندگی‌نوین است . درزیرزمین اداره خانه‌دای لابراتوار مجهزی وجوددارد که اغلب خانمهای عضو این اداره ماهها درآن بتجربه و مطالعه مشغول میشوند تابتوانند یکنوع غذا یاشیرینی فرنگی‌راکه مواد اولیه آن در ایران وجود داشته باشد ومزه‌اش باذائقه‌ایرانی سازگارباشد تهیه کنند.

مدتی پیش خانمهای‌عضواین اداره موفق شدند پس از یکسال آزمایش بفهمند که مایهٔ اصلی‌خمیر ترش امریکائی راکه برای تهیهٔ انواع نان‌های سفید وشیرینی‌بکار میرودمیتوان ازگیاهی بنام«رازك» که در آذربایجان میروید بدست آورد . درنتیجه حالادیگراحتیاجی نیست که مایهٔ این خمیرترش‌را از امریکاواردکرد بلکه باکشت‌رازك ازخروج‌ارزجلوگیری‌میشود!

دستگاه رختشوئی‌خودکار ازحلبی!

متخصصین ادارهٔ خانه‌داری برای اولین‌باریك ماشین رختشوئی خودکار در ایران ساخته‌اندکه اکنون در بسیاری‌ازحلبی سازی‌ها برای فروش عرضه میشود ودرعین‌حال‌که لباسهاراکاملا میشوید وتنظیف‌میکند دست انسان درآن‌هیچگونه دخالت ندارد.

این ماشین رختشوئی وطنی که ازحلبی ساخته شده و شکل آنرا درهمین صفحه ملاحظه میکنید ، از یك بشکه ویك اهرم تشکیل شده ، داخل‌بشکه مقداری خاکستر وبرادهٔ صابون وآب میریزند وسپس‌اهرم را درجای‌خود قرارمیدهند ولباسهارا بداخل بشکه میریزند وبعدبشکه را حرارت‌میدهند. آب پس‌ازجوشیدن‌بخارشده‌ازدهانهٔ‌اهرم‌خارج‌میشود و روی لباسها می‌ریزد وپس ازمدتی لباسها کاملا شسته شده. وبرای‌آب کشیدن‌آماده‌میشود .



عیدی

از آقای محمد حجازی

من از همسر عزیز همه ساله عیدی میگیرم. عیدی امسال این بود که اتاق تحریر مرا نو کند خوشحال وممنون شدم اما وقتی بنابعادت، پس ازچندسطری، چشم از کتاب برداشتم و بفکر پرداختم، دیدم که اسباب اتاق، بزاری بمن نگاه میکنند والتماسی دارند:

میگویند نگذار مارا از اینجا ببرند، ما سالهاست با توخو گرفته ایم وتورا دوست داریم، مامونس شبها وروزهای تنهائی تو بودیم، ما مخزن آن اسرار وافکار پنهانی هستیم که بادیگران نمیگوئی، ما حافظ آن یادگارهائی هستیم که از دوستان قدیم داری، بخدا اسباب نومثل یاران تازه، محرم وهمراز دل نیستند، بیا واز این هوس بگذر، فریب تغییر وتازگیرا نخور ویار کهنه را بارونق جوانی عوض نکن که پشیمان و نالان خواهی شد...

آری از خوب وبد، هرچه بسرمان میآید، از احتیاجی است که بتغییر وتازگی داریم: این‌همه بیوفائی وجدائی ودرد ندامت، از این سودا است؛ اینهمه زیان وخطر افکار نا آزموده، از این هوس ناشی است؛ ترقیات علم و زیبائیهای هنر همه ازخواهش تغییر وتازگیست، اما چه حاصل، چون هنوز بدست نیامده، کهنه وزشت شده، بایدازآن بیزاری کرد وتلاش وتکاپورا ازسر گرفت..

ناله های پنهان دلرا که نمیتوان دلیل ردل‌احسان آورد. آمدند ویك یك اسباب اتاقرا بردند تا نوبت بآن صندلی رسید که ازهمه کهنه‌تر وخرابتر بود. گوئی خوشترین غزلرا ازدیوانی بردارند یاازدفتر خاطراتی، شیرین‌ترین قصه‌را بکشند! صندلی‌را بدودست نگاهداشتم ودر دل فریاد کردم که‌ای امان، این صندلی، شاه‌غزل دیوان عشق ودلکش‌ترین خاطرهٔ زندگی من است؛ این یکی‌را برای‌من بگذارید و باقیرا ببرید، من بارها درپای این صندلی، سر بدامان او گذاشته‌ام وساعتها درجمال اومحو وفنا بوده‌ام؛ من اورا می‌پرستیدم چراکه بهشت عشق را او اول بروی‌من بازکرد؛ اوهم بمن عاشق بود چون‌میدید که اولین درس عشقبازی را از او میگیرم. دیگرهرچه درزندگی، عشق ومحبت میورزم ومی بینم، همه یادگار وسایه آن عشق واحوال است. خاطراتی که در این صندلی نهفته، محور افکار ومایه‌حیات دل من‌است: کدام فکر وکارمن‌است که باعشق آمیخته نباشد، کدام غم‌وشادی این دلست که‌از عشق بر نخیزد!

این‌صندلی پرستشگاه‌من‌است، فرشته‌عشق راهمیشه روی‌این‌صندلی می بینم و پرستش می کنم. محض خدا این‌یك صندلیرا بمن وا- بگذارید...



همین صندلی...

همسرم آمدو گفت این یکی ازهمه خرابتر است‌چرا نمیگذاری ببرند!

آهسته گفتم بله... اماسی‌سال پیش...

چون‌خیلی باهوش وبخشنده‌است، گفت‌حق باشماست، یادگارسی‌ساله‌را نبایدازدست‌داد...

امادرچشمش خواندم که ازپریشانی‌دل‌من آگاهست...

آنشب، من‌وصندلی درهم افتادیم‌وزار گریستیم.

۱۷ اسفند ۳۵

زن وعشق

درآثار آقای حجازی

زن وعشق یك‌موضوع جاویدان درادبیات جهان‌است‌که ازقرنها پیش تاکنون سرچشمه الهام شاعران و نویسندگان بوده وبااینکه‌هزاران کتاب دربارهٔ آن‌نوشته‌شده ولی‌بازهم‌تازگی وشیرینی خودرا ازدست‌نداده‌است. مامیکوشیم ازمیان کتابهای‌قدیم‌وجدید عصارهٔ آراء و عقاید نویسندگان و متفکرین را دراین‌باره بیرون بکشیم وبنظرشما برسانیم ودراین‌شماره بسراغ آثار آقای محمدحجازی نویسندهٔ‌بزرك معاصرایران رفته وچندجملهٔ پرمعنای زیررا انتخاب کرده‌ایم، بخوانید وروی آنها فکر کنید...

♥ زنهای خوشگل در جای عمومی اغلب بانیمه نگاهی فراری چشم‌بینندگانرا شکارمیکنند وپس ازآن‌که خوبیهای خود را برخشان‌کشیدند شوهر خود را بغمزه نشان میدهند واگردارنده‌باشد بزبان‌حال میگویند:

«ببینید برچه‌مرکب پرقیمتی‌سوارم!»

واگر فقیر باشد باچشم وابرومینالندکه: «ببینید ودلتان بحال من‌بسوزد. آیاشما این‌مرکب شکسته بسته‌را شایسته وجاهت من‌میدانید؟»

❀ زن اگرمادی وماده‌پرست‌باشد گلی‌است‌که‌خودرا بخارپیچیده، شماباید آن خاررا بنرمی و ملایمت از جان‌گل بردارید.

زن‌مثل پروانه بر هرگلی که‌دلش خواست می‌نشیند. دیوانه‌آنکسی‌است‌که به‌پروانه دل‌می‌بندد ومیخواهد اورابمیل واراده خود وادارد.

❀ عشق آتش‌است، اگرنباشد خانه سرد وتاریك‌است‌امااگربیجا افتادخانه وخانمانرا میسوزاند.

♥ من اگرزنی داشته باشم که بمن‌خیانت کند دلیل‌آن‌میدانم‌که مرا دوست‌ندارد، آناً محبت وعشقم باوتمام میشود.

❀ زنی‌که ازخانه پدر بگریزد و همه‌چیزرا فدای عشق‌کند قابل‌اعتماد نیست زیرا او جز عشق پایبند اصول دیگری نیست، هرروزآتش‌عشقش‌فرو نشست مثل مرغی‌که ازقفس‌آزاد شده باشد ازدست میرود.

این‌ذرات‌وجودمن که امروزعاشق یکدیگرند ودور هم میگردند ازهم جدا خواهندشد. هرچه بهم‌پیوسته ناچارباید ازهم بگسلد. اماعشق باقی است وهیچ ذره‌ای ازآن‌خالی نخواهدبود، منتهاهرکجا جذبه‌معشوقی قویتر بود‌بآنطرف رومیاورد، دنیا جمع‌است‌وتفریق یادوستی‌وجدائی.

انتخاب بانوشمسی ایراندوست

عینك برچشم زن...

از نظر روانشناسی

یکی از روانشناسان امریکا معتقد است‌که زنان‌ومخصوصاً دخترانی‌که عینکهای رنگی برای زینت بچشم میزنند، غالباً مبتلا بیك رنج روحی و یاگرفتار آزار حقارت هستند ودرخود احساس نقص میکنند و میخواهند بااستعمال این نوع عینکها، عدم رضایت خودرا از زندگی بدینوسیله بیان ویا جبران‌کنند...

این قبیل زنان و دختران، معمولا این عینکها راکه برای آفتاب است، درغیر موقع‌آفتاب نیز‌بچشم میزنند زیرا بی‌آنکه‌خود بدانند، ازمواجهه باحقیقت بیم‌دارند ویاآنکه نمیخواهندمردم‌ازنگاه‌آنها بی بنیت‌آنها ببرند!



تحصیلات عالی دختران

لازم است یا نه؟

اکنون امکان دنبال کردن تحصیلات عالی و آماده شدن برای مشاغل مختلف اجتماعی برای دختران موجوداست... اما باید دانست که دراصل چنین کاری ضرورت دارد یا اینکه کافیست دختران



پس از تحصیلات متوسطه از ورود بدانشگاه صرفنظر کنند وتمام استعداد وقدرت ونیرویشان را در کار خانه و خانه‌داری یعنی درراه رونق وتقویت خانواده مصروف دارند؟

دراین مورد عقیده‌شماچیست؟

کار زن در خارج از خانه

مفید است یامضر؟

درکشورما اندك اندك بعضی از زنان بکاردرخارج خانه عادت کرده‌اند واکنون بسیاری ازآنها توانسته اند ازنظر اقتصادی نه‌تنها وابسته بمرد نباشند بلکه شخصاً خانواده‌ئی راداره کنند یاکمك درآمد مرد باشند... با اینحال خیلی ازافرادکشور ما نسبت



بدوری زن از کانون خانه خوشبین نیستند ومیخواهند زن بخانه بازگردد وکار بیرون را بعهده مرد بگذارد و بعبارت دیگر آنها میل ندارند که زن بجز مقام بلند مادری بدنبال نام‌ونشان دیگری برود.

بنظرشما کدام‌فکر درست‌است؟

در باره این پنج مشکل بزرگ اجتماعی و خانوادگی

شما چه عقیده دارید؟

یك مسابقهٔ جالب که از همه زنان و دختران و مردان ایرانی برای شرکت در آن دعوت میکنیم

امروز درجامعه ما ودرخانواده‌های ما راجع ببعضی از مسائل اساسی وحساسی که بازندگی وسعادت فردی واجتماعی ما بستگی‌دارند عقاید ونظریات‌مختلف‌وحتی‌متضادی وجوددارد بطوری‌که همین‌اختلاف منشأ مشکلات وناراحتی‌های متعددی شده‌است.

بنظر ما بخاطرمصالح اجتماع وبرای اینکه‌راه درست و منطقی روشن‌شود بایداینگونه مسائل‌را هرچه‌بیشتر روشن‌کرد وباابهام‌وتردید ودودلی خاتمه‌داد. اما درضمن بایدتوجه‌داشت‌که تنها نظریك‌فردعادی یاحتی عقیدهٔ یك‌شخصیت بزرگ برای‌حل اینگونه‌مسائل کافی نیست بلکه باید بافکار ونظریات عمومی‌مخصوصاً‌کسانی‌که درموضوع ذینفع هستند مراجعه‌کرد تادراین حال‌که نظراکثریت روشن میشود ازبرخورد عقاید وآراء بهترین ومنطقی‌ترین راه‌حل نیز بدست آید

«اطلاعات بانوان» برای این منظور ۵ مسئله مهم اجتماعی و خانوادگی‌راکه درحال حاضر دراغلب خانواده‌ها روی‌آنها بحث‌میشودو هرکدام عده‌ای رامثل کاردوپنیر بجان هم میاندازد انتخاب‌کرده ودر معرض قضاوت‌عمومی قرارمیدهد. این‌مسائل موافقین‌ومخالفین‌سرسخت دارد وبایدمعلوم شودحق باکدام‌یك‌است. شماخوانندگان عزیزمیتوانید عقایدخودرابضمیمه یك‌قطعه عکس بنشانی‌مجله اطلاعات بانوان‌بفرستید وروی پاکت‌قیدکنید: «مسابقه کاردوپنیر» این‌مسابقه اجتماعی دارای‌ده جایزهٔ بزرگ‌نیز‌هست‌که به‌منطقی‌ترین‌عقایدمخالف وموافق‌داده‌خواهدشد

معاشرت دختر وپسر پیش از ازدواج

مجاز باشد یاممنوع

امروز دیگر اگر بشنویم که‌مادر فلان‌جوان بخانه‌ای خواستگاری رفته است و دختری را پسندیده و قرار عروسی گذاشته ودختر و پسر بدون کمترین آشنائی قبلی نامزدشده‌اند و مراسم ازدواج آنها برگزار شده‌است تصور میکنیم یکی از داستانهای عهد عتیق رامیشنویم درحالی‌که پدران و مادران ماهم بهمین ترتیب ازدواج کرده‌اند ونمیتوان‌گفت که همه زن‌و شوهرهای نسل پیش ازسعادت وحسن تفاهم در زندگی زناشوئی محروم بوده اند.

ازطرف دیگر چنانکه بخواهیم پیشنهادکنیم دختران وپسران برای شناسائی روحیه‌وطرزتفکر وخصوصیات اخلاقی یکدیگر لازمست مدتی پیش‌از ازدواج آزادانه بایکدیگر رفت و آمد کنند وتجربه بآنها ثابت کند که براستی میتواننددوهمسر موافق‌باشند

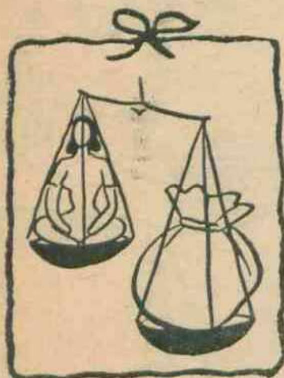


وباحسن تفاهم زندگی کنند فریاد بسیاری ازپدران ومادران بعرش می رسد واعتراض میکنند مگر ممکن‌است ما اجازه دهیم دخترانمان هر روز بعنوان آشنائی با جوانی معاشرت کنند وفردا معلوم شودکه حسن‌تفاهم ندارند... حجب وحیا وشرم درو‌جود چنین دختری‌کشته میشود وبآستانه سقوط میرسد... **حالا نظر شما چیست؟**

تعیین رقم سنگین بعنوان مهریه

درست است یاخیر؟

درزمان ما همینکه صحبت از لزوم تشویق جوانان بازدواج و تشکیل زندگی‌خانوادگی مطرح‌میشود اغلب جوانان متحدالقول اعتراض میکنند:



– بااین ارقام سنگینی که بعنوان مهریه دختر ومانند یك دین مسلم به گردن مامیگذارند مگرممکن است فکر ازدواج کرد... مگرما میخواهیم زن‌بخریم‌که تعهد پولی بدهیم؟ امادر قبال این‌اعتراض پدرومادرهاهم‌دلایلی دارند ومیگویند:

– قوانین مادست مرد را در طلاق‌دادن زن بازگذاشته است هیچ مانعی نداردکه زنی سالیان دراز با مردی زندگی‌کند و در سایه تدبیر و کفایت‌آن مردرا صاحب سرمایه‌وغنی سازد ... اما اگرآقا روزی دل‌به گروی عشق دختر جوانی‌سپرد بیخیال وآسوده خاطر میتواند طلاق‌نامه ئی برای‌همسر صمیمی ووباوفایش بفرستد واورا بادست خالی ازآن‌خانه‌خارج کند... این‌مهریه لااقل تضمینی برای چنان روزاست‌ودرحقیقت برای‌زن‌یك تکیه‌گاه مالی‌شمرده میشود...

بنظر شماکدامیك ازاین دو دسته حق‌دارند؟

مسئول خرج خانواده

مردباشد یازن؟

درخانواده های ما اموراقتصادی خانواده دو صورت اصلی و اساسی دارد:

یکی آنکه مرد درآمدش رادر اختیار خودش‌دارد وبرای خرج خانه

بقیه درصفحه ۲۹





از : ن . نویدی

ملیحه آنروز هم مثل هر روز شروع کرد بجمع وجور منزل، هرروز بعد از اینکه شوهرش سر کار میرفت اول اطاق وایوان منزلشان را جارو میکرد ، مواظب بودکه همه گوشه و کنارها : زیر کوزه ، زیر پاشنه درو هرجای دیگر را بادقت تمام جارو کند.

لبه فرشها را هم بلند میکرد ، خاکهای آنجا را هم میگرفت، هر چند روز پیش باهمان دقت همیشگی همه جا را نظافت کرده بود ،ولی بازهم دلش نیامد که جائی را جارو نکرده بگذارد.

اصلا مثل اینکه ، اگر یك روز نوك جارویش بجائی نمیرسید، آنروز یك چیزی کم داشت ..

بعد ... بعد از اینکه کار جارو پارو تمام میشد ، بآشپزخانه میرفت، آنجا هم اول کارش نظافت بود ،همه چیز را بادقت تمام با همان دقتی که برایش عادت شده بود ، تمیز میکرد وبعد باز باهمان دقت سرجایش میگذاشت .

بعداز این کارها غذا می پخت ، غذا برای شوهرو بچه وخودش ، همه چیز رابااندازه برمیداشت ، شاید یك خورده هم کمتر ، اصلا همه چیز این منزل بجانش بسته بود ..

غذا را روی چراغ میگذاشت و بعد شروع میکرد بخورده کاری ، از قبیل : وصله جوراب ، دوختن دگمه، بخیه جادگمه ، بعضی روزها هم تا ظهر کارش شستشو بود ، شستشوی لباس هرتیکه از این لباسها برای او مثل یك دوست مهربان بود. آنهارا میشست، تا میکرد ، اطو میزد ، اینقدر باین تیکه های پارچه آشنائی داشت که مثلا همان طور ازحفظ میتوانست بگوید کجای فلان پیرهن نزدیك است پاره شود.

اصلا ملیحه خودش هم نمیدانست که چرا اینقدر این منزل واین وسایل را دوست دارد ، فقط میدیدکه یك علاقه شدید نسبت بهمه چیز این منزل درخودش حس میکند .

شاید دلیلش این بود که چهار سال تمام بااین محیط ، بااین منزل و بااین وسایل انس گرفته بود ، شاید هم دلیلش عشق وعلاقه ای بود که بشوهر وبچه اش داشت .

امـا امروز ملیحه یك بی میلی مخصوصی در خودش احساس میکرد ، هرچند سعی داشت بروی خودش نیاورد وهمانطور مثل سابق کارروزانه اش راشروع کند ولی ممکن نبود ، اصلا دست ودلش بکار نمیرفت .

ازمدتی پیش حس کرده بود که شوهرش کمی عوض شده است ، او شوهرش را خوب شناخته بود ،درطول این دوسال طوری بروحیه او آشنا شده بود که از نگاهش می فهمید چه میخواهد بگوید .

روزهای اول بروی خودش نمی‌آورد ، میگفت شاید بیرون گرفتاری برایش پیش‌آمده باشد ..

ولی خیراینهانبود ، هرچه بیشتر میگذشت مهدی بیشتر تغییرروحیه میداد بیشترعوض میشد ، اصلا یك خشونت ناراحت کننده درقیافه وحرکاتش بچشم می خورد .

دراین مدت چند مرتبه ملیحه از شوهرش علت ناراحتیش راپرسیدولی اوهرمرتبه بایك بی قیدی خاص شانه‌هایش رابالا انداخت وگفت«چیزیم نیست .»

بالاخره این جریان هماطورتا شب پیش ادامه داشت . شب پیش بود که شوهر ملیحه تا ساعت دوازده شب بمنزل نیامد .

این اولین مرتبه ای بود که مهدی تااین ساعت شب بیرون می‌ماند ملیحه ناراحت شده بود . پیش خودش هزار جور فکر وخیال میکرد :

«نکنه بلائی بسرش آمده باشد؟ تازگیها خیلی فکری شده بود ، نکند خودش راسربه نیست کرده باشد ؟»..

بالاخره ساعت دوازده بودکه مهدی بمنزل آمد . بقدری مشروب خورده بودکه سرازپا نمی شناخت . تلوتلو خوران هماطور بالباس روی رختخوابش افتاد ودرجواب ملیحه که ازاو پرسید: «آخه مرد این چه وضعیه ؟چرا بدبختی بهت روآورده ؟ » همانطور که چشمانش رابسته بودگفت :

« آخ ، آخ ازدست تو، توعزرائیل منی ، میدانم که بالاخره منوقبض روح میکنی. اصلا نمیدانم توازجان من‌چه میخواهی ، چرا از سر من دست بر نمیداری ؟ برو ، برومنوراحت بگذار، من اززندگی باتو سیرشده ام ! »

آنوقت بود که ملیحه همه چیز دستگیرش شدوعلت تغییراخلاق شوهرش رافهمید آنوقت بودکه احساس کرد چیزی مثل گلوله راه نفسش را بند میاورد ...

دیشب خیلی ناراحت بود.. صبح هم که شوهرش ازخواب بیدار شد یك کلمه حرف نزد وهمانطور بق کرده از درمنزل بیرون رفت ..

***

حالا موقعی بودکه او باید مثل هرروزکارش را شروع کند ولی مثل اینکه همه چیز این منزل در نظرش تغییرشکل داده ، مثل اینکه همه چیز باو دهن کجی میکرد ، میخواست کار کند ولی کار برای کی، برای شوهری که میگوید « توعزرائیل منی » ؟..

بی اختیار بیادگذشته افتاد ،بیاد گذشته ای که از آن خاطرات خوشی داشت ، خاطرات دورهٔ نامزدی ،شب عروسی ، روزهائی که خیال میکرد برای همیشه ، برای همه عمر بااو باقی خواهند ماند ...

آن بالای اطاق ، تـوی طاقچه آئینه شمعدان... ملیحه بی اختیارچند قـدمی بطرف آئینه برداشت ، هرچه نگاه کرد ، از آئینه وشمعدان چیزی کم نشده بود ، درست هماطور مثل چهار سال پیش آه این چهار سال چه زود گذشت اوچقدر دراین چهارسال جان کند ، چقدر زحمت کشید ،هرچند درطول این چهارسال احساس ذره ای خستگی نکرده بود ، ولی امروز ، امروز مثل اینکه زحمتهای این چهار سال، یك‌مرتبه ویکجا،روی‌شانه‌اش فشار وارد‌میکرد.توی آئینه نگاهی بصورت رنك پریده اش انداخت ،کمی آنطرف تر روی‌پایه‌شمعدان، عکس‌شب‌عروسیش.. ملیحه تادیروز، گذشت‌زمان،شکستگی، وفشار رنج ومشقت راحس نکرده بود. تادیروز خودش راهمان دخترتروتازهٔ چهارسال پیش میدید ، همان دختری که جوان ها بـا آن شور و اشتیاق خواهانش بودند ، ولی امروز ... بی اختیار بیاد حرف شوهرش‌میافتاد: «من ازتوسیر شده ام» .

سیرشده ام یعنی چه ؟ مگرملیحه آش رشته بودکه کسی ازخوردنش‌سیر شود ؟ پس چرا مهدی تادوماه پیش ، تایکماه پیش ، این حرف را نمی‌زد ، نه اینها درست نیست موضوع ازجای دیگرآب میخورد . بقیه درصفحه ۲۸

معایب سبعهٔ زن ایرانی

از نظر دشمن زن

هماطوریکه معمولا مجلات یك صفحهٔ خود را به « خانمها» اختصاص میدهند ، «اطلاعات بانوان» هم یك صفحهٔ خودرا دراختیار «آقایان» گذاشته‌است تادرد دلها وشکوه وشکایتهای خودرا ازخانمها بنویسند و بدین ترتیب خوانندگان عزیزما بنظریات آقایان آشنا شوند.

برای افتتاح این باب ، بسراغ آقای « علی‌اکبر کسمائی »که در «دشمنی بازن» سوابق دیرین دارند و درانتقاد از خانمها باصطلاح « موراازماست » میکشند رفته‌ایم . اینست «معایب‌سبعه»ای که دشمن زن بروزن « عجایب سبعه » برای زن متجدد ایرانی ساخته وپرداخته است . . .



عیب اول :

روحیات کنج صندوقخانه!

سالهاست که زن جدید ایرانی از تساوی حقوق و استقلال اقتصادی واحراز حق انتخاب دم‌میزند وهرسال که هفدهم دی‌میشود ، حنجره‌خانمهای سخنران وگوش‌شنوندگان بااین‌حرفها خراش پیدامیکند ولی باهمه این‌حرفها هنوززن متجدد ایرانی نمیداند که پیش از بدست آوردن حقوق کامل سیاسی وحق شرکت در انتخابات ، زن باید ازنظر رشد فرهنگی واجتماعی بمقام شامخی رسیده باشدوزنان ایران نه‌تنها ازین حیث پیش نیفتاده‌اند بلکه هنوز هم باروحیات کنج صندوقخانه قدم در صحنه جامعه میگذارند !

عیب دوم :

ملهم یامزاحم !

با همهٔ تجدد خواهی و ادعای تساوی بامرد ، هنوزهم طفیلی‌مرداست وبجای آنکه ملهم زندگی او باشد ، مزاحم زندگی اوست . دستر نج‌اورا بهدرمیدهد ، درد اورانمیفهمد وسراپا توقع وادعاست . اصلامرد وروحیات اورا نمیشناسد.مردرا برای‌خصوصیات اونمیخواهد بلکه برای فقط پول در آوردن وبعنوان « جوركش » خود میشناسد ! ازینروست که زن ایرانی‌را نسبت بعالم‌عشق ، میتوان بیگانه‌ترین زنان دانست !

عیب سوم :

عجز اخلاقی

درتربیت وتلقین وبرای تکوین اخلاق وشخصیت‌فرزند ، ضعیف‌است . امروز همکاری خانه و مدرسه برای آموزش و پرورش کودکان ، امری ضروری و مهم شمرده شده ؛ ولی‌آیا زنان ما درین وظیفه هیچ میتوانند چنانکه باید وشاید بمدرسه کمك کنند؟ بچه‌های‌خودرا یاقربان وصدقهٔ فراوان میروند ویاآنکه اصلا بامان خدا ول میکنند .

درتلقین‌روحیات‌خودوبدید آوردن صفات‌صحیح وبرجسته درفرزند، بکلی عاجزاند ، بچه‌هارا یالوس وننر بار میآورند ویابی‌شخصیت وترسو!اصولا درعالم اخلاق ،کمترمی بینیم که‌مادران بوظایف خود درست آشناباشند ؟..

عیب‌چهارم :

بی‌هنری !

علیرغم تحصیلات‌وعلیرغم‌لطافت پوست ودلاویزی سیما ونقش ونگار خوب وخط و خال دلفریب ، هرگز از درون بدین زیبائی وآراستگی و لطافت‌نیست.ممکنست این‌توقع‌زیادی باشد . امامقصودآنستکه هنوز اززن ایرانی ، یك‌شاهکار ادبی بااسلوب و روش لطیف وبدیعی که اززن انتظار میرود ، بدید نیامده‌است . وانگهی، موجب بدیدآمدن چنین شاهکاری هم نشده است . نشان بدهید نویسنده و شاعری راکه درین بیست‌سال اخیر ، بهترین اثرخودرا واقعا مرهون عشق والطاف یاراهنمائی‌زنی اززنان‌متجدد ماباشد !

عیب پنجم :

بیعرضگی !

تاریخ نهضت‌زنان اروپاوامریکا وحتی بعضی‌ازکشورهای شرقی‌مثل‌هند واندونزی ومصررابردارید بخوانید، می بینیدزنان ، نه‌باحرف ،بلکه‌باعمل، حق خودراگرفته‌اند ، شبانروزتلاش کرده‌اند ، صمیمانه درراه احقاق حق خود قدم برداشته‌اند ، نه‌ریاکارانه و برای منافع شخصی وآنی ویا برای تظاهر وخودنمائی ، تابدین‌پایه‌ومایه که امروز می بینیم ، رسیده‌اند . از زنان خودمان درین‌راه چه دیده‌ایم ؟ هزاران کلمه حرف و چند تاتشکیلات توخالی باچندعنوان عریض وطویل!

عیب‌ششم :

بی‌نام ونشان !

حتی درعالم‌مد وآرایش ولباس که از خصوصیات زن و درحیطهٔ هنر واستعداد خاص اوست ، هرگزاززنان خودمان نبوغ وابتکاری بروز نکرده است جز تقلیدکورکورانه از مدهای اروپا وورق زدن ژورنالهائیکه هیچ نوع الهامی بآنها نبخشیده‌وهیچگونه فکروابتکاری‌درآنهاپدیدنیاورده‌است.

بیشترزنان‌کشورهای معروف از حیث لباس ، دارای علامت مشخص و نوع ممتازی هستند که‌ازروی‌آن‌میتوان دانست زنی‌که‌آنرا پوشیده ، از چه کشوری است بجززن ایرانی‌که وقتی لباس میپوشد ، از روی‌آن ممکنست اورا زنی متعلق بتمام‌کشورها دانست جزایران !

عیب هفتم :

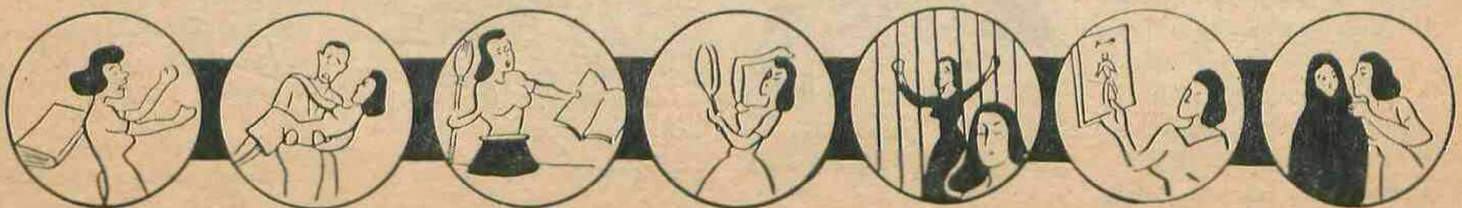
عامی و«امل»!

هنوزهم‌پرگوئی وپرت‌وپلاگوئی زن متجدد وتحصیلکرده ایران‌مثل‌زن بیسواد ایرانی‌است . هنوزهم مثل‌او حسوداست ومثل‌اوغیبت‌میکند وهنوز غریزه‌کسب اخبار و افشای اسرار خانوادگی دراوسرکوب نشده‌است و عینا مثل یك‌زن بیسواد عامی ، ازاین وآن غیبت وبدگوئی میکند . باضافهٔ اینکه زن متجدد وتحصیلکرده امروز ایران دارای غرور وتکبر و تفرعن شده است که بهیچوجه باعلم و دانش واقعی سازگارنیست.

هفته آینده :

جواب «دشمن مرد» به «دشمن‌زن» !

خانم‌ویکتوریا بهرامی درمقاله‌ای هفت عیب برای برای مردان میشمرد



زن من هم دماغش را عمل کرده است!

« از : فادی »

یکروز بمحض اینکه بمنزل باز گشتم فهمیدم بازپیش آمد تازه‌ای آن روی زنم را بالا آورده است.

زنم دراینگونه موارد ، معمولا ساکت روی صندلی می نشیند ، پای راست را روی پای چپ میاندازد و درحالیکه آنرا بالرزه مداوم وعصبی تکان میدهد ناخنهای دست‌چپ را در تشك صندلی فرو میبرد وبا انگشتان دست‌راست روی‌دستهٔ آن ر نگ میگیرد. حرف نمیزند،ولی‌من از نگاهش‌می‌فهمم که آتش فشان وجودش درحال‌منفجر شدن‌است وبرای‌این انفجار کافی‌است که من یك کلمه حرف‌بزنم...

البته من همیشه با خودم شرط کرده‌ام‌که این یك‌کلمه رابر زبان نیاورم‌ولی درهر بار بعد ازمدتی‌تردید باین‌نتیجه رسیده‌ام‌که بهتراست‌زودتر آتش فشان رامنفجر کنم زیراتصدیق می کنیدکه نشستن در مقابل یك‌آتش فشان خاموش‌که هرلحظه بیم‌ترکیدن آن میرود خیلی خطرناك‌تر ازمقابله باآتش‌فشان‌روشنی‌است که‌لااقل انسان میداند بعدازمدتی خاموش‌خواهد شد. فقط هر بار پیش‌از آنکه فتیله راروشن کنم سعی کرده‌ام حدس بزنم که علت خشم امروز زنم چیست و اتفاقاً حتی یکبار هم حدسم درست درنیامده‌است!

آنروزهم بسرعت هزاران فکر ازخاطرم‌گذشت وخودم رابرای‌جواب دادن بهمه‌تقاضاهای احتمالی او(چون همیشه علت اصلی‌خشم و خروشهای زنم‌یك‌تقاضای تازه است) آماده‌کردم.

سپس از زیرچشم بوی نگریستم وچون آتش‌فشان راکاملا مستعدانفجار دیدم خودم را جمع وجورکردم‌و گفتم: خوب !...

بلافاصله طوفان برپاشد. زنم‌مثل رعد غرید‌وسیل کلمات‌همراه‌باترشحات آب دهان بسروصورتم بارید . همهٔ گله‌ها وشکایتهای گذشته همراه‌شواهد بیشماراز بیعلاقگی‌و بیفکری و بی‌لیاقتی



من تکرارشد... البته من مثل سنگی ساکت‌بودم زیرا بتجربه میدانستم که هریك‌کلمه‌حرف ده‌دقیقه آرامش‌طوفان را به‌عقب میاندازد و بهترین وسیله برای خاموش‌کردن زنم‌اینست که‌فقط گوش بدهم ...

پس ازیکربع‌ساعت طوفان‌آرام آرام فرونشست ومن خودم را برای شنیدن موضوع اصلی‌آماده‌کردم واو بالحنی که نه‌زیاد طوفانی بود و نه خیلی‌آرام‌گفت: « حالا میدانی چیه ؟ من تصمیم گرفته ام دماغم را عمل کنم...» وباز همان قیافهٔ آتش فشان حاضر بانفجاررا بخودگرفت تااگرمن کلمه‌ای درمخالفت بااین تصمیم بگویم مجدداً سیل دشنام ونفرین برسرم‌فرو بارد !



بدین ترتیب بودکه خانم من ، موضوعی راکه قبل ازآن نیزچنددفعه بگوشه وکنایه درباره‌اش‌صحبت کرده بود بمرحلهٔ جدی درآورد. دو روز بعد درطی یك طوفان دیگرکه البته بشدت اولی نبود،گفت‌که برای روز شنبهٔ ، هفته آینده ازجراح نیز وقت گرفته‌است.

ازآن پس، تاصبح شنبه، تقریبا تمام وقت من وخانم یادر مقابل‌آینه بتماشای دماغ اوکه مرتباً نوك‌آنرا بیالا وپائین وچپ وراست میبرد یادر زیرورو کردن‌مجلات برای‌یافتن‌عکس خوش‌دماغ‌ترین‌ستارگان سینما یاگفتگو در بارهٔ دماغ‌آیندهٔ او ویا انتقاد از دماغهای عمل‌کرده وعمل نکردهٔ سایر خانمهای دوست وآشناگذشت...

شبها تاصبح من‌فقط خواب‌دماغ میدیدم وروزها دراداره، سطورنامه هابشکل دماغهای جورواجوردرمقابل چشمانم میرقصید. درصورت کارمندان اداره‌فقط دماغشان رامیدیدم‌وهروقت نامه‌ایرا امضا میکردم بنظرم میآمد که امضایم نیزدرست بشکل یك دماغ زشت وبزرگ درآمده‌است...

شب شنبه تاصبح ، خواب بچشم من وزنم راه نیافت. اودرمقابل‌آینه، آخرین آزمایش را درباره فرم دماغ آیندهٔ خود میکرد ومن میکوشیدم تا قیافهٔ زنم را بادماغ جدیدش در نظر مجسم‌کنم، ولی‌بمحض آنکه چشم‌برهم میگذاشتم دماغهای‌کوچك وبزرگ ، برگشته‌وقلمی، وقوزدارو کشیده‌وپهن وکوفته، بادست‌وپائی ازمیل‌هاوسیخ‌ها واره‌های جراحی، درمقابلم برقص در میامد... نزدیك صبح بخواب رفتم و چنددقیقه بعد، ازترس دماغ کوه‌پیکری که درخواب دیده بودم و میخواست مرا بیکی ازسوراخ‌های خود فروبرد وحشت‌زده وخیس‌عرق‌ازخواب‌پریدم.. زنم بالای سرم‌ایستاده‌بود وووسوراخ دماغش چون دوحفرهٔ عمیق وهولناك مرا بسوی خودمیخواند!

***

جراحی دماغ زنم، یکساعت و وده دقیقه طول‌کشید . دراین‌مدت‌من آجرهای‌کف اطاق انتظار بیمارستان رامی‌شمردم وعکس‌دماغهای‌کج‌و کوله، لبهای شکری ، چشمهای باباقوری ، گوشهای بریده ودندانهای گرازی را که بدیوارها زده بودندتماشا میکردم بطوریکه چون‌چشمم به پرستاری‌که خبرخروج زنم راازاطاق عمل‌آورده بود افتاد، بنظرم‌آمدکه لب پائینش بزیرگلوچسبیده، دماغش لای‌دودندان که ازشکاف لب‌بالاپیدابود فرورفته، پلکهای‌پائین‌چشمش تاگوشهٔ‌لبها‌کشیده شده ولالهٔ یك‌گوشش روی‌پیشانی بر گشته است . از ترس فریاد کوچکی کشیدم وباطاق زنم دویدم ...

روی بالش‌تخت، گلوله‌ای‌که در پنبه‌وباند پیچیده‌شده بود قرارداشت. درقسمت بالای‌این‌گلوله دوخط‌باریك وکبود بجای چشم و قدری پائین‌تر دولب‌کلفت‌و پربادیده میشدکه بمحض ورودمن صدای آهسته‌ای از میان‌آن شنیده شد: عزیزم !.. دیگر خوشکل شدم ...



روزبعد، قسمتی ازباندها راباز کردند و روزسوم دونوارپهن بشکل صلیب روی توده‌ای ازگاز وپنبه در



وسط صورت زنم چسباندند. اکنون فقط دماغی‌که میبایست بزودی با زیبائی خود چشمها را خیره‌کند زیر نواروپنبه نهفته بود وسایر قسمتهای صورت‌که مثل توپ فوتبال بادکرده بود ورنگ بادمجان سرمازدهٔ‌زمستان راداشت، نمایان‌بود. چشمهامثل‌دوخط باریك ولبها مانند دومتکای عروسك بنظرمیرسید .

فردای‌آنروز ، ورم اندکی‌فرو نشست . رنگ‌بادمجانی روشن‌ترشدبعد مقداری ازپنبه‌ها را برداشتند وشکل قلمی و نوك‌برگشتهٔ‌دماغ‌آشکارترشد.. بخواهش زنم نوارعمودی را تابالای پیشانی‌کشیده ودرآنجا محکم‌چسبانده بودند تادماغ هرچه ممکن‌است‌بیشتر سربالا بشود بطوریکه هر وقت باو نگاه میکردم بی‌اختیار بیاد سیاهان آفریقائی‌که روی صورت سیاهشان خطهای سفید عمودی و افقی می کشند میافتادم... ضمنا زنم از وزوز و هو هوئی‌که در گوشش پیچیده بود مینالید .

روزپنجم اورا لای پتوی‌بزرگی پیچیدم‌که بمنزل برویم،دکترمخصوصاً سفارش‌کرده بودکه باد به‌دماغ‌نخورد و بهمین‌سبب‌پالتوی‌خودم رانیزروی‌پتو انداختم ودرنتیجه بمحض‌خروج‌ازبیمارستان سرماخوردم ومقابل صورت زنم‌عطسهٔ بزرگی‌کردم . دماغ حساس اوازفشار عطسه تیرکشید وزنم ازشدت دردچنان جیغی‌زدکه تمام ارکان وجودم مانند تارهای عنکبوت بلرزه درآمدودرون سرم چون ناقوسی صداکرد.

باآنکه در منزل بهمه سفارش کرده‌بودم‌که سروصدا نکنند ، تادررا بازکردیم پسرم بافتخار ورود مامان پاکتی‌راکه پربادکرده بود ترکاند و کلفتمان از وحشت قیافهٔ خانم منقلی‌را که درآن اسفند دودکرده‌بود برزمین انداخت ... باز ارتعاش هوا دماغ‌را بدردآورد و جیغ خانم سراپایم را لرزاند .

ازآن پس هر روز خانم را به مطب دکترمیبردیم .

دکتر سرسری نگاهی به‌دماغ‌که هنوز زیرنوار نهفته بود میانداخت و

مارا مرخص میکرد و آنگاه طوفان خشم زنم برسرمن فرومیریخت:

– دیدی ؟ مثل اینکه دکتر هم از نتیجه عمل راضی نیست ... از قیافه اش پیدا بود.. نخیر ، عطسهٔ تو کارراخراب کرد . خودم فهمیدم که تاعطسه کردی استخوان دماغم از کاسهٔ سرجداشد . . هروقت دست میزنم میفهمم ... توهم دست بزن .. این بالا ... بازهم بالاتر.. ببین ، این استخوان سابقاچسبیده بود. حالا مثل اینکه جدا شده است .. کاش پایم شکسته بود و بمنزل نیآمدم و چندروز دیگر دربیمارستان میماندم.. اینهمه زحمت وخرج . . . آخرش هم بی فایده !..

البته من دراین مواقع نیزلب از لب بر نمیداشتم و فقط سخنان اورا تصدیق میکردم . سپس زنم با لحنی محبت آمیزتر میگفت:

– آخر توهم یك چیزی بگو ... دماغم قشنگتر نشده است ؟ .. خودم که حس میکنم خیلی بهتر شده ... دکتر میگفت اگر کاملا هم نوکش رو بیالا نباشد بایك عمل پنجدقیقه ای درست میشود .

•••

بالاخره ده روز بعد دماغ را باز کردند ..ظاهراً عمل باموفقیت انجام یافته بود .



دماغ کوتاهتر شده و نوك آنهم بفهمی نفهمی رو ببالا متمایل بود . فقط عیبی که داشت بصورت پهن و بزرك خانم من نمیآمد . روی آن نیزقرمز بود وزیرچشمها هنوز ورم داشت .لبها همچنان کلفت بود و بدنبال وزو وز وهوهوی روزهای اول ، اکنون از گوش خانم چرك میآمد

بازما مرتب نزد دکتر میرفتیم تابادو انگشت اطراف دماغ را فشار بدهد که دماغ پهن نشود و نوکش را بکشد که شکل دماغ بیشتر بصورت زنم بیاید . بعد در مطب یك دکتر دیگر گوش خانم را شستشو میدادیم و در دواخانه آمپول پنی سیلین باو تزریق میکردیم تا جای عمل چرك نکند . آنگاه زنم بمنزل میرفت تابرای فرو نشاندن ورم صورت کمپرس آب گرم بکند و من بدکتر خودم سری میزدم



تا برای رفع سرماخوردگی نسخه ای بگیرم .. دو روز بعد معالجه سوختگی پوست صورت خانم نیزکه در نتیجه کمپرس آب داغ روی داده بودشروع شد .

باوجود این ، ورم صورت همچنان باقی بود امارنك بادمجانی سابق اکنون تبدیل به «سیکلمن» شده بود .ازگوشها بازهم چرك میآمد ودر زیر چشمها ، درجای سوختگی ، تاولهای ریزسرخ وسفیدی سرزده بود ، باوجود فشاری که هرروز دکتر بدوطرف دماغ میداد وباآنکه زنم درمنزل یك گیره چوبی رختشوئی بدماغش میزد ، بازدماغ پهن بنظر میآمدولی روزبروزبردرازی آن میافزود و نوکش تیز تر میشد بطوریکه بیست روز بعدازعمل بشکل منقار کلاغی درآمد .. عطسه های من نیزدردیوار را میلرزاند و باهرعطسه زنم جیغی می کشید و چون دماغش همیشه گرفته بود ازته حلق حرفهائی میزد که من یك کلمه اش را نمی فهمیدم !

چون اندکی ازچرك گوش کاسته شد ، زنم تصمیم گرفت برای انجام دومین عمل که میبایست دماغ اورااز شکل منقار کلاغ به صورت بینی «ماریلین- مونرو» درآورد ، نزد دکتر برود.

پس یکبار دیگر لنگان لنگان (چون جای آمپولها و پنی سیلین چنان درد گرفته بود که زنم مانند چلاقهای مادرزاد راه میرفت) به مطب دکتر رفتیم . زنم که درمواقع عادی ازدیدن یك خراش کوچك برپوست بدن خود وحشت میکند ، باشجاعتی که ازمردان



نیز کمتردیده میشود روی تخت دراز کشیدوچون عمل مختصر بود دکتر اجازه داد منهم دراطاق عمل بمانم . آنگاه پارچه سفیدی که در وسط شکافی داشت برصورت زنم انداخت ومنقار کلاغ را ازلای شکاف درآورد ، ناگهان زنم بشکل مرغ ماهیخواری درآمد که منقاری پشت گلی داشته باشد!

البته من طاقت نیاوردم ناظر عملیات جراح باشم امادرحالی که عکس های دوران تحصیلی دکتر را که بدیوار نصب شده بود تماشامیکردم صدا هائی شبیه به صدای خراطی، سوهان کاری ، اره کشی، میخ کوبی وگاهی نیزمسگری آمیخته باناله های ضعیف زنم می – شنیدم...

بعد ازپایان عمل باز همان نوار راصلیب وار روی دماغ چسباندند ومن زنم راکه مثل جوجه تیغی میلرزیدو صدای بهم خوردن دندانهایش از پنج قدمی شنیده میشد بمنزل بردم.

•••

یکماه و نیم بعد، زنم بتدریج قیافه اصلی خود را بازیافت... دراین مدت منزل ما بصورت دوا خانه ای درآمد ومن در بسیاری از رشته های طب تخصص یافتم... شستشوی گوش را آموختم وتزریق آمپولهای مختلف برای جلوگیری ازچرك، وکم شدن



ویتامین وکلسیم وزیاد شدن قندواوره وتقویت عمومی بدن برایم مثل آب خوردن شد. درعلاج تاولهای چرکی حاصل ازسوختگی کمپرس آب داغ شخصاً متد جدیدی اختراع کردم و باین راز پی بردم که بین قوز دماغ با سلسله اعصاب وقلب نیزرابطه دقیقی وجوددارد بطوریکه اگر این قوزرا بردارند قلب ضعیف تر واعصاب حساس تر میشود. حالادیگر هر حرفی بزنم میزدم فوراً طپش قلبش شدید تر میشد لرزه ای عصبی بر سراپایش میافتاد و اشك مثل ابر بهار برگونه هائی که هنوزکبود ودماغی که مثل بلورصورتی رنك ظریف و شکننده بنظر میرسید میریخت .

اولین روزی که زنم خواست با دماغ جدیدخودبیرون برود، اوراازمیان قلعه یاسین گذراندیم وبرای حفظ دماغ او ازچشم زخم وبادوسوز و سرما و سایر بلایای زمینی و آسمانی دعا



کردیم. من یقین داشتم که زنم روحیه سابق و نشاطهمیشگی خودرا بازخواهد یافت ولی ظهرکه بمنزل آمدم اخمهایش را درهم وچشمهایش راسرخ وگونه هایش راخیس وپره های دماغش را لرزان تر وپرباد تر ازهمیشه دیدم ... بزودی معلوم شد ناراحتی اوازاینست که در خیابان ، نه فقط دوستان و آشنایانش دماغ جدید رابوی تبریك نگفته اند بلکه اصلا عده ای او را نشناخته اندوچند نفری هم که شناخته اند هزار عیب وایراد به دماغی که آنهمه در راه اصلاحش رنج برده ایم گرفته اند . .

روز بعد خودم یکی از دوستان نزدیك خانوادگی را درخیابان دیدم . بعدازحرفهای معمولی گفت : راستی!.. دیروز درخیابان زنی را دیدم که باخانم تومثل سیبی بود که نصف کرده باشند . فقط دماغ عجیبی داشت ، کوتاه و صورتی رنك که اصلا به قیافه اش نمیآمد. مثل این میماند که روی تنه من کله یك گنجشك کار گذاشته باشند . خیلی هم بمن نگاه کرد . مثل اینکه توقع داشت باوسلام بکنم ، امامن هرچه فکر کردم باآنکه چیزهایش بنظرم آشنا میآمد یادم نیامد اوراکجا دیده ام .. ازدیروز همینطور شکل دماغ عجیبش جلوی چشمانم است .

دماغ جدید ، باعث شد که زنم رشتهٔ بسیاری از دوستی های قدیم را برای اینکه یااورا نشناخته بودند یا از دماغش انتقادکرده بودند یاشکل آنرا متناسب با قیافه اش ندانسته بودند، بگسلدوازهمه اقوام و نزدیکانش کدورتی بدل بگیرد . ضعف اعصاب

بقیه در صفحه ۲۹

زن عاقل !

✡ زنی امریکائی که ملیونر بود،اخیرآفوت کرد.خویشاوندانش درصدد برآمدند که برای استفاده ازثروت او، ازفحوای وصیتنامه اش مطلع شوند ولی هنگامیکه وصیتنامهٔ اورا بدست آوردند، دیدند نوشته است : «من عقل سالمی داشتم و ازینرو تمام اموالم را تا درقید حیات بودم، بمصارف صحیح خود رسانیدم ! »

بله خانم

در دوران پیش از بلوغ فرزندان شما از یك مرحله خطرناك و بحرانی عبور میکنند

در این بخش خواهیم کوشید باتوجه بآخرین نظریات تعلیم و تربیت جدید شمارا درپرورش روح وجسم فرزندانتان یاری کنیم زیرا بدون شك بسیاری از مشکلات کنونی جامعهٔ ما در نتیجهٔ اشتباهاتی است که پدران و مادرانمان ندانسته درتربیت ما مرتکب شده‌اند و برای اینکه این اشتباهات تکرار نشود لازم‌است که هرمادری باآخرین نظریات روانشناسان در مورد مسائل تعلیم و تربیت آشنا باشد و برطبق آنها عمل کند ...

ـ آیاراستی او پسر من است ؟این تازه جوانی که پشت لبش سبز شده‌و قیافهٔ‌مردی پیدا کرده‌است ؟!

ـ آیا این دختر بزرك متفکر و مشغول، این خانمکی که برای‌خودش عقایدوسلیقه‌هائی دارد ،همان‌دختر کوچولوی دیروزیست؟

وچون پاسخ این پرسشها مثبت‌است شما ناگهان‌تکانی‌میخوریدو دربرابر فرزندخودتان احساس یکنوع ناراحتی میکنید .. . زیراقانع شده‌اید که‌او اکنون‌صاحب‌ومالك یك‌زندگی مستقل‌است .

ـ پس‌تمام زحماتی که برای او کشیده‌ام چه فایده داشت ؛ اگرقرار باشد او زندگی‌مستقلی پیداکندو ازمن جداشود من چه باید بکنم ؟

بله‌خانم گره اصلی کار درهمینجاست. چه بساز مادران که نمیخواهند این‌حقیقت‌راقبول کنند، برخی‌دست بتجاهل‌میزنند وعده‌ئی‌هم با این کودك‌دیروزی جنك‌وستیز درپیش‌میگیرند .

آیادرست‌است که‌این‌بحران‌راسرکوب وخفه کنیم؟

نه بهیچوجه زیرا عبوراز یك چنین‌مرحله بحرانی اجتناب ناپذیر است .

پس چه میتوان کرد؟ تنها یك‌راه درست‌ومنطقی‌وعادلانه وجوددارد :بکمك‌و یاری‌او بشتابیم...امادقت کنید! مبادا که دیر دست‌بکار شوید زیرادوران‌شباب‌در حقیقت‌ازگهواره آغازمیشود.

درآنزمان‌است که‌فرزند کوچك‌شما ازخودش‌اراده وعقیده‌ئی نداردو کامل ودربست‌تحت اختیار واراده‌والدینش میباشد،ودرآینده قسمت‌اعظم زندگی‌اووابسته بآنستکه پدرومادر چگونه‌و بچه‌صورتی اراده‌شان‌را باوتحمیل کرده باشند.

روان کودکان رافراموش‌نکنید ...

معمولاتوجه‌و دقت مامعطوف بزندگی مادی فرزندانمان میباشد .میخواهیم که کودك‌درهوای سردجوراب پشمی بپوشدهوبچه‌را که‌خوراکی پرخاصیتی‌است‌دوست بدارد،درمدرسه شاگرداول‌شود و بدوستان‌ما با ادب‌واحترام سلام‌بگویدو ...

امادردورانی که ماسرگرم‌زندگی‌مادی‌اوهستیم نیروی‌دیگری هم‌با هرج‌ومرج‌و آشفتگی‌در وجوداو تکامل‌مییابد .این‌نیرو نیست که مادر بندآن‌نبوده‌ایم‌زیرا اعتقادداشتیم که«او بچه‌است‌وچیزی نمیفهمد» اماخطامیکردیم واوهمه چیز میفهمید وروانی‌هشیار و آگاه‌دارد .و احساسات‌او نسبت‌بپدرومادرو برادرو خواهر وکسان و دوستان و حتی نظریاتش درباره‌خوبی و بدی‌از همین کانون سرچشمه‌میگیرد.

اگرفقط هنگامیکه‌فرزندما چهارده‌ساله‌شد متوجه‌وجودزندگی درونی‌اوشویم آنوقت‌دیگر خیلی‌دیر است‌زیرادرآنزمان بحران‌آغاز شده‌است: بحرانی‌شدید ،لجام‌گسیخته‌و کور ...

طغیان ، یانخستین‌تظاهراین بحران

و ناگهان‌روزی فرامیرسدکه‌امرو نهی‌ها واعتراضات‌دائمی‌شما بنظراومستبدانه سنگین و نادرست‌جلوه میکند ...با خانواده،بازندگی و بامیحط ازنظرگاه‌جدیدی روبرومیشود ...ازبیعدالتی‌ها که‌درکوچه ودرمدرسه مشاهده‌میکند رنج‌میبرد وسرانجام‌از قبول‌تسلط وقدرتی که‌غیرعادلانه واجحاف‌آمیز باشد سرباز‌میزند... نا فرمانی میکند!، طغیان‌میکند ودرضمن‌رشدمیکند ...وپی میبردکه خودبخود وبتنهائی میتواندمسائل‌زیادی‌راکشف کند ..متوجه میشودکه‌مرد یازن‌شده‌است.. ودستگاه‌جنسی او بکارافتاده‌است‌وتشنگی تازه‌ئی باحساس‌محبت‌وتاثرات روحی‌احساس میثماید.

دراین‌دوران دشواروبحرانی دختران‌وپسران شما مانندتوفان زدگان دردنیای زندگی‌تلاش‌میکنند تا بتخته نجاتی دسترسی‌ا پیدا کنند . . .

اطمینان‌داشته باشیدکه‌دراین گیرودار هیچ‌عاملی مانداحترام شما بشخصیت آنهاباعث‌نجاتشان نمیشود. وپدرومادر وافرادخانواده بایدبرای‌نوجوانانی که‌دراین بحران‌وتوفان سیرمیکننداحترام‌وشخصیت قائل‌باشند .

این احترام‌راازهمان‌هنگام که‌اودوسه‌ساله‌است‌رعایت کنید زیرا یك‌بچه‌سه‌ساله هم‌بخوبی‌تشخیص میدهدکه‌درزندگی روزمره ودر وقایع‌عادی‌وجاری بزرگترانش رعایت حق وعدالت را میکنند یانه ؟ اطمینان باین‌حقیقت‌سبب میشود که او برای افکار و نظریاتتان ارزشی قائل شود . وگرنه باحرف‌و نصیحت‌متناقض باعمل‌نمیتوانیدآنهاراقانع سازید .



«مرحله‌شباب» مرحله‌ئی خشن،بیرحم و پرتوقع‌است‌واین نکات امتیازات خاص آن بشما میآیند .این‌مرحلهٔ ازبزرگترها صمیمت بیشترحسن‌تفاهم‌و یاریهای محبت آمیز طلب میکند از ما میخواهدکه اورا بسوی‌بهبودی و تکامل‌سوق دهیم ..

همگی ما از دوران شباب عبور کرده ایم.. چه‌خوب‌است‌دفتر گذشته را ورق‌بزنیم‌وخاطرات این‌دوران‌رابیادآوریم...



از «کالدرون»

بزرگترین شاعر اسپانیا

رؤیای زندگی

از ترجمه آقای شجاع‌الدین شفا

درین دنیا دیدار هیچ چیز مرا فزون از حد بشگفتی نیاورد، زیرا که در آن پیشاپیش انتظار همه چیزرا داشتم.

اما اگرچیزی بود که بتواند مرا بحیرت وتعجب آرد، آن یقین جمال زن بود. نمیدانم روزی در کجا خواندم که میان همهٔ مخلوقات جهان، آفرینش هیچ جانداری باندازهٔ مرد برای خداوند رنج وسختی نداشته است، زیرا مرد دنیای بزرگی است که در قالبی کوچکش جای داده‌اند. اماحالا، عقیده دارم که خداوند بزرگترین رنج خویش‌را درخلقت‌زن تحمل کرد، زیرا اگر مرد دنیائی است که کوچکش کرده‌اند، زن آسمانی است که کوچك شده است. میان زیبائی زن‌ومرد همان تفاوت است که‌میان زیبائی آسمان وزمین‌است.

ای زن، روی از ما پنهان مکن، زیرا اگر چهره نهان کنی فروغ‌روزرا باتاریکی‌درآمیخته‌ای. توآفتابی‌هستی که باروشنائی خود بهمه‌چیز زیبائی میدهی. درقلمرو عطرها دیدم که‌عطر گل‌سرخ بتنهائی ازجمله عطرهای گلهای‌دگر، گرو میبرد میان گلها گل‌سرخ رادیدم که فرمانروای دیارگلها بود، زیرا جمالی‌فزون‌ازهمه‌داشت. گوهرهارا دیدم که‌الماس‌را بپادشاهی برگزیده بودندزیرا که هیچیك‌دردرخشندگی و جلوه‌گری بپای او نمیرسیدند. اختران آسمان را دیدم که زهرهٔ عشوه‌گر راملکهٔ‌خود نامیده‌بودند زیرا، هیچکدام جلال‌وجمال اورا نداشتند. اندکی دورتر، خورشید رادیدم که در خیل ستارگان بر اورنك‌خسروی نشسته بود، زیراکه درخشانترین کوکبهای‌آسمان‌بود.

حالا که میان گلها و اختران، میان گوهرها وافلاك، آنها که زیباترند برگزیده‌ترند، چرا تو، ای زن، فرمانروای جهان نباشی؟ توکه‌جلوهٔ‌خورشیدو زیبائی‌زهره وفروغ‌الماس وعطر گل‌را بیکجا گردآورده‌ای؟

گسسته

از لعبت شیبانی

بروای مرد، بروازتن من دست‌بشوی
دور شو، دورکه‌درخلوت من کامی نیست
آنکه‌زندانی زندان‌هوسهای توبود
بند بگسست ودراندیشه بدنامی نیست

♥

چند خواهی که بزنجیر بمانم بس‌کن
زندگی میگذرد، عمرابدنیست‌مرا
دل‌من خانه امیدوصفابودو نشاط
روزگاریست‌که ویرانهٔ‌خالیست‌مرا

♥

نوگلی بودم‌ودر دامن‌تو بنشستم
ای‌دریغا زنفسهای‌توپژمرده شدم
بس‌خطاکردی وهم بستراغیارشدی
وای،ازشرم‌خطاهای توآزرده شدم

♥

دختری با سرپرشوروآرزو با بودم
چه بگویم که‌تو بی‌رحم چه بامن کردی
مانده‌از آنهمه‌زیبائی‌وشادابی وشوق
رخ‌زردوتن بیمارودل‌پردردی

♥

نقدده‌سال جوانی که‌ربودی‌ازمن
چیست‌امروز،بگوچیست بجزمرك امید
لب‌فرو بستم‌و بانالهٔ‌دل خوکردم
وای‌من‌وای که‌آوای‌مراکس‌نشنید

♥

بس‌کن‌افسانه‌مگو، عشق‌چه، میدانی‌چیست!
دل‌هرجائی تومست‌هوسهاست‌هنوز
تورپاشت گلش‌خاوت‌ننگ‌وکنوی
داغ‌رسوائی لبهای‌توپیداست هنوز

♥

بندهٔ‌بستر آلوده‌هرناکس‌وکس
باچه‌روباز بکاشانه‌ما آمده‌ای
کودکان‌ازتو جزنام‌پدربهره‌نبود
دورشو، دورکه‌این‌ره بخطاآمده‌ای

♥



دورشو، نیمه‌ره‌عمر مراباز گذار
دورشوخانه ماراپس ازاین بامی نیست
آنکه‌زندانی زندان‌هوسهای توبود
بندبگسست ودراندیشهٔ بدنامی نیست.

۲۹شهریور۳۵

آئینه شباب

مریم ساوجی

بروی‌کودك خودمام‌بوسه‌ای‌زد وگفت
که‌ای جمال‌تو آئینه شباب ازمن
درآب‌ورنك‌تو بینم‌صفای چهره خویش
اگرچه‌روی‌تو برده‌است‌رنك‌وآب‌ازمن
چه اشکها که فشاندم بناتوانی تو
چه‌لحظه‌ها که‌گرفتی توان‌وتاب‌ازمن
چه روزها که‌غنودی بمحنتم دربر
بساشبان که‌ربودی‌زدیده خواب‌ازمن
حساب‌زندگی روزوشب‌زدست‌چورفت
شمار عمرتو گیردبکف حساب ازمن
که‌تا بروی‌توبینم عیان‌جوانی‌خویش
دریغ میگذرد عمر با شتاب از من
نهال‌بارورم‌من بمیوه شکرین
توشهدباش ومشوحاصلی‌خراب ازمن
بزندگی‌چوگلی‌پاك باش‌وعطرافشان
بجای‌آنکه گرفتی گل‌شباب از من
بکارگاه جهان‌سوختم جوانی‌خویش
که‌تاعیار توگردد طلای ناب ازمن
حدیث‌زندگی من‌همه‌شرنك غم‌است
تولی حکایت‌شیرین این کتاب‌ازمن

از «لانك فلو»

ترجمه م . ش

تیر و ترانه

تیری بهوا پرتاب کردم،
بزمین افتاد، ولی جای‌آنرا ندانستم،
زیرا چنان‌به‌تندی ازنظرم دورشد
که نتوانستم پرواز آنرا تعقیب کنم

•••

ترانه‌ای را درهوا زمزمه کردم
بزمین نزدیك‌شد اما جایش‌را ندانستم؛
زیرا هرقدرکسی تندوتیز بدود
نمی‌تواند بدنبال سرودی بشتابد

•••

پس‌از سالیان دراز، بردرختی بلوط
تیرراسالم و ناشکسته دیدم
وترانه‌را، از ابتداءتاانتها
درقلب دلدار مهربان یافتم.

بهترین «کلکسیون»های مد بهاری را برای شما ورق زده‌ایم

مد امسال، مد «آزادی بخش» است!

برای بهار و تابستان چه پارچه‌ها، چه رنگها، چه طرحها و چه دوختی انتخاب کنیم؟

قدم بلند بردارید.. بدوید، از پلکان بالا بروید، پائین بیائید، سوار اتومبیل نشوید، نفس عمیق بکشید، اگر دلتان خواست سوار دوچرخه شوید.. و فنرها ولائی‌ها و کمرهای پهن را جمع کنید و در صندوق بگذارید زیرا مد تازه، مد «آزادی بخش» است... مدیست که کار و حرکت و فعالیت را آسان میکند.

سایه‌های محو...

ازمیان خیاطان درجه اول پاریس که شهرت جهانی دارند امسال زنان از مردها موفق‌تر شده‌اند زیرا «شانل» و «کرسی» و «مادلن دوروش» و «کریف» که مبتکرین مد «محو» یا باصطلاح «فلو» هستند بیش از «فات» و «دیور» که در ردیف پیروزترین معماران مد میباشند مورد استقبال قرار گرفته‌اند..

این خیاطان هنرمند بامدلهایی که تهیه کرده‌اند برای زنان سایه‌های محوی بوجود آورده‌اند یعنی درمد امسال خطوط سینه و کمر و «باسن» اززیر لباس بطور واضح نمایان نیست و بهمین دلیل عده یی هم این مد را «شل‌دول» نامیده‌اند.

امانوجه داشته باشید مقصود از «شل‌دول» بی نظمی و بیقیدی و سهل انگاری نیست... برعکس مد امسال بیش از هروقت ایجاب میکند که از پشت گردن (که اکنون ازقید موی بلند رها شده..) تا نوک کفش (که همچنان باریک وظریف است..) مرتب و منظم باشید.

پارچه‌های امسال

پارچه‌ها نرم و هواکش هستند و انگار که میان انگشت‌ها آب میشوند. این پارچه‌ها گرچه حالا تازه بنظر میرسند اما بیست سال پیش خیلی مد بودند زیرا امسال تابستان کرپ دوشین و کرپ رومن وشارموز خیلی رواج دارند. (اگرشما این پارچه‌ها را نمیشناسید مادرانتان با آنها آشنائی کامل دارند.) حتی پارچه‌های پشمی مد هم خلل وفرج زیاد دارند تاهوا و آفتاب بآسانی از آنها عبور کند.

رنگهای خیره کننده

رنگهای زنده وشاد ازقبیل سفید ررد عنبری، پوست نارنگی، مرجانی وسبز برنگ جوانه‌های بهاری و در کنار آنها رنگهای سنگین قهوه‌یی و بژ (رنگ پشم طبیعی) دیده میشوند.

طرح پارچه‌ها...

پارچه بطرح «پنجهٔ مرغ» و باصطلاح متداول «پیه‌دوپول» از پشمی کلفت تا شیفون نازک وبهمه اندازه برای تهیه انواع لباس‌ها ازلباس کار تالباس مهمانی عصر ومهمانی شب در مدامسال جای مشخصی دارد..

پارچه‌های گلدار و بخصوص باطرح رزهای ساقه بلند درهمه کلکسیون‌ها دیده میشود. همچنین پارچه های «خال‌دار» ازهمه‌رنگ وهمه‌جنس جزء مدامسال میباشند.

دوخت لباس

شانه ها پهن تر بنظر میرسند، یقه‌ها بازهستند، کمررا بتناسب اندام هرجاکه مناسب است ببندید. اما بهرحال لازم نیست چنان محکم بکشید که خط مشخصی میان بالاتنه و دامن بوجود آید...



پارچه‌ها بطرح پنجهٔ‌مرغ وباصطلاح «پیه‌دوپول» بهمه اندازه وبهمه جنس از تولید برای لباس‌های روز تاشیفون برای لباس شب درمد امسال جای مشخصی دارند

هنرهای دستی و گلدوزی

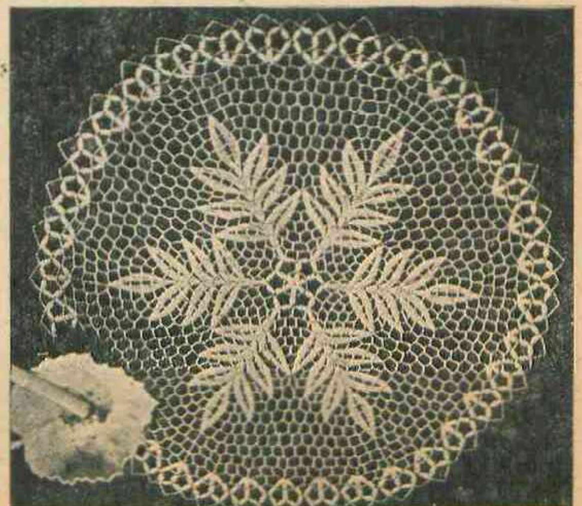
یک توری ظریف برای روی میز

کارهای دستی و گلدوزی و بافتنی هنرهائی هستند که معرف ذوق وسلیقه زن میباشند. پارچه‌های خوش نقش وبته دار و حاشیه های ماشینی باهمه زیبائیشان هرگز نمی توانند باندازه یک رومیزی کوچک وخوشرنگ دست‌دوزی‌شده یا مانند یک توری بافته جلوه داشته باشند.

بااینحال بسیاری ازخانم‌ها باوجوداینکه ساعات فراغتی هم دارند اما متاسفانه از این ساعات برای ایجاد یک کارهنری که هم معرف ذوق آنها وهم زینت بخش خانه است استفاده نمیکنند.

اطلاعات بانوان ـ درنظر دارد با بیدار کردن ذوق هنری خوانندگان عزیز در خانه و زندگی آنها سلیقه زیبائی رارخنه دهد.

برای اینمنظور در هر شماره برای شما طرحهائی جهت گلدوزی، بافتنی باقلاب و در فصول مناسب مدل های زیبا برای بافتنی بادو میل و کرک چاپ خواهیم کرد و امیدواریم مورد استفاده قرار گیرند.



برای روی میزهای چوبی یا شیشه‌ای

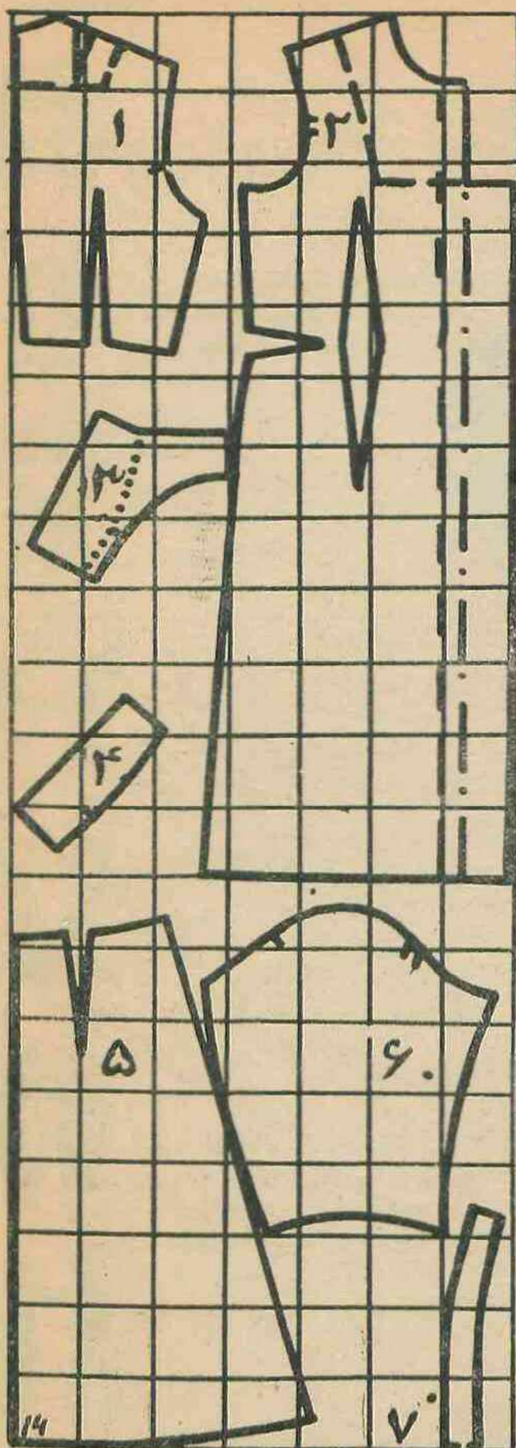
وسط این توری ظریف که با میل قلاب بافته شده است یکی ازاشکال دانه‌های متبلور برف دیده میشود... چه ذوق لطیف وچه سلیقه شاعرانه یی این طرح را بوجود آورده است! درطبیعت چه نمونه های دل انگیزی برای الهام بخشی بطبع هنرمند وجوددارد!..

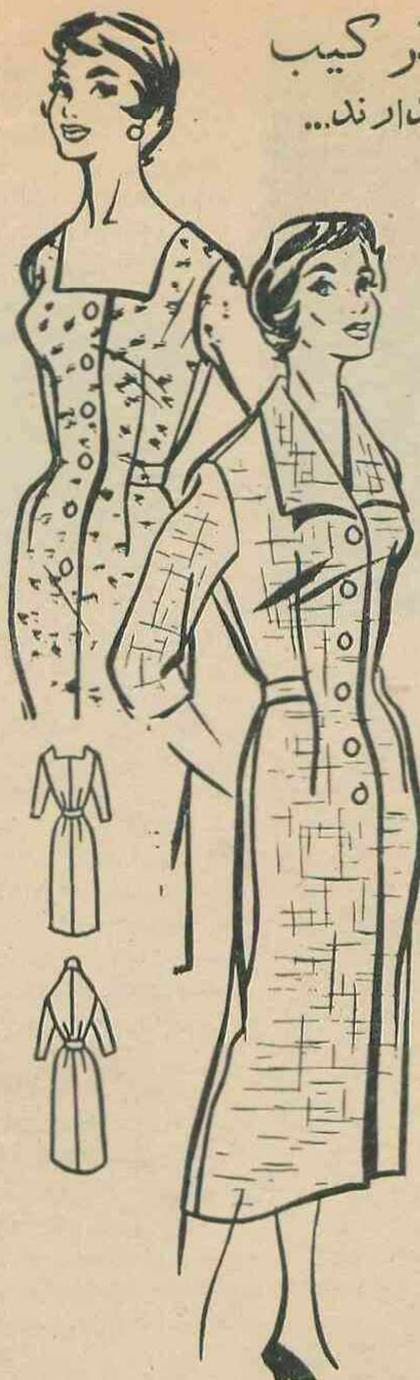
عرض این دایره ۴۰ سانتیمتر است که بامیل شماره ۸ یا ۹ و ۲۰ گرم نخ براق نمره ۲۰ «صلیب نشان» بافته شده است.

کسانیکه بابافت توری آشنائی دارند تنها بانگاه کردن بمدل عین آنرا میبافند زیرا تصویر طرح کار را خیلی روشن و آشکار نشان می دهد.

طرح دولباس خوش ترکیب

برای کسانیکه اندام باریک ندارند...





اگر هیکل شما درشت است و تااندازه‌یی چاق هستید نباید تصور کنید که لازمست از پوشیدن لباسهای خوش‌ترکیب و زیبا چشم بپوشید. باین‌دو نمونه توجه کنید. هر دوی آنها که از روی یك الگو بریده میشوند مخصوص کسانی طرح شده‌اند که دور سینه‌شان ۱۰٤ سانتیمتر است. اولی که برای پوشیدن هر روز یست با پارچهٔ «توئید» پشمی دوخته شده یقهٔ بلند و جلوی دکمه دارد بدون کمر آن اندام‌را باریك نشان‌میدهد. طرح دوم از پارچهٔ ابریشمی است که یقهٔ آن بازاست...

پارچه‌لازم ــ ۲٫٤۰ متراز پارچه‌یی که عرض آن ۱٫٤۰ متر باشد برای دوخت این پیرهن لازم است.

طرز تهیه الگوـ با در نظر گرفتن این نکته که طول هر ضلع یك متر مربع ۲۰ سانتیمتر است طرح راانداز‌ه‌گیری کنید و عین آن‌را روی کاغذ برش رسم نمائید.

برای‌دوخت و توی‌دامن مقداری اضافه بگذارید

طرز برشـ پارچه را دولا کنید و روی میز پهن نمائید و الگوهارا مطابق شکل روی پارچه قرار دهید تا از هر الگو دو عدد بریده‌شود. باین ترتیب آنچه بدست خواهید آورد عبارتست از:

۱ ـ دو پشت بالاتنه ۲ـ دو پیش بالاتنه ودامن ۳ـ برگردان یقه (قسمت رو) ٤ـ برگردان یقه (قسمت زیر) ٥ـ پشت‌دامن ٦ـ آستین ۷ـ کمر

برای نمونهٔ یقه باز خطوط نقطه چین شده در قسمت بالای الگوی دوم‌را ببرید. و قطعات تنهای ۳ و ٤ را بکلی نبرید.

خطوط کوچکی که ...ی جا استین قطعهٔ ۱ و ۲ بالای آستین (قطعه ٦) رسم‌شده برای اینستکه چسباندن این قطعات رابیکدیگر آسان کند.

مثلا دوخطی ٦ باید بدوخطی ۲ و یك خطی آن بیك خطی (۱) دوخته‌شود.

خط بلند نقطه‌چین روی قطعهٔ ۲ وسط پیش را نشان‌میدهد.

الگوها را روی پارچه سنجاق بزنید و دور خطوط راببرید.

دوختـ اول پنس‌هارا بگیرید و پس از اینکه میان آنهارا باز کردید درزهارا تمیز دوزی و آنگاه اتو کنید. بعد درز وسط بالاتنهٔ پشت‌را بگیرید. و همچنین درز وسط پشت‌دامن رادرزهارا تمیز دوزی و اتو کنید سپس پیش و پشت‌را بهم وصل کنید یعنی درزهای سرشانه ودرزهای پهلورا بگیرید. درز وسط پیش‌را تا تنهای پیش بدوزید و بقیه را برای دکمه وجادکمه باز بگذارید.

زیر و روی یقه را بهم درز بگیرید، ازرو کنید، اتو بکشید و بپیرهن بچسبانید.

اکنون درز آستین را بگیرید مانند سایر درزها تمیز دوزی و اتو کنید و به پیرهن بچسبانید. حالا کمر را بدوزید. از پنس‌های جلو درست در محل کمر باندازهٔ عرض کمر بشکافید، کمر رالای این درز شکافته بگذارید کوك بزنید و دو باره چرخ کنید. حالا لب آستین و پای دامن راهم تو بگذارید.

می بینید که لباس‌ساده‌ایست و دوخت و برش آن هم‌سهل است امابتن‌خوش ترکیب خواهدشد و اندامتان را باریك‌تر جلوه‌خواهدداد.

از یك لیمو ترش چه استفاده‌ها میتوان کرد؟

برای تمیز کردن دستها

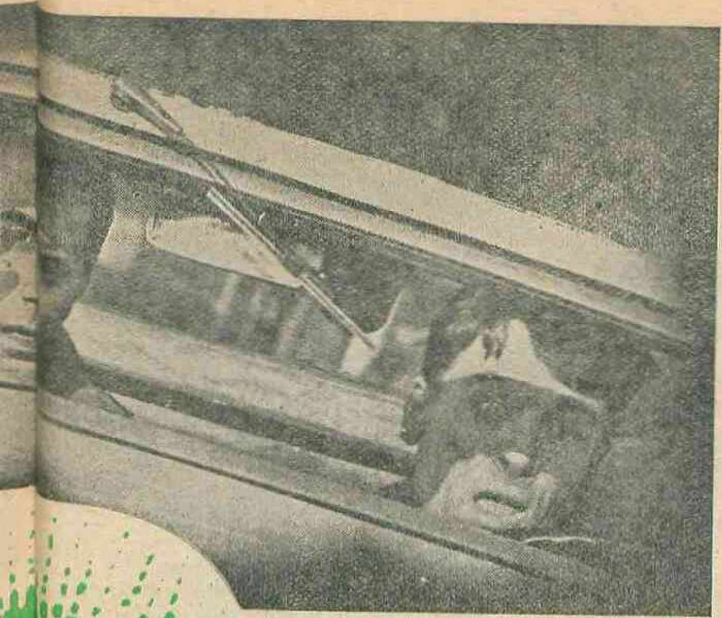
✦ اگر سیب‌زمینی پوست کنده‌اید واگر سبزی پاك کرده‌اید، اگر انگشتهای شما جوهری شده است یك نصفه لیموترش فشرده را بردارید وانگشتهارا میان پرده‌ها و پوستهای آن فرو برید فوری تمیز و نرم میشوند.

برای صاف‌شدن پوست

✦ پس از خستگی راه‌سفر یا اگر از یك گردش چندروزه درهوای آزاد باز گشته‌اید و پوست صورتتان کدر و تیره است و لکه‌های آفتاب سوختگی در آن دیده میشود هرصبح و شب یك حلقه لیموترش را بصورت بمالید

برای خشك‌شدن و رفع‌عطش

✦ پوست یك لیمو ترش را در یك لیوان آب‌ساده یا آب‌معدنی بریزید. زیرا پوست لیموهم مقویست وهم‌خنك کننده. بهمین‌دلیل اغلب درمشروبات الکلی پوست لیموترش میریزند.





شب تیره‌ای بود ومه انبوهی همه جارا گرفته بود ، ولی در تالار مجلل و پرنور منزل « ملیحه خانم » مهمانان مست و خوشحالی که پس از شام حالا با آهنك ملایم موزیك میرقصیدند ، بآنچه در بیرون از این محفل انس وطرب میگذشت توجه نداشتند .

آنشب ملیحه خانم ،زن بیوه مرحوم مفخم دیوان ، برای «فریدون» پسر ارشدش که بفرنك میرفت ، یك مجلس خداحافظی یا بقول خود «فریدون» یك «گود بای پارتی» ترتیب داده بود. همه دوستان «فریدون» دراین مجلس حضور داشتند، دوستان ملیحه خانم و یگانه دخترش «مهری» که تازه اسمش را به «میترا» تغییر داده بود نیز حاضر بودند.

« میترا » آنشب خیلی خوشحال بنظر میرسید . از اینطرف بآنطرف میرفت ومهمانداری و مجلس آرائی می‌کرد و با نگاه ولبخند و جملات شیرین همه را راضی میساخت .

یك پیراهن دکولته بادامن برچین از یك پارچه نوظهور باخطوط طلائی بر جسته پوشیده بود که همه خانمها در ابتدای ورودمدتی بیخ گوشی راجع بآن صحبت کردند .

« میترا » با اینکه بیش از نوزده سال ازعمرش نمیگذشت و با اینکه هنوز شوهر نکرده بود ، ولی لااقل بظاهر یك زن تمام عیار بنظر میرسید.

درفوت وفن دلبری ورموز خود آرائی و عشوه گری بین همه دختران همسال خود بی همتا بود .

کمتر اتفاق میافتاد که مد تازه‌ای بتهران برسد واو از آن بی خبر بماند، ازمشتریان پروپاقرص سالنهای زیبائی وخیاطخانه‌های ممتازی بود که فقط عده ای ازگلهای سرسبد آدرس آن هارا میدانند.همانشب درجواب « پوری » همشاگردی کلاس انگلیسی که پرسیده بود «میتی جان ، این پارچه‌را از کجا خریدی؟ » گفته بود :

ـ والله این پارچه درتهران نیست عموجان دکترم که تازه از پاریس آمده اینرا برایم آورده ، من که خوشم نمی آید، خیلی پرزرق و برق است،اماچون لباس دیگری حاضر نداشتم همین را پوشیدم !

میترا دروغ میگفت زیرا پارچهٔ پیراهنش رااز «سامسون» ارمنی که در خیابان تخت جمشید یك مغازهٔ عتیقه فروشی دارد وگاهی هم پارچه های نفیس میاورد خریده و خیلی هم آنرا پسندیده بود، ولی او عادت بدروغ گفتن داشت، ازاینکار لذت میبرد،از اینکه لباسی بپوشد که دیگران نظیرش رانداشته باشند و نتوانند تهیه کنند، احساس غرور ورضایت مخصوصی در خودمیکرد .

بهمین جهت آنشب بیش ازهمیشه خوشحال بود.همه نگاهش میکردند ، همه راجع باو کنار گوش هم حرف می‌زدند، جوانها، این دوستان خونگرم وخوش صحبت فریدون، مثل پروانه در اطرافش می گشتند، بعضی از آنها که کمرو نبودند، باتوصیفات مبالغه آمیز، درستایش زیبائی او داد سخن میدادند .

میترا در جواب آنها گاهی لبخند میزد و گاهی ابرو درهم میکشید ، ولی بی حال قلبش ازخوشحالی بتپش می افتاد، از اینکه خودرا محبوب و مورد نظر همه میدید لذت میبرد.

وقتی که شام صرف شدو مهمانان، بعضی خندان کنان و بعضی تلوتلوخوران بتالار بزرگ برگشتند و باآهنك ملایم موزیك شروع برقص کردند، میترا اولین بار با «جمشید» رقصید. این جوان بلندقامت و خوش قیافه که موهایش را بسبك «کرنل وایلد» در بالای پیشانی چین وشکن داده بود، یکی ازصمیمی ترین دوستان فریدون بشمار میرفت که بامیترا هم سوابقی داشت. حتی شهرت پیدا کرده بود که میترا هم باوبی علاقه نیست وازمیان اینهمه جوانان ستایشگر خویش ،ویرا برگزیده است،ولی همه میدانستند که اگرهم این شایعات درست باشد، این عشق بازدواج نخواهد کشید. جمشید بارها گفته بود که اهل زن گرفتن نیست. میترا نیز همیشه وقتی صحبت ازدواج پیش میآمد، به دوستان محرم خودمیگفت:

ـ درازدواج باید ازجوانها گریخت اینها باحسادتها وسختگیریها و قیود خودشان بیچاره زن را زجرکش میکنند... اگرمن یکروزمجبورشدم شوهر کنم ، یك مرد دنیا دیده وسرد و گرم چشیده با شقیقه‌های خاکستری و چشمانی که قدرت دیدشان زیاد نباشد و نتوانند همه جا مثل یك کارآگاه مرا دنبال کنند، انتخاب خواهم کرد!

بنا براین، درآنشب ، جمشید و میترا موقعیکه باآهنك ملایم تانگو دست دردست هم میرقصیدند و لحظه بلحظه فاصله‌را کمتر میکردند، هیچکدام درفکر اینکه ازپس آنشب فردائی هم داشته باشند نبودند. جمشید درحالیکه دست بر کمر میترا حلقه کرده لحظه بلحظه بیشتر او را بطرف خود میکشید در دل میگفت : «ازهرچمن گلی ـ بچین و برو... بااین فرمول همهٔ زنها درمقابل آدم رام واسیر میشوند،ولی خدا نکند که صحبت ازدواج پیش بیاید، آنوقت است که قروناز و اطوارشروع میشود ! »

وقتی که رقص تمام شد، جمشید در مقابل میترا تعظیم کوچکی کرد و بطرف رفیقش «بهرام» آمد. بیچاره بهرام سرش بی کلاه مانده بود. دراین مجلس بزرك و مملو ازرن خوشکل ودودسیگار، مثل یك ماتمزده ، تنها ومتفکر در گوشهٔ سالن کز کرده وتماشاچی لذت دیگران بود.

ـ عجب! بهرام جون، باز که تو تنها ایستاده‌ای؟ نرقصیدی؟

ـ نه. میدانی که من اهل رقص نیستم، ازتماشایش بیشتر ازخودش لذت میبرم !

جمشید لبخند تمسخرآمیزی زد و شانه بالاانداخت:

ـ برو دیوانه ! باز رفتی توی فلسفه ... همیشه درآسمانها و بالای ابرها پروازمیکنی. خیالبافی را بینداز دور، بیا وسط میدان، بگو، بخند،مسخرگی کن، برقص!

ـ باکی؟

ـ با هرکس که دلت میخواهد ، الحمدالله امشب اینجا وفور زن ودختر است،یکی ازیکی بهتر، یکی ازیکی خوشگلتر...

ـ ... ویکی ازیکی «پوك» تر!

جمشید مثل اینکه این جملهٔ نیشدار رفیقش را نشنیده است ادامه داد:

ـ مثلا اگرمیل داشته باشی حاضرم ازحق خودم صرفنظر کنم و ترا با «میترا» آشنا کنم تا برقصی. میترا امشب شمع مجلس است ،مثل یك خورشید میدرخشد! نگاه کن، ببین باچه نازوعشوهٔ مخصوصی سیگار میکشد ...

«بهرام» متفکرانه سری تکان داد و گفت:

ـ من که دراین زن ودرهمهٔ زنهای دیگری که در اینجا هستند کوچکترین اثری اززیبائی نمی بینم. اینها عروسك‌ها[...]

رنك وروغن زده وسالنهای مدمتحرك ا[...]

حرکات واطوار لوس وخنکی را که ساع[...]

باتقلید ازستارگان سینما جلوی آ[...]

تمرین کرده‌اند، حالا بهمدیگرو بمن[...]

تو تحویل میدهند. این میترا و بقول [...]

«شمع مجلس» هم بیمزه‌تر ازهمه ا[...]

زیرا مصنوعی‌تر ازهمه است!

جمشید بجای جواب قهق[...]

استهزاء آمیزی زد و چون ارکستر [...]

آهنگر تندسوئینك شروع کرده [...]

بطرف عرصهٔ رقص رفت ، ولی این [...]

بامیترا نرقصید بلکه بطرف دخترخا[...]

او « سوسن » رفت که آنشب چو[...]

شوهرش درمسافرت بود تنها بود [...]

آن پیراهن دکولته «جسورانه» و آ[...]

موهای رنگردهٔ طلائی که بالای سر[...]

مثل گنبد جمع کرده بود ، دست کمی [...]

میترا نداشت .

بقلم ایرج مستعا[...]

بعد از یک شب نشینی باشکو[...]

یک تصادف[...]



سکو در میان انبوه مه و نشئهٔ مشروب :

تصادف غیر منتظره !

« بهرام » همچنان در آن گوشهٔ انزوای خودش تنها ایستاده ومثل اینکه ازیك جای مرتفعی بپائین نگاه کند ، عرصهٔ رقص را که مثل یك دریای مواج درتلاطم وجوش و خروش بود ، سیر میکرد. برای او تماشای این صحنه عاری ازلذت نبود . دقت درقیافه‌ها ، توجه به نگاهها ولبخندها ، وکنجکاوی درحرکات لبهائی که کنار گوشها جملات دلنشین زمزمه میکرد ، اورا بخنده میانداخت. البته این زمزمه‌های دلنشین ازآن مسافت بعید بگوش او نمیرسید ، اما میدانست که معمولا درچنین مواقعی چه کلماتی بین شکار و شکارچی مبادله میشود ، وتصور اینکه دراین جمع همه بهم دروغ میگویند ودرعین حال باآن قیافه‌های حق بجانب ، خودرا راستگو جلوه میدهند ، اورا بخنده میانداخت.

آهنك تندتر شده وعده‌ای میدان راخالی کردند ؛ چند « کوپل » ماهرتری که مانده بودند ، بسرعت چرخ میزدند ، بالا وپائین می‌جستند ، می نشستند و بلند میشدند ، دامن ها بالا میرفت ، عرق ازصورتها جاری شده بود . وقتی که بالاخره ارکستر آهنك را بپایان رسانید ، همه‌دست زدند وآنهائی که رقص را تاآخر ادامه داده بودند ، مثل فاتحین ترافالگار باگردن های شق « پیست » را ترك گفتند . جمشید باز بطرف بهرام آمد و دوباره گفتگو در گرفت ولی این بار شخص ثالثی نیز دراین مباحثه شرکت میکرد. وی میترا بود که برای اولین بار با بهرام رو برو میشد .

ـ شما بارقص مخالفید آقا ؟ عجیب است ، در دنیای امروز بااین افکار پوسیده میخندند !

ـ نه خانم ، چیزی که مضحك است این افکار بقول شما « پوسیده » نیست ، این حرکاتی است که شما وامثال شما اسمش را تجدد وتمدن گذاشته‌اید ...

هیچکس تاآنشب ، با این لحن وبااین طرز بامیترا صحبت نکرده بود ، وی که عادت داشت همیشه در اطراف خود جملات تملق آمیز بشنود ، ازاین حرفهای تند وخشن یکه خورد . نگاه عمیق خشم آلودی مثل یك ماده پلنگ تیرخورده به بهرام انداخت وبعد بلافاصله لبخندی زد و باچند کلمهٔ کوتاه بحث خاتمه داد ورفت . دیگر مجلس ازرونق افتاده بود. مهمانان خداحافظی میکردند و میرفتند . خانم صاحبخانه بهمه دست میداد ، بهمه لبخند میزد . ومیترا لبخندهایش را فقط برای آن‌هائی که خودش و خودشان میدانستند ، ذخیره کرده بود .

***

اتومبیلها براه افتاد و صدای بوقها در آن نیمه‌شب تاریك ، سکوت خیابانهای خلوت شمال شهر را که هنوز در مه پوشیده شده بود ، درهم شکست . یکی از این اتومبیلها ، یك شورلت کوچك ، جمشید و بهرام را بطرف خانه‌هایشان میبرد . جمشید پشت رل نشسته و سیگاری گوشهٔ لب گذاشته بود . پا روی گاز میفشرد و لحظه بلحظه برسرعت ماشین میافزود . نشئهٔ مشروب و گیجی موزیك وعطر سحر آمیز میترا هنوز از سرش نپریده بود ، ضمنا زبانش لحظه‌ای ازحرکت باز نمی‌ماند:

ـ باآن حرف خودت دخترك را کلافه کردی ، میدانی وقتی که بامن خداحافظی میکرد چه گفت ؟

ـ نه ، ازکجا میتوانم بدانم ، بعلاوه اصلا علاقه ای هم بدانستنش ندارم .

ـ سخت نگیر ، میدانم که ته‌دلت قیلی‌ویلی میکند و میخواهی بدانی ، خیلی خوب ، گوش کن : میترا درموقع خداحافظی بامن گفت : این رفیق شما آدم عجیبی است ، کمتر مردی را دیده‌ام که بااین صراحت بایك زن صحبت کند ، دلم میخواست بیشتر بااو آشنا میشدم!..

ـ ولی من علاقه‌ای بآشنائی با ایشان ندارم ، آنچه امشب دیدم کافی است ...

جمشید خواست چیزی بگوید ولی چون دراین موقع میبایست بیك خیابان دیگر بپیچد رل را بچپ گرداند و پا از روی گاز برداشت تاسرعت ماشین کمتر شود ، ولی در این موقع ناگهان در میان مه یك سیاهی وسط خیابان ظاهر شد و درست درمسیر اتومبیل قرار گرفت. جمشید که غافلگیر شده و کنترل فرمان ماشین را از دست داده بود ، بسرعت پا روی ترمز فشرد و رل را چرخاند ، ولی کمی دیر شده بود ، اتومبیل پس از اینکه عابر را برزمین افکند ، چندقدم دورتر باتکان شدیدی ایستاد . جمشید و بهرام بلافاصله وحشت‌زده پائین جستند و بطرف جسد بیحرکتی که درچندقدمی نقش برزمین شده بود دویدند .

ـ اوه ! این یك زن است ... مثل اینکه نمرده ، نه ، خدا را شکر ، چیزیش نشده ، فقط باد ماشین باو گرفته ، خانم‌جان پاشو ، پاشو چیزی نیست ...

زن شروع بناله زدن کرد. پای چپش بگلگیر ماشین گرفته و سخت مجروح شده بود . سرش را برگرداند وجمشید و بهرام هردو قیافه‌اش را دیدند . یك دختر جوان بود که موهای بلند بلوطی وچشمان درشت سیاه داشت در نور ضعیف چراغ برق خیابان که از میان مه غلیظ بزحمت بر قیافه‌اش میتابید . نگاه عمیق محزونش یك لحظه سراپای دوجوان را برانداز کرد ، بعد از فرط درد پلکهایش روی هم افتاد و دوباره صدای ناله‌اش بلند شد ...

جمشید و بهرام با نگاههای مضطربانه ازهم کسب تکلیف کردند . تأمل جائز نبود . باید هرچه زودتر مجروح را به بیمارستان برسانند . مثل اینکه دریك آن یك فکر از مغز هردو ایشان گذشته باشد بطرف دختر جوان خم شدند ، خواستند زیر بازویش را بگیرند واو را بلند کنند ، ولی دختر ازشدت درد فریادی زدو آندو را سرجای خود میخکوب کرد .

بهرام بلحنی که میکوشید هرچه بیشتر مهربان وتسلی بخش باشد گفت:

ـ خانم ، کجایتان درد میکند ؟ میخواهیم شمارا به بیمارستان برسانیم. سعی کنید ازجا بلند شوید.

ـ نمی‌توانم ، نمی توانم ، اوه ! پای چپم خرد شده‌است ، شکسته است .

جمشید روی زمین چمباتمه زد و شروع بمعاینه پای دختر جوان کرد . رنك از رویش پرید زیرا دخترك دروغ نگفته بود . اززیر زانوی چپش خون جاری شده ، ساقهایش را آلوده کرده و جوراب سفید کوتاهی را که بپا داشت سرخگون ساخته بود .

ـ معطل نباید شد ، ممکنست واقعه پایش شکسته باشد . باید هرچه زودتر اورا ببیمارستان برسانیم .

دوتائی باهم کمك کردند ودخترك را بی آنکه پاهایش بازمین مصادف شود بداخل اتومبیل انتقال دادند . جمشید بلافاصله پشت رل نشست واتومبیل براه افتاد ، اینده‌فعه دیگر مستی مشروب ازسرش پریده بود و پا روی گاز نمی فشرد وتند نمیرفت .

بهرام در اتاق عقب اتومبیل با کلمات امید بخش دختر مجروح را تسلی میداد امااو ناله‌زنان اشك میریخت و بی تابی میکرد :

ـ میدانم ، میدانم که پایم را خواهند برید ، استخوانش ازهم جدا شده ، اززانو بپائین چیزی حس نمی کنم ، خدایا این درد مرا میکشد...

ـ آرام باشید خانم ، خونسردی خودتان را حفظ کنید ، من قول میدهم که خطری نیست ، پایتان ضرب دیده ومجروح شده ، پانسمان میکنند و خوب میشود

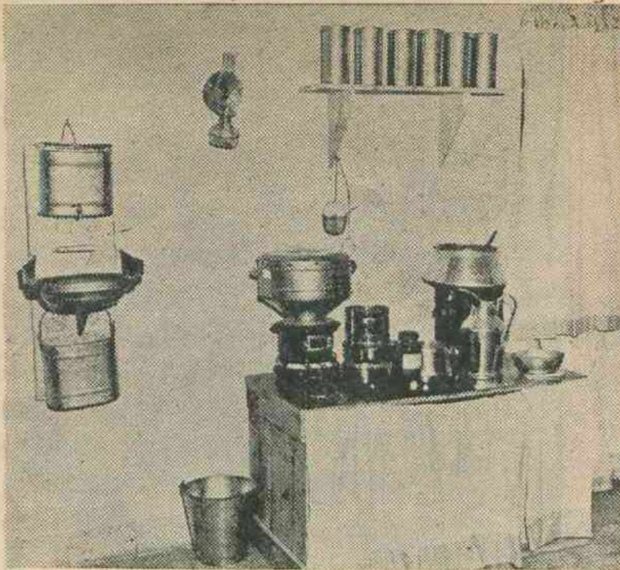
بقیه در صفحه ۲۸

فرهنگ خانه‌داری نوین

خانه داری امروز فن نوینی است

وباطرز کار مادران ما تفاوت زیادی دارد

جریان تحولات این فن را دنبال کنیم تا در شمار عقب مانده‌ها قرار نگیریم !



آنچه در زندگی مادران کدبانوی ما درشمار رموز وفنون خانه‌داری جای داشت براثر پیشرفت علوم ودانش گوناگون درزمان مابصورت کارهای غیرضروری و بیفایده جای درفته‌اند . برای نمونه توضیح میدهیم که هنروسلیقه مادران ما بسته باین بود که درسال مقدار زیادی سبزی خشك کنند وانواع ترشی‌ها تهیه بینند . اما پزشکان هرروز بوسیله رادیوها ومطبوعات بما یادآوری میکنند که باید حتی المقدور ازسبزیجات تازه استفاده کنیم که منبع سرشار ویتامین‌ها میباشند و بعلاوه اگر درزمان آنها درفصل زمستان سبزی تازه نایاب بود امادرزمان ما که راههای ارتباطی مناطق گرمسیر وسردسیر کشور رابیکدیگر متصل میسازند تقریبادرهر فصل هر سبزیجات تازه یافت میشود.

درزندگی ماسالادها کم کم چنان جائی بازکرده‌اند که ازمصرف ترشی ، بمیزان قابل توجهی کاسته شده‌است و بعلاوه «لیموترش» با ارزش کم نظیری که در ویتامین ث دارد جانشین خیلی از ترشی‌ها شده است ..

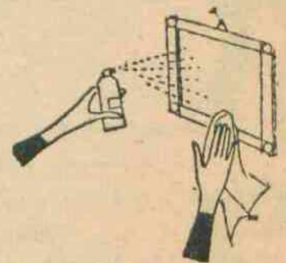
درزمان مادران ما بیشتر غذاها را شب‌بار میکردند تاهرچه بیشتر پخته وجاافتاده شوند ... اما هرروز بما سفارش میکنند که از مدت پخت‌خوراکها بکاهیم که خوراکیها دراثر پخت‌طولانی خاصیت غذائیشان را ازدست میدهند وبعلاوه وسایل ولوازم جدید کارخانه داری امروزی‌را دچار تحولات بیشمار ساخته است . انواع واقسام ماشینهای ساده‌دستی بکمك‌زن‌خانه‌دار آمده‌اند . هیزم وذغال ودیکهای دودزده سیاه جای خودرا بچراغهای خوراك‌پزی وتمیز وفرهای‌مبلی وزیبا داده‌اند و شاید درآینده مصرف گازهم توسعهٔ پیدا کنند ... از اینقبیل نمونه ها بقدری زیاد فراوان است‌که در هر زمینه میتوان مقایسه‌های حیرت انگیزی ترتیب‌داد .

اما نظرما تنها این‌مقایسه نیست بلکه منظور یك‌نتیجه‌گیری مهم‌تریست : میخواهیم بگوییم که اگر زنان جوان‌تنها بحفظ روشهای قدیمی اکتفاکنند و باتحولات زمان پیش‌نیایند بزودی عقب‌ماندگی‌در مجموعهٔ زندگی آنها محسوس خواهد شد و از این شکست نه‌تنها خودشان رنج میبرند بلکه اثرآن درزندگی خانوادگی هم مشهود میگردد . .

پس باید بهرصورت جریان تحولات را دنبال کنیم ، نکات و آداب تازه ونورا بیاموزیم از وسائل جدیدی‌که ببازارمیاید باخبر شویم واستفاده کنیم .

تازه‌ترین مطالب مربوط برموز خانه‌داری نوین‌را «اطلاعات بانوان» دراختیار شما خواهدگذارد وامیدوار است‌که بتواند دراین مورد نیزبرای خوانندگان گرامی‌اش راهنمای مفیدی باشد .

فوت وفن خانه‌داری



✽ اگر آینه کدرشده است

یك‌قطعه پارچه راکه کرك ندهد درالکل صنعتی فرو برید وآنراروی آینه بکشید و مواظب باشید‌که الکل بزبر آینه مالیده نشود . پس‌از اینکه خشك‌شد روی آینه‌را بایك قطعه جیر برق بیندازید .

✽ برای گرم کردن غذاها..

میدانید که بعقیدهٔ متخصصین بهداشت غذائی ، خوراکهائی که برای باردوم روی آتش گذاشته میشوند تا گرم شوند یکنوع‌مسمومیت پیدامیکنند بنابر این بهتراست برای گرم‌کردن غذاهای ظهرمانده، یاشب‌مانده‌درظرف بزرگی مقداری آب بریزید و روی آتش بگذارید وقابلمهٔ غذارادرداخل این‌آب قراردهید ـ تانصف قابلمه را آب بگیرد کافیست ـ ودرآنرا بگذارید. باین‌ترتیب پس‌ازاینکه‌آب جوش‌آمد ظرف غذا هم درآن گرم خواهد شد بدون اینکه مستقیماً روی آتش قرار گیرد .

✽ برای‌تمیز کردن‌اشیاء‌نیکلی

روی یك‌پارچهٔ سفید چندقطره محلول آمونیاك بچکانید . همینکه‌آن اسباب براق شد اندکی‌آب روی‌آن بریزید وفوری باجیرخشك‌کنید .

✽ برای تمیز کردن یقهٔ‌لباس مردانه ـ نخست‌لباس را خوب‌برس بزنید و یقهٔ‌آنرا بامحلول آمونیاك (۵ قسمت آب یك‌قسمت آمونیاك) مالش دهید وآنگاه باآب خالص بشوئید . هنگامیکه هنوز مرطوب است ازرو پارچه‌یی برآن بیاندازید واتوکنید . وبعد درهوای‌آزادآویزان‌کنید تابکلی خشك‌شود .

داخل گنجه‌ها را زیبا و تمیز کنید ...

گنجه‌های شما خواه جای ظرف باشند وخواه‌جای لباس و لوازم شخصی بهرحال باید از تمیزترین‌گوشه‌های خانه بشمار آیند . وبعلاوه یك‌کدبانوی باـ سلیقه‌هنگامیکه‌گنجه‌یی رادرحضور شاهدی باز میکند باید اطمینان داشته‌باشد‌که منظرهٔ زیبا وشادی نمایان‌خواهد شد. بنابراین‌داخل گنجه‌ها وسطح‌طبقه‌ها راازنایلون هاومشمع‌های‌خوشرنك بپوشانید، برای‌این‌منظورطول وعرض‌طبقه‌ها رااندازه‌بگیرید وکاغذروزنامه‌ای را از روی آن اندازه ببرید و روی‌هر طبقه‌پهن کنیداگراز درستی اندازهٔ آن خاطرجمع شدیدآنوقت این الگو را روی‌مشمع یانایلون بیندازید و ببرید . نایلون‌ها را با پونز بفاصلهٔ ۴ سانتیمتر روی طبقه‌هامحکم‌کنید . تصدیق‌میکنید که برای تمیزنگاهداشتن چنین طبقه‌یی درگنجه‌کافیست‌که هفته‌یی یکبار روی‌آن را با ابر مرطوبی تمیزکنید وباپارچه‌یی‌خشك‌نمائید.



غذای هفته

سر آشپز هتل پالاس یک ناهار کامل برای شما تهیه دیده است....

سوپ جو - بیفتك - کرم شکلا

چه چیز ها بخریم ، چگونه تهیه کنیم ...

● یکی از مشکلات بزرك خانواده‌ها مسئله غذاست زیرا ما ایرانیها که متأسفانه برای اغلب کارها برنامهٔ صحیحی نداریم ، دراین مورد نیز بی‌هدف و بی‌نقشه هستیم . هرروز صبح خانم عزا میگیرد که ناهار وشام چی درست کند وسر آقاراهم که طبعاً اداره‌اش دیرشده بااین جملهٔ «ناهار چی؟ شام چی» بدرد می‌آورد درحالیکه باندکی توجه‌ودقت میتوان این مسئله را روی اصول صحیحی حل کرد .

● مابرای اینکه شمارا دراین کار یاری کنیم ، برنامهٔ خاصی تهیه وتنظیم کرده‌ایم . اولادرهرشماره ازپزشکان ورزیده ومطلع راجع بخواص اغذیه مقالات سودمندی خواهیم‌داشت وثانیاً هرهفته يك‌دستور غذای کامل ازيك‌آشپز ورزیده وباسابقهٔ میگیریم وبنظرشما میرسانیم ثالثاً ازهمهٔ‌خوانندگان علاقمندخود درشهرستانها تقاضاداریم‌دستورهای مربوط بغذاهای محلی خودرا برای‌ما بفرستند تاپس از تجربه بنام خودشان چاپ‌شود .

● اکنون برنامهٔ دستورغذائی خودرا بايك‌غذای‌کامل (سوپ- خوراك - دسر) که توسط **سر آشپز هتل پالاس** دراختیار خوانندگان عزیز قرار داده شده بنظرشما میرسانیم وضمناً تذکر میدهیم که آقای «قریبیان» سرآشپز هتل پالاس که یکی‌از ورزیده‌ترین آشپزهای تهران است و۲۵سال سابقه آشپزی دارد ، مدتها تحت تعلیم يك‌آشپز فرانسوی که بدستور شاه‌فقید برای آموزش انواع غذاهای فرنگی بایران آمده بود ، قرارداشته‌وکاملا برموز پخت‌وپز آشنائی پیدا کرده‌است .

● سوپ جو

(سوپ ارزان برای ده‌نفر)

مواد لازم : نیم‌کیلوجو - ۲۵۰ گرم هویج - ۲۵۰ گرم پیاز - ۲۵۰ گرم کرفس - ۲۵۰ گرم خامه نیم‌کیلوسیب‌زمینی - ٤ کیلوآب‌گوشت يك‌برك «بلك‌بو»

طرز تهیه : جورا سه مرتبه باآب شسته داخل‌آب گوشت‌که قبلا باید صاف‌شود میریزند ، بعدهویج‌را رنده‌کرده پیاز راکشمشی باچاقو خرد میکنند و سیب زمینی را بآن افزوده آنرا میجوشانند . یکربع‌ساعت‌مانده بموقع‌کشیدن سه لیموترش را باخامه مخلوط کرده در بشقابهائی که بعداً سوپ‌را درآنها خواهند کشیدمیریزند.

● بیفتك

(يك‌غذای لذیذ برای ۳نفر)

يك‌فیله بوزن يك‌کیلوراسه‌روز داخل یخ‌قرارمیدهندتارگهای آن بمیرد و بعدآنرا چهارتکه کرده باچکش مخصوص بیفتك که حتماًخانمها ازآن بی‌خبر نیستند سه ضربه به مقطع آن میزنند تاپهن‌شود (چنانچه این ضربه ازدرازی وارد شود نتیجهٔ‌مطلوب‌عاید نخواهدشد) وسپس ماهی‌تابه را روی آتش قرار داده و۵۰ گرم روغن در آن میریزند . وقتی که روغن کاملا



آقای قریبیان

داغ شدبترتیبی کهٔ بخار از آن متصاعد شودگوشت راداخل‌آن انداخته سرخ میکنند . در موقع سرخ کردن طرف دیگرگوشت يك سرپوش روی ماهی تابه میگذارند . این‌عمل موجب‌میشود که بیفتك مثل‌خمیر ترش پف‌کرده و شکل‌جالبی پیداکندواین بیفتك‌را بیفتك خون‌دار مینامند . پس از سرخ شدن طرف دیگرآنرا داخل دیس گذاشته وبنابر فصل بهمراه‌آن نخود فرنگی یااسفناج اضافه میکنند .

اگر در آشپزی...

تازه کار هستید ...

اجاق خوراك‌پزی شما ازهر نوع‌که هست‌محتاج مراقبت‌میباشد و باید شعله آنرا برای طبخ‌غذاهای مختلف میزان‌کنید . اگر چراغ‌را خیلی بالا بکشید غذا زودتر پخته نمیشود فقط اگر نفت کارمیکنیددود همه‌جاراسیاه خواهدکرد پس اگر نمیدانید بپرسید برای هر غذائی چه آتشی‌لازم است ملایم ، متوسط یاتند . . و از انجام دستور غفلت نکنید ..

● غذاهارا ازاول زیادنمك وادویه وترشی نزنید. هنگامیکه نیمه‌پز شدند این کاررا انجام دهید وغذارا بچشید .. زیرا يك‌خوراك شوررا باید تقریبا غذای «حرام» شده‌یی دانست .

● سبزیجات‌وادویهٔ‌معطررا در بعضی ازغذاها بکار ببریدامّاهرگز افراط نکنید .

● موادنشاسته‌یی وآردی‌را درآب نمك‌دار سرد بارمیکنند و برعکس سبزیجات تازه را درآب جوش میریزند و سرآن را باز میگذارند.

● انواع‌طاس کباب‌ها، راگو هاودلمه‌هارا بدون اضافه کردن‌آب وروی‌آتش ملایم بپزید.

● غذا های سرخ کردنی را بلافاصله پس‌ازسرخ‌شدن بالیموترش سر سفره بیاورید .

● یادتان باشد که خوراك وقتی‌خوب سرخ‌شدآنوقت بآن‌نمك بزنید .

● کرم شکلا

(دسر برای ۱۰ نفر)

مواد لازم : نیم‌کیلو شیر - ۵ تخم‌مرغ - ۱۲ ورق ژلاتین - ۱۰۰ گرم کاکائو - نیم‌گرم وانیل - نیم‌کیلو شکر - نیم‌کیلوخامه .

طرز تهیه

تخم مرغ ها را داخل ظرفی می‌شکنند و باشکر بهم میزنند تاخوب مخلوط شود ، سپس کاکائو را افزوده شیر راهم‌روی آن ریخته ملایم‌میجوشانند (چنانچه تندبجوشد می‌برد) - درضمن این‌کارها ورقه‌های ژلاتین‌ها راداخل آب یخ درظرف جدائی میریزند تانرم شود (اگرآب‌گرم باشد ژلاتین‌ها حل میشود) وهمانطورکه مشغول هم‌زدن مایع فوق هستند ژلاتین ها را درآن ریخته‌و بلافاصله‌ازروی آتش برمیدارند وداخل‌آب یخ میگذارند وهم‌زدن را تا۵دقیقه ادامه میدهند تا نبرد . پس ازاین‌عمل باید منتظر بود تااین‌معجون بسته شود . در موقع ریختن درقالب یاهرظرف دیگری که میل داشته باشند خامه‌را زده نزدیك سفت شدن توی شکلا (مایع تهیهٔ شدهٔ فوق) میریزند ودرجای خنکی میگذارند تانیم ساعت بعدکه برای خوردن حاضرمیشود .

روی کرم شکلا میتوان شربت مخصوصی ریخت که طرز تهیهٔ آن چنین است : ۲ سیرونیم شکر داخل۵سیر آب‌ریخته آنرا میجوشانند تاغلیظ‌شود درموقع جوشیدن‌آب باندازهٔ يك‌عدس جوهر «کثرنوت» داخل‌آن‌میاندازند.



آخرین چاره این مردهای دله !

چند بازی دسته جمعی

برای اینکه در روز های پیك نیك به «ورق» و «مشروب» احتیاج نداشته باشید!

فصل بهار فصل نشاط وسروروشادی است ودراین فصل بسیاری ازخانواده‌ها برای استفاده ازآب وهوای خوش درروز های تعطیل بآغوش طبیعت پناه میبرند وبه « پیك‌نیك » وگردشهای دسته‌جمعی میروند.

این پیك‌نیکهای بهاری از روز سیزده نوروز شروع میشود که چون امسال با روز اول ماه رمضان تصادف کرده طبعا مثل سال های دیگر رونقی نخواهد داشت.

معذلك چه درروز سیزده وچه درسایر پیك‌نیك های بهاری باید ترتیبی‌داد وبرنامه‌ای داشت تاخدای نکرده بیکاری و نداشتن برنامه کار را به «قمار» و «میخوارگی» نکشاند و بدین‌ترتیب یك‌تفریح وگردش مفیدیك‌روزخسته‌کننده و ناراحتی‌آور تبدیل نشود.

در چنین روز هائی مردم سالم و با روح و آزاده از تفریحات نشاط آور و از سرگرمیهای شیرین وشاد نمی گریزند و برعکس از پیر و جوان و مرد و زن همه‌باصمیمیت و یکرنگی خاص میکوشند تا محیط را هرچه‌بیشتر گرم وپرشور سازند.

در اینجا ما چندنوع از بازیهای نشاط آور دسته جمعی را بشما میآموزیم تا در پیك نیك های بهاری خود و فرزندانتان را با آنها مشغول کنید و بدین ترتیب محلی برای‌قمار و باده‌نوشی و بی حوصلگی باقی نگذارید.

۱ - جعبه شیرینی

بحضار پیشنهاد کنیدکه دایره وار دورهم بنشینند، بطوریکه بتوان دوصندلی را دروسط دایره روبروی‌هم قرارداد. دونفر را از میان جمعیت بحکم قرعه انتخاب کنید.

این دونفر باید بوسط بیایند و هرکدام ازصندلیها متعلق بیکی‌ازآنهاخواهد بود. آنگاه چشمهایشان‌را با دستمال ببندید. سه‌جعبه شیرینی خالی‌را درسه نقطه مختلف این دایره قرار دهید. وظیفهٔ دو نفر بازیکن اینستکه هرچه زودتر جعبه‌ها را پیداکنند وازروی زمین بردارند وبطرف صندلی خودشان ببرند (ازاول باید تعیین کردکه یکی جعبه ها را روی‌صندلی‌خودش ودیگری زیر صندلی‌اش بگذارد.) البته هرکس زودتر و تعداد بیشتری جعبه را بمحل رساند برنده است.

هنگامیکه بازی‌آغاز میشودبراثر اشتباهات دونفرچشم بسته، تصادف‌های آنها، وجهت‌های عوضی ونادرستی که انتخاب میکنند وخلاصه بخاطر کشمکشی که‌گاه برسریك جعبه‌اتفاق میافتد حضاربی‌اختیارمدتها قهقهه خواهند زد.

البته هیچکس حق‌ندارد درحین‌بازی بازیکنان‌را هدایت‌کند اما از آنجاکه خاموش ماندن و نخندیدن‌تقریباً محال است بازیکنان هشیار از صدا های آنها تا حدی درانتخاب راه درست یا خطا راهنمائی میشوند.

۲ - بازی با کلمات

حضارردیف می‌نشینند، نفراول کلمه‌ای ادا میکند: مثلا:صندلی(این کلمه نبایدکمتر ازپنج‌حرف داشته باشد). نفر سمت راست او باید بلافاصله ۵کلمه‌که با ۵ حرف «صندلی» شروع میشود اداکندباین‌ترتیب:

صندوق - نمك - دندان - لوله - یاس.

اگر در ادای این‌کلمات سرعت بخرج ندهد «سوخته» محسوب میشود و ازبازی خارج میشود واگر توانست کلمات‌را بسرعت اداکند آنوقت‌او بنوبهٔ خودش کلمهٔ تازه‌یی میگویدکه نفرسوم باید پاسخ‌گوید. بازی بهمین‌ترتیب ادامه میابد تاهمه بسوزند ویکنفر باقی‌بماند وباصطلاح «شاه»شود. البته هرکس که‌میسوزد یك‌گروئی (ازقبیل- سنجاق-انگشتر-مدادوغیره) بصندوق‌میدهدودرپایان بازی‌یکنفر گروئی‌هارایك‌یك برمیداردو بالای‌سرشاه نگاهمیدارد ومیپرسد صاحب‌آن چه‌کاری باید انجام‌دهد؟ «شاه» برای‌هرکس وظیفه‌یی تعیین‌میکندکه بایدبلافاصله انجام دهد.

۳-چرا دوستش میدارید!

یکی از حضار از اتاق بیرون میرود. دیگران در غیاب او شخصی را درنظر میگیرند؛ کسیکه بیرون رفته بود دوباره برمیگردد واز یکایك حضار میپرسد: - چرا دوستش میدارید؟

هرکس سعی‌میکند باین‌سؤال پاسخ درستی بدهد ودرعین‌حال پاسخ‌باید طوری باشدکه بازی‌کن راگیج‌کند. اما‌اگر پاسخ‌کسی سبب شدکه اوآن شخص‌را بشناسد بنابراین آن‌کس بازنده شده‌است و این بار نوبت اوست‌که ازاتاق بیرون برود تاحضارکسی‌را انتخاب‌کنند.

۴- هنگامیکه فقط دخترها وپسران جوان‌بازی‌میکنند

اگرکسانیکه برای بازی جمع شده‌اند فقط دخترها و پسرهای خیلی جوان هستند وبزرگترها شرکت ندارند این‌بازی خیلی‌جالب است:

هرکسی یك‌کتاب روی سرش میگذارد و در دنبال دیگران راه‌میافتد.

یکنفرکه فرمانده بازی است وکناری ایستاده درآن لحظه‌یی‌که دلش خواست فرمان ایست میدهد. دراین موقع همه بازیکنان باید توقف‌کنند وبفرمان دوم بزمین زانو بزنند. هرکس‌که کتابش را نتواند حفظ‌کند وکتاب بیفتد بازنده میشود. بازی‌آنقدر ادامه‌پیدامیکند تافقط یکنفر نباخته بماند. دراینموقع مانند بازی قبلی او «شاه» میشود و دربارهٔ باخته هرطور دلش بخواهد تصمیم میگیرد.









باحوادث جهان

ازروزتولد...

درشیکاگومتخصص تربیت و پرورش‌اطفال‌موسوم‌به «فرانسیس وایلندپارکر» که شهرت جهانی داردددرموردطرز تربیت‌وپرورش جسمی کودکان کنفرانس‌میداد، یك زن‌جوان‌پرسید: چه‌موقع بایدشروع بتربیت‌وپرورش بچه‌ام بکنم؟

وایلند گفت: اول بگوئید ببینم چندروز بعدوضع حمل‌خواهید کرد؟ زن تعجب کردو گفت: کودك من ۵سال دارد، این‌چه‌سئوالی‌است که میکنید!

وایلندفریاد زد: خانم زود بخانه برو، پنجسال تمام‌وقت و فرصت‌را بمنظورتربیت و پرورش اوهدرداده‌ئی، طفل‌رابایداز روز تولدتربیت کرد!

بهترین شوهران

مؤسسه معروف‌گالوپ پس‌از بررسیهاو تحقیقات‌زیادآمار بسیار جالب توجهی انتشارداده است.

در این آمار قید شده که: «مادراکثرممالك درموردشوهران تحقیق کردیم و بالاخره چنین نتیجه گرفتیم که‌بهترین شوهران دنیا در درجه اول «داندارکیها» هستند و در درجه دوم و سوم سوئدیها ونروژیها میباشند، پس ازآن‌بترتیب آلمانیها - انگلیسیها هلندیها و ایتالیائیها را میتوان بحساب آورد.

اما در این‌آمارازشوهرهای ایرانی اسمی برده‌نشده‌است!

خانه‌داری آقایان!

در شهر «فارا- نوراوس» واقع‌در ۶۰ کیلومتری «میلانو» واقع درایتالیا از ۳۰۰ سال قبل رسم‌براین‌است که‌همه‌ساله دریك روزمعین زنان‌دست‌از کارهای‌خانه میکشند وجلساتی‌در امور مختلف وبمنظور اتحاد واتفاق‌تشکیل می دهند، درایتروزمردان باید بجای زنهاامورخانه‌راانجام‌دهندتابدانند که‌زنهای‌آنهاچقدرزحمت میکشند وکارهای‌خانه باین سادگیها که آنها فکرمیکنندنیست!

اشك زن!

✡ از دانشجوئی پرسیدند عظیمترین نیروی آب‌که تاکنون شناخته شده‌کدام است؟ دانشجو جواب داد:

- اشك زن!

پیام دوست

شما دختران عزیز گلهای سرسبد اجتماع ماهستید هر اندازه هشیارتر ودانا تر ووارسته‌تر باشید دورنمای فردای مادرخشان تر وامیدبخش‌تر است . مابذوق و شوق و استعدادهای بیکران شما اطمینان داریم و برایمان تردید نیست که قلبهای پاك و عواطف عالی شما گنجینه‌های گرانبهائی هستند که ازبرکت آنها آینده میتواند پیروز و سعادتمند باشد .

بنابراین شما ووجود شما ووسائل و مشکلات زندگیتان درنظر ما از مهمترین مسائل است و ازهمین رو میتوانید این مجله را بعنوان یك دوست صمیمی و یك رازدار محرم تلقی کنید .

داستان جانماز مخمل مادربزرگ من

«وعده دادن» نشانه محبت وسخاوت نیست

باید بوعده‌ها وفاکرد

جای تردیدنیست که همگی شما دختران موجودات مهربان ورئوف وخوش بینی هستید. دلتان میخواهد بمردم نیکی کنید ومایهٔ شادی و رضایت آنهارا فراهم آورید.. ازهمین‌رو هر جامورد‌ی پیش بیاید که دلتان بسوزدواحساساتتان بهیجان درآید ازروی کمال محبت قولی میدهید، وعده‌یی میکنید .. اما، امابسیار اتفاق میافتد که بزودی این‌وعده‌هارا فراموش میکنیدو بهیچ کدام ازآنها وفانمیکنید ..

آیامیدانیدکه باچنین‌روشی نمیتوان شما راموجودی کریم ومهربان وصاحب‌قلبی‌سرشار ازعواطف انسانی دانست..زیرا اگراحساسات شماعمق داشت ، اگرپیشنهادشما ازدل برمی‌خاست هرگزفراموش نمیشد وطرف را دچار انتظار ویاس نمیساخت .

یادتان هست که ماه پیش«محترم‌خانم» همسرفراش مدرسه مضطرب ونگران بود، از اوعلت‌را جویا شدیداو پاسخ‌داد:

ــ برادر جوانم بیماراست.. بایداورا در یکی‌از آسایشگاهها بستری کنیم اما نه کسی‌را میشناسم نه‌راه‌کاررا میدانم.. میترسم برادرکم تلف شود ..

شمادلتان‌بحال این‌خواهردرمانده‌سوخت وباو وعده‌دادیدکه :

ــ من‌با«عموجان‌دکتر» صحبت‌میکنم . . خاطرجمع‌باش‌برایت یك‌کاغذ میگیرم‌تابتوانی اورا بآسایشگاه ببری وبستری کنی..

زن مضطرب چشم‌بدهان شمادوخته بودو دراین‌نویدووعدهٔ نجات وسلامت‌برادرجوانش رامیدید ..

آیافراموش کرده‌اید که دوست صمیمی‌مادرتان «خاله‌مهری» بخانه شما آمده بود وازبلوزقشنگی‌که برای خودتان بافته‌اید خوشش‌آمد ومدتهاتعریف‌آنراکرد وشمابرای خوش‌آیند خاله‌مهربان باگرمی وعده‌دادید:

ــ خاله‌جان ، خاطرجمع‌باش لنگهٔ این بلوزرا برایت میبافم . خیلی‌بافت‌آسانی‌دارد وزود تمام‌میشود. تادوهفته دیگربلوز را تمام میکنم وبرایت‌میآورم.

سه هفته پیش بود که سیمین دوست وهمکلاس‌شماکه بعلت مسافرت مادرش گرفتار اداره خانه وزندگی‌شده‌است‌پیش شما درددل کرد:

ــ نمیدانی حالاکه‌مامان نیست چقدر کار دارم. . مسئولیت اداره خانه بعهده‌من است ، هرشب قصددارم‌جزوه‌عربی‌رابنویسم امافرصت نمیکنم .

وشما برای‌اینکه خدمتی‌انجام داده‌باشید بیدرنك گفتید .

ــ سیمین‌جان‌من برای تویك‌جزوه می‌نویسم .گمان‌میکنم این کمك کوچك‌را بپذیری!

•••

خوب خانم ، آیا باین وعده‌ها وفا کرده‌اید ؟

یادتان هست فردای آنروزکه بمحترم خانم وعده کاغذ عموجان‌را داده بودید زن بیچاره‌باچه نگاه‌پریشانی سرراه‌شماایستاده‌بود



وازشدت‌کمرویی‌سئوالی نکردوشماهم که‌جوابی نداشتید اورا ندیده گرفتید وردشدید ..

اوتاچندروز هرروز بامداد بامیدنامه‌شما نامه‌یی که‌شاید وسیله نجات برادرش‌بود دم در میآمد وشمافقط دوبار بدروغ باوگفتیدکه به خانهٔ عموجان رفته‌اید وایشان منزل نبوده‌اند.

این‌روزها هیچ توجه کرده‌اید که محترم خانم درمدرسه دیده‌نمیشود ؛ میدانید بکجا رفته‌است .. برادربیمارش درکنج‌اتاق تنك و تاریك یکی‌ازخانه‌های محقر شهرجان سپرد و وعدهٔ آسایشگاه عملی نشد..

آیاخبرداریدکه«خاله‌مهری» بامید بلوز قشنك‌شما برای‌یك‌مهمانی لباسی‌تهیه‌نکرد اما درموعدمقرر ازبلوز خبرنشدوازرفتن بمهمانی محروم گشت ..

توجه داریدکه پس‌فردا امتحان عربیست وسیمین درانتظار جزوهٔ شماست؟

•••

مادربزرك عزیز ومهربانی‌داشتم که‌بعلت رماتیزم مزمن‌زمین‌گیر بود وچشمانش‌نیز نابینا شده بودند.

من‌بااینکه سخت گرفتارکار تحصیل بودم اماهربار فرصت‌میکردم بسراغش میرفتم و از محبت‌هایش برخوردار میشدم. یکروز درضمن صحبت گفت :

ــ این‌جانمازی که‌دارم‌کوچك است. دلم میخواست که‌جانماز بزرگتری داشتم تابهنگام سجده صورتم بافرش تماس‌پیدا نکند.

من‌فوری گفتم :

ــ خانمجان من‌یك‌قطعه مخمل آبی دارم ازمامان هم یراق نقره‌یی میگیرم و برایتان یك‌جانماز قشنك دست‌دوزی میکنم .

فراموش نمیکنم باچه‌وجد وشعفی گفت

ــ دخترم اگر اینکار را بکنی خوشحالم کرده‌یی !.

اماافسوس! ده‌روز بعدکه‌پس‌ازبرگزاری امتحانات نزدمادر بزرك‌رفته بودم‌فقط‌هنگامی که‌اوجانماز همیشگی راگسترد یادم‌آمدکه بوعده‌ام وفانکرده‌ام .. بااینحال چیزی‌نگفتم وتصمیم گرفتم این‌بار بطورقطع جانمازمخمل رابدوزم . .

بازهم افسوس! سه‌روز بعدتلفن‌کردندکه حال‌مادر بزرگم خراب‌است.

وقتی ما بآنجا رسیدیم براثر یك سکته قلبی‌جان سپرده‌بود . وازهمه‌علائق دنیوی و حتی‌ازجانماز مخمل‌آبی چشم‌پوشیده بود . اما من‌زنده‌بودم‌و نمیتوانستم‌صدای گرم‌اورافراموش کنم . صدائی‌راکه‌میگفت :

ــ اگراینکار رابکنی خوشحالم کرده‌یی.

من‌هرگز نتوانستم این‌سهل انگاری را بخودم ببخشم. . امادرعوض ازآن‌پس‌کوشیدم که‌بوعده‌هایم وفاکنم.

بامن بدبیرستان شاهدخت بیائید

۷۲۰ دختر، دریك قوطی کنسرو!

با ۴۴۶۰۰۰ ریال پول تحولی دردبیرستان شاهدخت بوجود آمده‌است

پروین شاعره ومانی نقاش و ۸۰ درصد دختران این دبیرستان میخواهند دکتر درطب شوند!

برای اینکه خوانندگان عزیزما ازوضع فرزندان ونونهالان امروز ومادران فردا آگاه‌شوند، هرهفته بسبك تازه‌ای یکی ازمدارس دخترانه رابشما معرفی‌میکنیم.

این هفته خبرنگار مخصوص ما دوشیزه «مهری باختری» دبیرستان شاهدخت راکه یکی از قدیمی‌ترین مدارس دخترانه تهران‌است انتخاب کرده است.

ضمنا درکلیهٔ مدارس دخترانه تهران وشهرستانها احتیاج بنمایندگان باذوق وفعال داریم.

خانمهای معلم‌ودختران‌دانش آموز میتوانند در این مورد باما مکاتبه کنند.


آقای شمس‌آوری مدیر دبیرستان

زنك تفریح‌رازده‌بودند. درحیاط کوچك دبیرستان شاهدخت که‌مثل یك قوطی کنسرو ۷۲۰ دختر پرشوروبانشاط رابهم‌میفشرد، هیاهوی‌عجیبی برپابود. عده‌ای از سروکول هم بالا میرفتند. عده‌ای جیغ‌میکشیدندو میدویدند، جمعی مشغول توپ‌بازی بودند، چندنفری‌هم درگوشه وکنارحیاط سردرکتابها فرو برده‌بودند وآهسته قدم‌میزدند...

این‌منظره‌ها برای‌من که‌سال گذشته فارغ التحصیل همین مدرسه شاهدخت شده‌ام تازگی نداشت، ولی حالا که برای اولین‌بار بعنوان‌یك‌خبرنگارقدم باین محیط میگذاشتم، همه‌چیز را با نگاه تازه‌ای میدیدم.


خانم «زال‌بیگی» ناظمهٔ دبیرستان

دخترها باآن روپوشهای ارمك ونگاههای شیطان‌که مثل شکارچیان ماهری همیشه در کمین مضمون‌های مضحکی‌هستندتاخنده‌های بی‌خیال‌راسر دهند، خاطرات‌کهنه ایرا درذهن من بیدار میکردند، خاطرات‌کهنه‌دنیائی که‌چندین‌سال ازعمر من‌در آن‌سپری‌شده بود، خاطرات‌کتاب وکلاس ودرس، خاطرات‌کشمکش باجبر ومثلثات، بیم وامیدامتحان، صحبت‌های درگوشی‌در صندلیهای عقب‌کلاس، بلاهائی که‌بسر خانم‌معلم نقاشی‌میآوردیم ومتلك‌هائی که‌ازآقای معلم‌طبیعی میشنیدیم..

درآنروزها آرزوی بزرك‌من‌این بود که‌دیپلم خود رابگیرم و «فارغ‌التحصیل» شوم ولی‌حالا که این‌آرزو عملی‌شده بود پس‌چراتجدید خاطرات

مهری باختری اولین‌دختر خبرنگار باخانم «سینکی» دبیر محبوب شاهدخت (ازسمت راست)



دوران تحصیل قلبم‌را میفشرد؟ چرا از اینکه خودرا همرنك این محیط‌و در میان این «قوطی کنسرو» نمیدیدم، احساس حسرت میکردم؟

یك تحول بزرك

با قدمهای سنگین بطرف اتاق خانم«زال‌بیگی» ناظمه دبیرستان براه افتادم. این‌خانم فعال‌ولایق‌که واقعا نظیرش درفرهنك‌کم است، مثل‌همیشه باانرژی‌خستگی‌ناپذیر مشغول‌رتق‌وفتق امور بود.

بایکدست شیرینی بدهان دختری که‌حالش بهم‌خورده بود میگذاشت، بادست دیگر گوشی تلفن‌راگرفته بود وباخارج صحبت‌میکرد، باچشم‌وابرو بدخترهائی‌که درحیاط سروصدا براه انداخته بودنداشاره میکردکه بکلاس بروند. وقتی که‌فهمید برای‌تهیه‌رپورتاژی ازدبیرستان، آمده‌ام ابتدا از اینکه برای اولین‌بار خودرا بایك‌دختر خبرنگار مواجه میدیدکمی یکه‌خوردو بعد باخوشروئی مراباتاق آقای شمس آوری مدیردبیرستان هدایت کرد.

آقای‌شمس آوری که‌ازخدمتگذاران قدیمی فرهنك‌است، همانقدر که خانم «زال‌بیگی» دراداره «بچه‌ها» تخصص دارد، درسازمان دادن و باصطلاح «مدرنیزه» کردن دبیرستان شاهدخت مهارت‌ولیاقت‌ازخود نشان‌داده‌بطوری که‌حالا این‌دبیرستان درعین مضیقه جا بیك‌کانون شوروفعالیت تبدیل یافته و سیستم تعلیم و تربیت نوین تا حدود امکان‌درآن بموردا‌جرا گذاشته‌شده‌است.

آقای شمس‌آوری با خوشروئی ومهربانی و بلهجهٔ شیرین ترکی در جواب سئوالات من‌توضیح‌داد که‌امسال تحولی در دبیرستان شاهدخت بوجود آمده وتاحدمقدور دروس عملی جای تئوریهای خشك‌و بیروح‌راگرفته‌است

ــ بله‌خانم، امسال‌دبیرستان‌شاهدخت ازطرف وزارت فرهنك ملی اعلام‌شدو برای دانش آموزان دوره اول هزار ریال وبرای دوره‌دوم هزار و پانصد ریال شهریه سالانه معین گردید واز اینراه مجموعا ۴۴۶۰۰۰ ریال عاید صندوق‌مدرسه‌شدو بااین‌پول‌ماتوانستیم وسایلی‌راکه دبیرستان ازسالها پیش بآنها احتیاج‌داشت تهیه‌کنیم.

این‌وسایل عبارت بود از لوازم آزمایشگاهها ووسایل طباخی‌وخیاطی وهنرهای دستی ولوازم‌ورزشی وغیره. بعلاوه ازمحل‌همین‌پول کمکهای‌مؤثری بدانش‌آموزان بی‌بضاعت‌شد و ناگفته نماندکه این قبیل دانش‌آموزان از پرداخت شهریه‌معاف‌هستندیاازحداکثر تخفیف‌های ممکن‌استفاده‌میکنندبطوری که‌درحال‌حاضر از ۷۲۰ نفردانش‌آموزان دبیرستان ۲۵۰ نفرآنها مجانا تحصیل میکنند وبقیه از ۱۰۰ تا ۱۵۰۰ ریال درسال میپردازند.

آقای شمس‌آوری اضافه‌کرد:

ــ دبیرستان‌ما فعلا ازلحاظ‌وسایل تعلیمات‌عملی کاملا مجهز شده‌وامیدواریم بتوانیم بااین روش‌افراد مفید ولایقی تحویل جامعه بدهیم..

راز محبوبیت یك دبیر

وقتی که اتاق‌آقای شمس آوری راترك‌گفتم، برای‌اینکه بهتر بوضع

عده‌ای ازدختران بادبیر قدیمی خود آقای «ثابتی‌اشرف»



دبیرستان بی ببرم تصمیم گرفتم از نزدیک باعده‌ای از دبیران ودانش آموزان تماس بگیرم و بآرزوها ودردلهای آنها گوش بدهم. بهمین جهت ابتدا ازمیان ۲۴ تن دبیر مدرسه شاهدخت که نیمی از ایشان زن وبقیه مرد هستند، یکی ازخانمها و یکی از آقایان‌را انتخاب کردم.

خانم معلمی که انتخاب کردم خانم «ناهیدسینکی» بود که یکسال بیشتر سابقه تدریس نداردولی باوجود این محبوبیت زیادی بین شاگردان پیدا کرده‌است. از این خانم جوان وزیبا پرسیدم:

–آیا ازشغل خود راضی هستید؟ ازشاگردان گله‌ای ندارید؟

– البته که ازشغل خود راضی هستم ازشاگردان‌هم کوچکترین گله‌ای ندارم زیرارفتارم آنطور نیست که باصطلاح «دشمن تراشی» کنم.

عقیده‌دارم اگرمعلم باملاطفت و مهربانی وحوصله با شاگردان رفتار کند، بهترموفق بتعلیم‌وتربیت ایشان خواهدشد.

بهمین‌جهت هروقت‌عصبانی میشوم وبرای تهدیدبچه‌ها میخواهم باصطلاح «قیافه» بگیرم، هنوزابرودرهم نکشیده خنده‌ام میگیرد واین‌موضوع‌را بچه‌ها هم‌میدانند ودرمقابل توپ‌وتشرم آنقدر هاازجا درنمیروند!

–بسیارخوب ناهید خانم، علت محبوبیت شماهم درهمین‌است، حالا بفرمائید برای آینده چه‌خیالی دارید؟

–خیالی بجز ادامه‌شغل فعلی‌خودم ندارم زیرا بزرگترین آرزویم اینست که‌واقعا ازاین‌راه بجامعهٔ زنان‌ایرانی خدمت کنم.

– انشاءالله موفق‌باشید ولی اگر جسارت نباشد میخواهم عرض کنم که گویا درمورد آینده حقیقت امررا نفرمودید، دخترجوان‌وتحصیلکرده‌ای مثل‌شما چطورممکن است «خیالی» برای آینده نداشته باشد؟ بعلاوه‌شاید شماخیالی نداشته باشیدولی‌خیلی‌هابرای شما«خیالاتی» دارند، جواب آنهارا چه میگوئید؟

لبخندی‌لبان خانم سینکی‌را ازهم گشود:

– بخدا هنوز فکری دراین باره نکرده‌ام زیرا معتقدم موضوع‌ازدواج امری شوخی وبازیچه نیست‌ونمیتوان بی‌مقدمه‌تصمیمی روی آن گرفت.

داستان دختر واژدها!

حالانوبت یك‌معلم باسابقه‌رسیده بود وبرای این‌منظور چون‌سن‌خانمها هیچوقت از ۳۰ بالاتر نمیرود، آقای «ثابتی اشرف» دبیر چندین سالهٔ دبیرستان شاهدخت‌را که بقول یکی‌از دخترهای شیطان «سرقفلی‌شاهدخت» محسوب‌میشود انتخاب کردم.

این‌دبیر محترم شانزده سال‌است که بتدریس طبیعی مشغول است‌وبعد ازتجربیات ممتدا کنون عقیده‌پیداکرده است که علت‌العلل معایب فرهنگ‌مارا درنواقص برنامهٔ غلط تعلیم وتربیت کنونی بایدجست.

پرسیدم: آیا ازشاگردان خود گله‌ای ندارید؟

خندید وجواب داد: نه خانم، من ازآنها گله‌ای ندارم برای اینکه چون درسم باتفریح توأم است‌هروقت گله‌ای پیداکنم فورا بلطایف‌الحیل بخودشان میگویم. امادراین‌مدت ۱٦ سال تدریس یکی از شاگردانم گلهٔ شدیدی ازمن پیداکرد که بدنیست بعنوان یك خاطره جریان آنرا برای‌شمابگویم تامصاحبه ام نیزمثل درسم «نمکین» شود. این دخترخانم ازحسن خداداد بی‌بهره بود وسنش هم زیاد بود یعنی هر کلاس دوسه سال درجازده بود. یکروز ضمن درس خزندگان وقتی باژدها رسیدم این دخترخانم پرسید: راستی آقا، آیاراست است که اژدها وقتی پیرشد دختر میشود؟ گفتم‌خیر، دختر وقتی پیرشد اژدها میشود!... این حرف بقدری باو برخوردکه با عصبانیت ازکلاس بیرون رفت وهنوز هم‌که هنوز است بامن قهر است در حالیکه همه میدانند درس طبیعی‌بدون شوخی مثل غذای بی‌نمك ثقیل‌الهضم میشود!..

چشم وچراغ شاهدخت

حالا موقع آن بود که دست از بزرگترها برداریم و بسراغ کوچکترها برویم و بپای صحبت این غنچه‌های

بقیه درصفحه بعد





دبیرستان شاهدخت در سال تحصیلی جاری بصورت یکی‌از مجهز ترین مدارس دخترانهٔ تهران ازلحاظ تطبیق دروس تئوری با عملی درآمده وکلاسهای خیاطی وآشپزی‌آن «دوتصویربالا» مجهزبکلیهٔ لوازم است. عکس‌سوم یك صحنه ازنمایشی‌را نشان میدهدکه قبل از سال‌نو توسط دختران روی صحنه‌آمد ودخترها درآن رل مردهارا بازی میکردند!



«فرشته پورزند» شاگرداول درهمه چیز ... حتی بچه‌داری!

عده ای از شاگردان اول دبیرستان شاهدخت



نوشکفته که هر کدام یکدنیا شور و احساس در سینه‌های خود نهفته دارند بنشینیم . برای این منظور اول یك شاگرد اول‌را جستجو کردم و چندنفر باین عنوان بمن معرفی شدند که یکی ازآنها « شیرین نراقی » شاگرد اول کلاس ششم ادبی سال قبل بود که امسال درششم طبیعی درس میخواند و از شاگردان زبده‌است ، ولی اندکی بعد درگوشهٔ حیاط چشمم به «فرشته پورزند» افتادکه با قیافه ای نمکین و دوست داشتنی ایستاده وسردرکتاب فروبرده بود . معلوم شد این دوشیزه زیبا نه فقط دردرس بلکه در همه چیز همیشه اول‌است وبقول خانم « زال بیگی » ناظمهٔ دبیرستان « چشم و چراغ » شاهدخت محسوب میشود .

فرشته ۱۸ سال دارد و درکلاس ششم طبیعی تحصیل میکند . آرزویش اینست که درآینده پزشك اطفال شود. وقتی پرسیدیم : « چه حقه‌ای میزنی » که همیشه شاگرداول میشوی؟ « جواب داد

- خیلی ساده است ، وقتی که معلم درس میدهد من فقط حواسم پیش اوست وفیلمی که شب قبل دیده‌ام از مقابل چشمانم رژه نمیرود ! اگر هم اشکالی داشته باشم همانجا رفع میکنم، بعلاوه همیشه درس های هر روز را همانروز یاد میگیرم و کار امروزرا بفردا نمی اندازم .

فرشته بااینکه خودش زیباست ، عامل موفقیت وسعادت زن‌را درداشتن معلومات وزندگی شرافتمندانه میداند ومعتقداست انسان حتی اگر فقیر و بی چیزباشد میتواند با وجدان پاك از لذت سعادت بهره‌مند شود . در مورد آزادی زن عقیده دارد که نباید این آزادی را باهرزگی و بی‌بند وباری اشتباه کرد ، اما از اجتماع و محیط امروزه‌ایران خیلی ناراحتی وگله‌مند است زیرا عقیده دارد درایران هنوز بارزش ولیاقت زن پی نبرده‌اند واو را جزء لوازم واثاثیه منزل میشمارند!

پروین، شاعرهٔ کوچولو

هنگامیکه با « چشم و چراغ شاهدخت » مشغول صحبت بودم از زمزمه های اطرافیان فهمیدم که این دبیرستان یك شاعره کوچولوهم دارد وبزحمت اورا پیداکردم ، این دختر خانم اسمش « پروین انوار » بود .

- خوب پروین خانم ، بفرمائید ببینم از چه موقع شاعر شده‌اید وچه کسانی مشوق شما بودند و چه نوع شعری‌را بیشترمی پسندید؟ کهنه نو؟ نیمدار؟

- ازکلاس پنجم ابتدائی شروع بشعر گفتن کردم والبته دراول اشعارم آنقدرها عالی نبود ولی کم کم واردتر شدم وبراثرتشویق پدرم ودبیرم آقای افشار پیشرفت کردم . ازمیان شعرای معاصر سبك خانم سیمین بهبهانی و آقای دکترمهدی حمیدی‌را بیشترمی پسندم.


شاعره شاهدخت

- بنابراین طرفدارسبك « نیمدار » هستید . حالا بفرمائید که بنظر شما خوشگلی عامل موفقیت زن است یامعلومات؟ برای آینده خودتان چه نقشه‌ای دارید ؟

دخترخانم شاعر لبخندی زدو کمی فکر کردو بعد گفت:

- البته بایدمعلومات زن عامل موفقیت او باشد ولی متاسفانه دراین محیط تاآنجائی که من دیده‌ام و اطلاع‌دارم راههای ترقی بروی یك زن خوشگل باز تراست تا یك زن تحصیلکرده وبامعلومات ! .. من‌هم‌در آینده‌میخواهم دکتردرطب‌شوم! امااگر نشدم‌حتماشاعر ونویسنده خواهم‌شد !

حالا بدنیست چند بیت از یك قطعه شعر این خانم دکتر - شاعره بخوانید :

توای‌معبودنامرئی که‌رموزوفسونگاری
نشایدگفت وصفت‌را بشعری‌یابگفتاری
ترا میجویمت‌آیا ازین‌کاوش‌خبرداری
که هستی‌آشنا بامن ولی تاآشنا یاری
جهان‌راسر بسرگشتم که‌یابم‌چون‌تودلداری
که‌هم پیداوپنهانی وهم‌رموزوهشیاری
توآن‌هستی که‌الهامی بمن‌دادی‌واشعاری
من‌این‌دانم تراهرگز نمی بینم به‌بیداری

گله‌های یك‌ورزشکار

نقطهٔ مقابل شاعره ظاهرا تیپ ورزشکاراست و«هما رمضانی» دانش آموز ۱۹ ساله ششم‌طبیعی که‌درورزش های والیبال وپینگ پنگ ودوومیدانی مهارت دارد ، درجواب سئوالات من راجع بوضع‌ورزش دبیرستان اینطور شروع بدرد دل کرد :

- ازوالدین و اولیاء مدرسه و محیط‌خود خیلی گله‌دارم برای اینکه دراینجا هیچکس برای‌ورزش اهمیتی قائل نمیشود .

البته‌دراین حیاط کوچك که‌جائی برای‌ورزش نیست ، خانواده‌ام نیزنه فقط تشویقم نمیکنند بلکه‌مانع فعالیت هایم‌هستند درحالیکه دردنیای امروز اهمیت‌ورزش وتربیت بدنی ازلحاظ‌حفظ تندرستی وشادابی وجوانی کاملا ثابت شده‌است .

«هما» در حالیکه ابرو درهم کشیده‌بود باقیافه‌جدی ادامه داد:

- متاسفانه اغلب خانمهای‌ماخیال میکنند زیبائی درقوطی‌های پودر و ماتیك یاسالنهای‌آرایش است درحالی که‌اگرصدیك وقت‌وکوشش وپولی‌را که‌صرف‌توالت ولباس خود میکنند ، درراه ورزش بکاراندازند نه‌فقط‌از زیبائی طبیعی بهره‌مند خواهندشدبلکه بعداز یکی‌دوبار وضع حمل اینطور جوانی وتناسب‌اندام خودرا از دست نخواهندداد.


دوشیزه هما رمضانی ورزشکار گله‌مند

پرسیدم : خوب هما خانم بااین مقدمات لابدشما خیال‌دارید در آینده معلم ورزش‌شوید ؟

باتاسف سری‌تکان دادو گفت :

- نه‌خانم ، دکتردرطب !

مانی ، مظهر هنر

وقت‌دیر بودومیخواستم ازجمعیت زیادی که‌اطرافم‌را احاطه‌کرده بودند خداحافظی کنم‌وبروم، ولی یکی ازدختر هاگفت:

«بامانی مصاحبه نمی کنید ؟»

باتعجب پرسیدم:

-مانی؟کدام مانی ؟ مانی نقاش ؟

- بله، مانی نقاش!

همه‌خندیدند و توضیح دادندکه مدرسه شاهدخت علاوه برشاگرد اول وشاعره و ورزشکار یك « مانی » هنرمندهم‌داردکه‌عینا مثل‌مانی معروف هم‌نقاش زبردستی‌است وهم مریدان بسیار دارد.

این‌دخترخانم اسمش « ماندانا زندکریمی» است که‌رفقایش‌اورا«مانی» صدامیکنند، وقتی که‌اورا دیدم‌فهمیدم که‌واقعا رنك‌رخساره گواهی دهدازسر ضمیر . ماندانا باآن‌قیافه‌خیال‌انگیز ورنك‌مات‌وچشم‌وابروی‌مشکی‌وموهای پریشان مظهرهنرشاهدخت است؟

- خوب‌مانی‌خانم ، بفرمائید از چه‌موقع بهنرنقاشی علاقمند شدید و چندساعت ازوقت خودرادرهفته‌صرف این کار می کنید وچه کسانی مشوقتان بوده‌اند ؟

بقیه‌درصفحه ۲۹


دوشیزه « ماندانازندکریمی » (مانی شاهدخت)

چادر سیاه... وجوراب کوتاه!



از : مهری باختری

یکی از نکات مهمی کـه شما خانم‌های عزیز درمورد لباس وسر ووضع خودتان بایددر نظرداشته باشید، سادگی و پوشیدگی ومتانت ووقاراست که رعایت آن حس احترام دیگران را نسبت بشما جلب خواهد کردوشمارا در نظر همه یك زن عفیف و با شخصیت جلوه خواهد داد . اماافسوس که بعضی خانمها ودختر خانمها باین نکتهٔ مهم واساسی توجـه ندارندو بصورتی درانظار ظاهر میشوند که نه فقط ایشانرا جلف وسبك و بی‌اعتنا باصول عفت ووقار معرفی میکند، بلکه باعث میشود کـه عده‌ای ازمردان هوسباز هرگونه خیالات ناروائی در موردایشان درسر بپرورانند .

درا ینجا نمیخواهم رفتارسوفیالرن وماریلین مونرو های وطنی را که باآن قیافه‌های رنك وروغن زده وحرکات واطوار عشوه گرانه ازصبح تـا شب ببهانه خرید یك دکمه خیابانها را گز میکنند وسیل عشاق سینه چاك را بدنبال خود میکشانند ،موردانتقاد قراردهم زیرا این عـروسکهای متحرك برای حرف حساب (یا نا حساب!) گوش شنوا ندارند وچنان درخود مستغرقند که هیچکس و هیچ چیز را نمیبینند و نمیخواهند ببینند .

در اینجاروی سخن من با آندسته ازخانمهاست که بنا بتحقیقات وشرایط خانوادگی یا بمیل شخصی برای اینکه محفوظ‌تر و پوشیده‌تر باشند چادر سر میکنند وچون بسیاری ازخانمهای ایرانی در حال حاضر این وضع را دارند، بـد نیست باین نکته‌ای که میخواهم عرض کنم ،توجه کنند .

***

یکی از دوستان من که درا ینجااو رافقط باسم کوچکش «پروین» خواهم نامید، دختری است نوزده ساله وزیبا که هم باحجاب است وهم بی حجاب یعنی درموقع خروج ازمنزل برحسب ضرورت گاهی چادر سرمیکند وگاهی بی چادر بیرون میرود وحالا کاری نداریم که این عمل اساسا صحیح است یاخیر، ولی همین دختر خانم چندی قبل بکروز بمن میگفت:

ـ نمیدانم چه سری است که من هر وقت بی حجاب بکوچه وخیابان میروم بدون مزاحمت جوانان ولگرد کارهایم راانجام میدهم و برمیگردم ،اماهروقت چادرسر میکنم محال است که موردطعنه وکنایه ومتلك او باش قرار نگیرم شاید از این جهت که اصلا چادرسر کردن بلد نیستم.

این حرفهای پروین مرا بتعجب انداخت زیرا قبل از آن هیچ فکر نمیکردم که چادر سر کردن هم فوت وفنی دارد و مثلا محتاج کار آموزی ودیدن کلاس مخصوصی است !... ولی چند روز بعـد تصادفا پروین رادرخیابان دیدم و آنوقت همه چیز رافهمیدم .او یك چادر سیاه نازك برسرداشت، امای کاش بی حجاب بود برای اینکه چهره وموهای خودش راچنان با عشوه گری اززیر چادر بیرون انداخته بود که توجه همه راجلب میکرد بعلاوه جوراب کوتاه سفیدی پوشیده بود که باهر قدمی که برمیداشت چادر ازروی ساقهای برهنه اش کنار میرفت وهرچند لحظه یکبارنیز چادرش راکه ازروی سرش پااین لغزیده بود بازمیکرد وروی سرش میکشیدو بدین ترتیب لطف اندامش را درمعرض تماشای عابرین میگذاشت !

آنروزمن فهمیدم که چرا پروین هروقت چادرسر میکند بقول خودش محال است که موردمتلك وطعنه ولگردان قرار نگیرد. البته این طرز چادرسر کردن متلك شنیدن هم دارد . نمیشود پنبـه را درکنار آتش بگذارند وبگویند نسوز! زنی که نمیخواهد در خیابان متلك بشنود باظاهر موقر و پوشیده بیرون میرود بنا براین شماخانم‌های عزیز اگر گاهی هوس چادر سر کردن میکنید ،یا اگـر اساساً چادری هستید ،متوجـه مفهوم حقیقی چادر باشید ودر حالیکـه رو- گرفته اید ،ساقهای برهنه خود را بیرون نیندازید !

اشتباه نشود، مقصود من بحث روی لزوم یاعدم لزوم حجاب و چادر نیست این موضوع بستگی به سلیقه شخصی و عقیده باطنی یاشرایط واحوال زنـدگی وخانوادهٔ هرزنی دارد وشما مختارید که چادری یا بی چادر باشید وهیچکس از این جهت ایرادی بشما نمی گیرد چیزی که من میخواهم بگویم اینست که درهر یك ازاین دوحال، تاوقتی که شما اصول عفت ومتانت ووقار را رعایت کنید مورد احترام اطرافیان وجامعه خواهید بود، ولی وای ازآن موقعیکه این اصول را زیر پا بگذارید، زیرا دراین صورت حتی چادر هم نمیتواند زشتی رفتار شما وجلفی حرکاتتانرا مستورسازد !

مهمتر از نظریهٔ انشتین !

انشتین از نظر زنش

✱ روزی از زن «انشتین» بزرگترین دانشمند عصر حـاضر پرسیدند :

ـ آیا شما نظریهٔ نسبی را که شوهرتـان ابتکار کـرده است ، میفهمید ؟

خانم «انشتین» لحظه‌ای اندیشید و سپس خنده‌ای بلب راه داد و گفت :

ـ نه ... « نظریـهٔ نسبی را نمیفهمم ولی . . . ولی ازآن مهمتر راکه خود «انشتین» است، خوب میفهمم !

. . . و بعد افزودکـه خود «انشتین» معمای مهمتری از نظریه‌اش میباشد زیرا نظریهٔ اورا در تمام جهان، درحدود هفت نفر شاید خوب بفهمند ولی خود اورا فقط یکنفر خوب میفهمد وآنهم من هستم !



دردسر تلفن!

دیروز نهارمان آش سردی خوردیم وامروز هم بیچاره شوهرم وطفلك بچه‌ها کتلت سوخته خوردند ... اتفاقاً ایمروی دیشب هم بکلی سفت شد وهمه سفیدهٔ آن سرخ وبرشته شد ... وهمه این بلاها ازدولت سر تلفن نصیبمان شد ...

● البته سرساعت نهار وشام هرکس را میتوان درخـانه اش پیداکرد ! عمده اینستکه کارشما انجام شود ، چه‌کار دارید باینکه ظرف بشقاب آشش سرد میشود ویاکتلت‌ها درماهی تابه میسوزند ؟... وبعلاوه بشما چه‌که شاید کس دیگری هم بااین تلفن کارداشته باشد ونباید بیهوده آنرا معطل کرد ؟ هـان ؟ اینطور نیست ؟ شما هیچوقت از این کارها نمیکنید ؟

● راستی چه کار آسانیست که آدم بجای اینکه زحمت بکشد و جائی بدیدن یااحوالپرسی برود ازتلفن استفاده کند ؟ چه مانعی دارد که آدم برای تسهیل کارهای خودش اسباب زحمت دیگران بشود ؟ شما میخواهید باصطلاح اظهار محبت کنید ... چه‌کار دارید باینکه دوستتان که پسرش بیماراست وغرق در پرستاری ومراقبت اوست نیمساعت پای تلفن معطل شود وبچهٔ تب‌دار که منتظر لگن است مرتب فریادبزند؟

دراین موارد است که آدم وسوسه میشود اصلا بتلفن جواب ندهد.. اما باسماجت شما وبااین زنك گوشخراشی که دقایق متوالی بصدادرمیاید چه میتوان کرد ؟

● تلفن چیز خوبیست ، وحتی گاه در زندگی ضروری بنظر میرسد ...اماتلفن چقدروسیلهٔ بهتروکامل‌تری بود اگرشماآنرا بهانه‌یی برای تفریح واتلاف وقت قرارنمیدادید!

«برای بعضی ازخانمهای ایرانی که تمدن و تجدد را در تقلید از ستارگان سینما تصور کرده‌اند، «جینالولو-بریجیدا» هنرپیشهٔ معروف ایتالیائی مظهر خود آرائی وشیك پوشی و عشوه گری است و این خانمها با اصرار عجیبی سعی‌دارند روی وموی خودرا بسبك «جینا» آرایش دهند و مثل او لباس بپوشند و بخرامند، ولی متاسفانه هیچیك از آنها هیچگاه باین فکر نیفتاده‌اند که اززندگی حقیقی «جینا» - نه آنچنانکه درروی پردهٔ سینمامی‌بینیم - و زحمات و مشقاتی که این زن تحمل‌کرده تا از پائین‌ترین طبقات اجتماع باوج شهرت و موفقیت و محبوبیت رسیده‌است، سرمشق بگیرند.

ما در اینجا قسمتهائی از «خاطرات‌زندگی جینالولو بریجیدا» بقلم خودش را که چندی قبل منتشر شده و سروصدای زیادی در مطبوعات اروپاپا کرده‌است، بنظرخوانندگان عزیز میرسانیم تا همه شما بدانید کــه موفقیت و محبوبیت آسان بدست نمی آیدو مخصوصا برای نیل بموفقیت فقط عامل زیبائی جهت يك‌زن کافی نیست زیرا «جینا» درعین زیبائی دارای صفات روحی‌و اخلاقی بر جسته‌ای بوده‌است که برخلاف بسیاری ازستارگان دیگر ، نه فقط در عالم سینما بلکه در زندگی‌داخلی و زناشوئی نیز باعث موفقیتش شده ، و اکنون راز این موفقیت را از زبان خودش میشنوید...»



بقلم خودش

محبوبترین هنرپیشهٔ سینما اسرارزندگی وموفقیت خودرا فاش میکند

یادگارهائی که بپول نمیتوان فروخت

♥♥♥

در مسافرتی که چندی پیش بامریکا کردم ، ضمن حوادث عجیب و جالبی که برایم اتفاق افتاد ، يك روز با صحنه‌ای روبرو شدم که تاثیر عمیقی در من بخشید و خاطرهٔ آنرا هرگز فراموش نخواهم کرد.

در آنروز مرد نسبتا مسنی که موهای جو گندمی و قیافهٔ شکسته‌ای داشت‌و پای‌چپ‌خودرا درجنگ‌جهانگیر اخیر از دست‌داده بــود و باپاي چوبی حرکت‌میکرد ، بدیدن‌من آمد ومدتی‌در يك‌سالن‌خلوت‌هتل«والدرف آستریا» درنیویورك که‌من مقیم‌آن بودم دوبدو روبروی هم نشستیم‌واز خاطرات گذشته صحبت کردیم.

این مرد را من ازسالها قبل‌می شناختم و اگر چه بیش ازیازده سال از موقعیکه‌من‌واو برای‌اولین‌و آخرین بار همدیگر رادیده بودیم‌میگذشت ، ولی درهمان نظراول اورا شناختم و اسمش‌را بخاطر آوردم زیرا کمك‌موثری که وی دریکی ازبحرانی‌ترین‌مراحل زندگی بمن‌کرده‌بود بحدی برایم بر ارزش و گرانبها بودکه خطوط‌قیافهٔ جذاب ومهربانش مثل‌نقش برسنك‌در خاطرم حك‌شده بود.

در آن هنگام‌هنوز جنك‌جهانگیر دوم بین‌متفقین ازيك‌طرف و آلمان‌از طرف دیگر ادامه‌داشت وخاك ایتالیا پس از زدوخوردهای بسیارتحت‌اشغال قوای متفقین که قسمت اعظم آنها را سربازان آمریکائی‌تشکیل میدادنددر آمده بود.


«جینا» يك‌دختر روستائی است

من و خانواده‌ام مثل اغلب‌مردم ایتالیا در شرایط بسیار بدی زندگی میکردیم. جنك و بمباران‌های‌پیدرپی هوائی هستی مارابربادداده بود.خانه و مزرعهٔ کــوچکی کــه در دهکدهٔ «سوبیاکو»واقع در۷۰ کیلومتری‌رم داشتیم‌در يك‌بمباران موحش هوائــی بکلی از بین‌رفته، ومن و مادرم‌ناچار برای امرار معاش خودوسایر افراد خانواده به«رم» عزیمت کرده بودیم تا شاید بتوانیم کاری پیداکنیم ولقمه نانی‌بدست آوردیم.

در آنموقع من‌هفده سال‌از عمرم میگذشت‌و چون دردهکده بزرك‌شده بودم ، باید اعتراف کنم که رموز زیبائی و دلربائی دختران شهری را نمیدانستم و بی‌نهایت‌ساده وبی‌پیرایه بودم ، بهمین جهت بر خــلاف بعضی دختران‌دیگر کمتر موردتوجه‌سربازان آمریکائی واقع میشدم و بندرت‌کلمهٔ «زیبا» رادر وصف خود اززبان‌کسی می‌شنیدم.

ما بامیدکار و نان به رم آمده بودیم ولی پس‌از چند هفته اقامت در این شهر امیدمان مبدل‌بیاس شد و نه فقط کارو نان‌پیدا نکردیم‌بلکه آخرین اسکناس اندوخته‌ای که باخود آورده بودیم نیز بپایان رسید و مجبورشدیم اتاق محقری راکه‌دريك‌هتل درجهٔ‌سوم اجاره کرده بودیم تخلیه‌کنیم وبانبوه مردم آواره ای که در کوچه ها و خیابانهای رم‌سرگردان بودند و شبها زیرپلها میخوابیدند بپیوندیم.

درهمین هنگام فکری بخاطر من رسید و بلافاصله درصدد اجرای‌آن‌بر آمدم . این‌فکر این‌بود که‌چون‌ازهنر نقاشی سررشته‌ای داشتم تصمیم گرفتم مناظری از روی بناهای تاریخی رم ترسیم کنم و این تابلوها را بافسران وسربازان امریکائی که بوطن خودبر میگشتند بفروشم تابعنوان‌یادبوداقامت در ایتالیا همراه‌ببرند.

این‌فکر بزودی بمرحلهٔ‌عمل‌درآمد و يك‌سری ازاین‌مناظر نقاشی کردم‌که آنها را باخود بکافه‌هاو کاباره هائی که‌سربازان‌امریکائی رفت‌وآمدداشتند میبردم و بایشان‌عرضه میکردم و در مقابل‌هر کدام‌یکی‌دو بسته‌سیگار«کامل» یا «لاکی» میگرفتم که بعداً آنهارا دربازار سیاه بپول تبدیل‌میکردم.

این وضع مدتی ادامه داشت و عواید مختصری که ازاین راه بدست میآوردم بزحمت تکافوی مخارج‌خودم ومادرم را میکرد تااینکه جنك‌بپایان رسیدو امریکائیها قسمتی ازقوای‌خود را ازرم بنقاط دیگر منتقل کردند و طبعا این‌امر باعث کسادی بازارتابلوهای من‌شد، مدتی‌برای بدست‌آوردن شغل دیگری تلاش کردم‌و بازنتیجه نگرفتم. از بخت‌بد در این موقع مادرم سخت بیمارشده‌بود ومن‌برای پرداخت‌مخارج


و حالا ۲۹ سال دارد


درسال ۱۹۳۸ بدنیاآمده ...



موقعی که نقاش بود ...

دوا ودکتر اومعطل بودم . از هرکس قرض میخواستم نمیداد ، هرقدر برای فروش تابلوهایم دوندگی میکردم نمی خریدند .

یکروز عصر که باران تندی می بارید، با رنك پریده وموهای آشفته و سراپای مرطوب در حالیکه پروندهٔ قطورمحتوی تابلوها رابزیر بغل داشتم وارد یك کاباره شدم وچندافسر امریکائی را دیدم که پشت میزی نشسته وچندزن زیبا رادر کنار خود گرفته بودند و میگساری میکردند. بسوی آنها رفتم و پروندهٔ محتوی تابلوهارا گشودم و بلحنی استغاثه آمیز گفتم:

ــ مناظر رم، تابلوهای آثار تاریخی یاد بود مسافرت ... خیلی ارزان می میفروشم !

یك افسر جوان که موهای طلائی و چشمان آبی داشت و درمیگساری افراط کرده بود، بزحمت نگاهش را روی قیافهٔ من متمرکز کرد و انگشت زیر چانه‌ام زدو گفت:

ــ برو دخترجان، برو ، تابحال سه تاازاین منظره‌ها بمن فروخته‌ای ، دیگر بس است ، برو پی کارت!

یك افسر دیگر که کمی مسن‌تر بود دست در جیب خودکرد و یك تابلوی کوچك که ازخودمن خریده بود بیرون کشیدودرحالیکه آنرا پاره میکرد قهقهه زنان گفت:

ــ خیالت راحت باشد، ما مشتری اینجورچیزها نیستیم !

بعقب برگشتم و باقدمهای لرزان بطرف درخروج براه افتادم . اشك در چشمانم حلقه زده بود. بازهم میبایست دست خالی پیش مادرم برگردم. اومریض بود. رنج میکشید، دکتر بدون پول معالجه نمیکرد ، دواخانه مجانی دوا نمیداد ، امریکائیها دیگر احتیاج بمناظر رم نداشتند. زندگی مثل یك غار سیاه وهولناك مرا بکام خود فرومیکشید.

ــ دختر جان، بیا اینجا... تابلو هایت را بیار ببینم...

بطرف صدا برگشتم و مردی را دیدم که قیافه‌ای موقرومهربان داشت، تبسم عطوفت بار پدرانه‌ای روی لبانش نقش بسته بود، با نگاه ترحم آمیزی سراپای مرا برانداز میکرد. او یك افسر امریکائی بنام «والتر جونز» بود که یك پای خودرا درجنك ازدست داده بود. مرا سر میزش نشاند ، بگارسن دستور داد برایم غذا بیاورد، ازسر گذشتم پرسید و بدرددلم گوش داد، تابلوهایم را تماشا کرد ، یکی از آنهارا برداشت ویك بسته اسکناس کف دستم گذاشت ...

***

پس ازسالها من و «والترجونز» یکدیگر رادر این سالن خلوت هتل «والدورف آستریا» بازیافته بودیم و ازخاطرات گذشته صحبت میکردیم . او حالا دیگر لباس افسری بر تن نداشت بلکه کارمند باز نشستهٔ یك بانك نیویورك بود وزندگی آرام و ساده‌ای را میگذرانید، ومن...

ــ راستی خبردارید که آن تابلوهای قدیمی شما حالا در آمریکا باچه قیمت های سرسام آوری بفروش میرسد؟ بعضی ازسربازانی که آنهارا نگاه داشته اند حالا هر کدام را بچندهزار دلار میفروشند، فقط بخاطر اینکه درزیر این تابلو ها امضای «جو آنالولو بریجیدا» دیده میشود !

در آنوقت اسم کوچك من «جو آنا» بود و بعداً آنرا به «جینا» تغییر داده‌ام. فکری بخاطرم رسید ورو به «والتر» کرده پرسیدم :

ــ شما چطور؟ شماهم تابلوئی را که ازمن گرفته بودید فروخته اید؟

یك محکمی بسیگارش زدوازمیان حلقه‌های دود یك لحظه در چشمان من خیره شد، بعد گفت:

ــ نه، من آنرا نفروخته‌ام، هرگزهم نخواهم فروخت. آن تابلوی کوچك از گرانبهاترین یادبود های زندگی من است، نه بخاطر اینکه امضای شما در زیر آنست و شماحالا معروفترین و محبوبترین هنرپیشهٔ سینما هستید، بلکه ازاین جهت که آن تابلو، در یك شب بارانی ازدست یك دختر فقیر ولی شرافتمند ، که درتلاش پول برای مداوای مادر بیمارش اشك ریخته، بدست من رسیده است . این قبیل یادبودهارا با پول نمی‌شود معاوضه کرد ، این قبیل خاطرات را بپول نمی شود فروخت...

دنباله این خاطرات درشماره آینده

شماره اول

باحوا دورجهان

دختر وپدر ، دو رقیب سرسخت !



● اخیراً در پاریس حادثه جالبی اتفاق افتاد که درروزنامه‌هاومحافل ادبی بعنوان یك پیروزی تازه جنس لطیف قلمداد شد .

شرح قضیه از اینقرار است که هیئت داوران جائزه ادبی «کارون» که همه ساله ببهترین کتابی که در تجزیه وتحلیل روح زن نوشته شده باشد تعلق میگیرد ، وقتی که خواستند برنده جایزه امسال خودرا تعیین کنند ، گرفتار محظور عجیبی شدند زیرا از میان کتابهای برجستهٔ سال فقط دو کتاب مناسب برای دریافت جایزه تشخیص داده شده بود وعجب اینکه نویسنده یکی ازاین دو کتاب «آندره شامسون» عضو آکادمی فرانسه ومؤلف کتاب دیگر دختر او «فردریك ابرار» بود وهیئت داوران میبایست از میان این دورقیب یکی را برای دریافت جایزه انتخاب کنند وسرانجام پس ازجرو بحث فراوان باکثریت آراء کتاب دختررا بر کتاب پدر ترجیح دادند.

اززندگی حافظ فیلمی تهیه میشود

● «مارینا ولادی» هنرپیشهٔ زیبای فرانسوی که همسر «برت حسین» کارگردان معروف ایرانی میباشد ، ضمن مصاحبهٔ با خبرنگار مجلهٔ «سینه موند» گفته است که بزودی همراه شوهرش برای تهیهٔ فیلمی ازروی زندگی حافظ شاعر معروف ایرانی بایران مسافرت خواهد کرد

«دبرت حسین» شوهر مارینا که اکنون از بهترین سناریو نویس‌ها وکارگردانهای سینمای فرانسه است ، فرزند «امین‌الله حسین» موسیقی‌دان شهیر ایرانی میباشدوهنوز وطن خود ایران را ندیده است .

ملکه گربه‌هاوملکهٔ خوشگلها درکنارهم !



✻ در پاریس عده‌ای از خانمها ازفرط علاقه‌ای که بگربه دارند ، باشگاهی بنام «کات کلوب» یعنی باشگاه گربه‌ها تأسیس کرده‌اند واین باشگاه هرسال طی مراسم خاصی ملکهٔ وجاهت گربه‌هارا انتخاب میکند. امسال یك گربهٔ ایرانی باسم «زهره» بعنوان ملکهٔ وجاهت گربه‌ها انتخاب شد وعجب اینکه صاحب این گربه ، «بتی شری» خودش نیز ملکهٔ زیبائی امریکا در سال ۱۹٥٦ بود ! «بتی شری» که دراینجا عکس اورا باگربه ملوسش می بینید ، «زهره» را بمبلغ ۱۷٦۰ دلار ازیك تاجر عرب خریده است وچنان باوعلاقه دارد که یك لحظه جدائیش را تحمل نمی کند ... خوش بحال زهره !

تحولی که زنان ایران :

بقیه ازصفحه ۲

امروز دنیای متمدن بهر فردی چه‌زن وچه‌مرد حق‌میدهد که به‌امور وشئون کشور خود علاقمند بوده حق مداخله واظهار نظر و عقیده ای در آن داشته باشد.

زنان ایران سالیان‌درازی است بچشم‌می بینند که‌دولتها ومقامات‌مربوطه باتشکیل‌سازمانهای اقتصادی وعمرانی و ترتیب بر نامه های هفت ساله در کوشش وتلاش می باشند که در اوضاع اجتماعی کشور تحولی‌ایجادگردد ودر وضع اقتصادی و معاش مردم بهبود حاصل شود اما متاسفانه اغلب این زحمات بهدر میرود و نتیجه مطلوب عایدنمی گردد روزبروز زندگی برعامه مردم‌سخت تروتنگتر میشودو بدبختانه کسی نیست‌سئوال کندچرااینطور است؟ آیا چه باعث میشود که موفقیت قابل توجهی‌عاید نمی گردد؟ مثل اینکه‌خرج ملیاردها‌تومان‌وریال آب‌شده‌و بقلب‌زمین فرومیرود واثری از خودنمی گذارد .

مازنان‌ایران‌باین حقیقت اذعان و ایمان داریم تااینکه اخلاق‌ومعنویات مردم‌اصلاح نشود تااینکه در قلب وایمان آنها تحول حقیقی ایجاد نگردد وتااینکه یکایک‌افراد مردم ازروی خلوص‌وایمان به‌پیشرفت جامعه و بالا رفتن سطح معاش عمومی علاقمند نشوندوسعادت‌حقیقی جامعه‌را دررفاه عموم‌مردم وطبقات زحمتکش‌ندانند ونفع جامعه رابنفع‌شخصی ترجیح‌ندهند سیل‌ملیونهادلارو تومان‌درد مارا دوا نخواهدکرد

مازنان ایران در این سال جدید انتشارمجله اطلاعات بانوان را مغتنم شمرده ودر صفحات این مجله فکربکر وتازه‌ای را بدولتها ومقامات‌مربوطه پیشنهاد میکنیم‌وتقاضاداریم ازاشخاص ذی صلاحیت مانند علمای روانشناس اشخاص‌دانشمند و فاضل وباتجربه از اربابان مطبوعات از روحانیون عالی مقام و روشنفکر که بمقتضیات روز وزمان کاملا واقف و آگاه باشند و مخصوصا ازعده‌ای بانوان تحصیلکرده و خدمتگزار بجامعه دعوتی بعمل‌آید وبه‌آنها اجازه‌داده شود که درباره اصلاح معنویات وروحیه عمومی نقشه ها وبرنامه‌های موثری طرح‌نمایندو بموازات برنامه‌های‌اقتصادی‌وعمرانی‌همین برنامه‌های‌معنوی‌واخلاقی نیزاجراگردد.

شکی نیست‌که ترقی وتعالی هرقومی بسته به‌افرادنیرومندوکارکن وشاداب وزنده‌دل‌ودرعین‌حال‌درست و باایمان‌است

زنها که اولین مربی حقیقی هر جامعه می‌باشند در پایه گذاری چنین روحیه ای در دل افراد سهم بسزائی دارند . بر عهده بانوان دانشمند و روشنفکر ایرانی است‌که در اصطلاح معنویات افراد و جامعه قدمهای سودمندی برداشته باانتشار افکار و عقاید خوددر این مجله وشرکت در جمعیتهای بانوان با یکدیگر همکاری نموده درایجاد تحول معنوی وتقویت ایمان‌وروحیهٔ‌مردم بیش‌ازپیش‌کوشش وتلاش نمایند

بچه امروزی

● پرویز کوچولوباپدرش در خیابان‌راه میرفت: خانم شکم گنده‌ای که‌حامله بود ازمقابل آنها رد شد ، پرویز پرسید: آقا جان چراشکم این‌خانم‌اینقدر بالاآمده است ؟ پدر برای‌اینکه سئوال بچه رابی‌جواب نگذاردگفت:

مرض‌استسقا دارد! بچه‌پرسید استسقا یعنی‌چه ؟

پدر : یعنی‌مرضی که‌شکم‌آدم راپرازآب میکند ! پرویز فکری کرده گفت پس‌اگر آن‌بچهٔ‌کوچولو شنا بلدنباشد غرق‌خواهدشد؟!

مسافرت‌خارجه

● جوانی میخواست‌نامزد خودرا ببوسدولی چون برادر کوچکش دراطاق بودخجالت میکشید ، این بود که یکریال باودادو گفت از اطاق خارج شود. بچه ازاطاق‌بیرون ررفت ولی باز ازپشت پنجره مشغول تماشا بود ، جوان باو گفت دور شود ولی اوجواب داد : مگرتو یکریال بمن‌ندادی که از اطاق خارج شوم؟ منهم خارج شدم . دیگرچقدردورتر بروم، توقع داری با یکریال به خارجه مسافرت کنم!

آرزو

● برای «رویا» کوچولو پدرش چند اسباب بازی‌قشنگ آورد ، رؤیا خیلی خوشحال شد وگفت : اوه باباجون، تو چقدر مهربان هستی‌ایکاش من چندتا از این باباها داشتم ؟







موهای دم‌اسبی!

درس عبرت

● بچه:مادرجان-شب بخیر.

مادر : شب بخیر عزیزم . برو دایه‌اتراهم ببوس وباوشب بخیر بگو

بچه:میترسم اگراورا ببوسم نشگونت بگیرد

مادر - نه‌جانم برای چه نشگونم بگیرد..؟!

بچه- چه‌میدانم همین‌بلائی است که‌همیشه‌سرپدرم‌درمی آورد!

بقیه لکه

راستی‌میل‌داریدبخانواده‌تان‌اطلاع‌بدهیم؟

دختر که‌تااین‌لحظه ناله‌میکرد، ساکت شدو باآن دوچشم درشت‌سیاه بطرف بهرام‌برگشت :

-خانواده؟ خانواده‌من؟

- بله، اگر مایل باشید بانها اطلاع میدهیم . راستی‌اسم‌شماچیست، در این وقت‌شب، در میان‌مه‌وطوفان بخیابان آمده‌بودیدچه کنید؟

دنبالهٔ این سرگذشت در شماره آینده :

بیماری که هیچکس اورا عیادت نکرد ...

بازیچه

بقیه ازصفحه ۸

ملیحه بی‌اختیار نگاهش ازروی آئینه بطرف دخترش ، کشیده شد ، دخترك بهمین زودی ، عروسکهایش راجلوش ولوکرده‌و بدنبال تیکه‌پارچه ای ، دور خودش میچرخید ملیحه از دیدن دخترش بیاد بچگی خودش‌افتاد بیاد وقتی‌که دخترکوچکی بود ومثل حالای فریده با یك مشت خورده ریز سرگرم بازی بود .

یکمرتبه قیافه مادرش درنظرش مجسم شد ، چه زن خوبی بود ، چه زن مهربانی بود ، ولی حیف ، چه زود اورفت وزن پدرآمد .

ملیحه ندانست که چطور شد ، فقط دیدکه یکروز مادرش باگریه و زاری ازمنزل بیرون رفت و دیگر برنگشت .

ازآنروز ببعد ملیحه‌زیرچنك زن پدر افتاد ، زن پدری که مثل زنبور چز میزد و نمیگذاشت آب خوش از گلوی‌نه‌ملیحه‌و نه برادرش پائین برود. ملیحه بعدها شنیدکه‌مادرش بعدازاینکه طلاقش دادند بخانه پدرش رفت ، و درآنجا بس‌ازمدتی‌دق‌مرك‌شد: «عجب منهم باید بخانه پدرم برگردم ؟ باید آنجا یك‌لقمه نان صدقهٔ سرزن پدر بخورم ؟ دخترم باید سرنوشتی شبیه سرنوشت خودم پیداکند؟ فریدهٔ منهم باید زیردست زن‌پدر بیفتد ؟ نه‌نه ، من‌نمیگذارم . فریده ، فریده جان بیا باشو، زودباش ، زودباش ، » ملیحه درحالی‌که باصدای بلنداین جملات‌را میگفت بطرف دخترش پیش رفت و فریده‌راکه ازترس گریه‌اش گرفته‌بود، بغل‌کرد ، اورا بسینه‌اش فشرد و در حالی که اشك میریخت باصدائی که درگلویش میشکست گفت : «نه‌نه ، فریده‌جان گریه‌نکن، من نمیگذارم تو زیردست زن‌پدربیفتی، خودم باکلفتی ترا بزرگ میکنم ، بالاخره روزی خواهد رسیدکه.دیگرزن بازیچهٔ هوی وهوس مرد نخواهد بود...

***

ظهروقتی که مهدی بمنزل آمد ، ازملیحه ودخترش‌اثری ندید.آنوقت از روی رضایت لبخندی زد وباعجله بسروقت پدری زن تازه‌اش‌رفت...

روزنامه اطلاعات

بخش اطلاعات بانوان

صاحب امتیاز : عباس مسعودی

دو شنبه ها منتشر میشود

تکشماره ۵ ریال

جای اداره تهران خیابان خیام

۷۲۰ دختر ...

بقیه ازصفحه ۲٤

- اصولا من ازبچگی عاشق هنر بودم وهرهنری که وسایل فراگرفتن آن برایم مهیاشود یادمی گیرم.

بنقاشی هم همیشه علاقه داشتم ودارم وتابحال چندین تابلو کشیده‌ام والبته بیشتر بسبك كلاسيك كارمی کنم ولی این که پرسیدید چندساعت ازوقتم صرف این کارمیشود بایدبگویم که بستگی بحالت درونیم دارد وهروقت سرشوق باشم ساعتهای متمادی کار میکنم ولی گاهی میشود که هفته‌هادست بتابلو نمیزنم.

مشوقین من معلمم خانم نشاط و آقای شمس آوری مدیر دبیرستان بودند. آقای دکتر مهران وزیر فرهنك نیز برای تشویق کتابی بعنوان جایزه بمن دادند.

خواستم بپرسم «در آینده میخواهید چکاره بشوید؟» ولی ازترس اینکه مبادا بگوید «دکتر درطب!» خودداری کردم معذلك این نکته واقعا عجیب بودكه ۸۰ درصددختران شاهدخت طبق تحقیقاتی که من کردم میخواهند دکتر در طب شوند!

البته آرزو برجوانان عیب نیست ولی بشرط اینکه مثل خودمن بیك تیر کنکور دانشکده پزشکی از کارزار برنگردند...

شما چه عقیده دارید

بقیه ازصفحه ۷



ولباس وحتی جزئیات زندگی خانوادگی زن باید مرتب باو مراجعه کند وپول لازم‌را بمقدارمعین بگیردوخرج ضروری را انجام دهد و باین ترتیب زن در خانواده کمترین مسئولیت اقتصادی ندارد بهیچوجه نمیتوان اورا صاحب زندگی دانست بلکه درچنین خانواده ها همسران بیش ازکارگران خانه اختیار مالی ندارند.

اما دسته دیگر کسانی هستند که کلیه درآمدشان رادراختیارهمسرانشان میگذارند وبدون اظهارنظر و امرو نهی اورا آزادمیگذارند که هرطور صلاح میداند خرج کند وبهر صورت سروته زندگی رابهم آورد وبداندكه ظاهر وباطن درآمد مرد در دست اوست. درین خانواده‌ها زن شخصیت واستقلال دارد ودرضمن احساس میکند که شریك زندگی مرد است اماهمیشه این‌خطر موجود است که زن نتواند ازروی متانت و تسلط بر نفس از ولخرجی وافراط جلوگیری کند.

بنا بر این بنظر شما چه باید کرد؟

۳۵ میلیون فرانك، قیمت يك كتاب!



«فرانسو آزساکان» دختر بیست سالهٔ فرانسوی که باانتشار دو کتاب «سلام برغم» و نوعی «لبخند» شهرت جهانی یافته ومیلیونها ثروت بدست آورده است، هفتهٔ قبل اعلام کرد که تألیف سومین کتاب خودرا بپایان رسانده و بزودی آنرا انتشار خواهد داد. «فرانسو آزساكان» هنوز عنوانی برای کتاب جدید خود انتخاب نکرده‌ولی‌حق‌چاپ وانتشار آنرا بمبلغ ۳۵ میلیون‌فرانك بيك كتابفروش پاریسی فروخته‌است.

مشكلات خودرا باما درميان گذاريد

«اطلاعات بانوان» نهایت اشتیاق‌را داردكه باخوانندگان عزیزخودهرچه بیشتردر تماس ومکاتبه باشدو برای رفع مشکلات زندگی ایشانرایاری و راهنمائی کند.

● سرویس مخصوص که برای پاسخ بخوانندگان عزیز ترکیب داده‌ایم شامل هیئتی است ازيك روانشناس مجرب ويك خانم دنیادیده وسردوگرم چشیده - يك متخصص زیبائی ومد - يك پزشك تغذیه و بهداشت - يك پزشك اطفال وكليه اعضای این هیئت بانهایت علاقمندی و دلسوزی برای رفع هر گونه مشکلی که درزندگی شما پیش بیاید آماده‌اند.

● سوآلات ونامه‌های خودرا برای ما بفرستید ومطمئن باشید که با دقت مورد بررسی قرارخواهد گرفت وجواب داده خواهدشد.

● چنانچه نمی خواهید عین سوآل شمادرمجله منعکس شود تذکر دهید یااگر مایلید که جواب خصوصی بشما بدهیم آدرس کامل خودرا قید کنید.

● بطور کلی بنامه‌های بی امضاءپاسخ داده نمی‌شود اما چنانچه شمانمیخواهید اسم‌صریحتان درج گردد، ماامضای شما رامحفوظ خواهیم داشت.

دنباله زن منهم..

او نیزكه بابرداشتن قوزدماغش شروع شد روز بروز شدت می یافت. هیچکس جرئت نداشت کلمه حرفی که مطابق میلش نباشد باو بزند. هردو نفری که باهم حرف میزدند ومی خندیدند فوراً زنم بتصور اینکه در باره دماغ او صحبت میکنند بغض میکرد وقیافه ماده پلنگی راكه بخواهد ازبچه‌هایش دفاع کند بخود میگرفت.. .وضع زندگی خانوادگی ما نیز برهم خورد. پسرم که سابقاً آنقدر بمادرش علاقمند بود حالا دیگر بصورت غریبه ای باو مینگریست و کلفت پیرمان هروقت چشمش بصورت او میافتاد استغفار میکرد. خود من هم بنظرم میآمدکه دراطاق عمل بیمارستان، بازن‌دیگری ازدواج کرده‌ام. زنی که تا اندازه‌ای زن‌خودم بود. اماكاملاهم‌زن‌خودم نبود. زن دیگری‌هم نبودو كاملازن‌من‌هم نبود... نمیدانم.. شاید زن دماغش بود!..

اکنون مدتی ازآن روزهاگذشته است.. من دیگر بزندگی جدیدی که بعدازتغییر دماغ زنم شروع‌شده‌عادت کرده‌ام. دیگر از اینکه زنم ازبیخ حلق حرف میزند ومن گاهی يك كلمه ازحرفهایش را نمی‌فهمم، ازاینکه ده ماه از سال رادکام است واز دماغش که هنوز هم مثل بلور صورتی رنك میدرخشد آب میآید، از اینکه جای تاولهای زیر چشمش بشکل مهرآبله درآمده است، ازاینکه گوشش‌سنگین شده وحرفهای‌مرا نمی شنود، ازاینکه دیگر نمیتواند مثل سابق‌راه برود و لنگی محسوسی دریکی ازپاهایش‌دیده میشود، ازاینکه بابسیاری ازآشنایان قدیم دعوا و ترك مراوده کرده‌ایم و فقط باچند نفری که آنها هم دماغشان را به‌اره و سوهان جراح سپرده‌اند آمد ورفت داریم، ناراحت نیستم.. ناراحتیم‌فقط ازاین‌است که ازچندروز پیش‌زنم متوجه شده‌که دماغش‌بسرعت «نشست» میکند ونوك برگشتهٔ آن روبپائین میآید و به‌گفته دکتر عمل سومی لازم‌است تابرای همیشه دماغ را بيك‌شكل نگاهدارد..

حالا دیگر من خوب می‌فهمم که وقتی مورخین نوشته‌اند «اگر دماغ کلئوپاتر اندکی کوتاهتر بود وضع جهان دگرگون میشد» حق‌داشته‌اند. اگرشماهم میخواهید باهمیت دماغ‌در زندگی خود پی ببرید بفرستید زنتان دماغش را عمل کند. ولی من که باخود عهدکرده‌ام، برای پسرم زنی که‌چلاق وکور وکر ولال (مخصوصالال) باشد بگیرم ولی زنی که دماغش کوچك و نوك برگشته نباشد نگیرم.

♠♣♥♦ مسابقات ♦♥♠♣

شرکت کنندگان درمسابقات توجه کنند

♠ قسمت مسابقات اطلاعات بانوان برای هریك از سه مسابقه زیر "جوایز مخصوصی در نظر گرفته است که با اجازه شما فعلا اسم آنهارانمی بریم ولی وقتی که انشاالله برنده شدید یکروز در منزل نشسته اید بسته ای برای شما میآورند و موقعی که سرش راباز میکنید می بینید جایزهٔ ممتازی است که هرگز انتظارش را نمی کشیدید .

♠ بنابراین شرکت درمسابقات ما لطف مخصوصی دارد ولی باید باین چند نکته توجه کنید .

♦ جواب مسابقات باخط خوانا باید نوشته شده باشد و نام و نام خوانوادگی و آدرس کامل شرکت کننده باید در آن بطور وضوح قید شده باشد.

♣ نتیجه هر مسابقه برای اینکه اهالی محترم شهرستانها هم بتوانند در آن شرکت کنند ،همیشه در چهار شماره بعد اعلام خواهـد شد و بنابراین نتیجه مسابقات ایـن شماره را در شماره ۵ خواهید یـافت .

بفرمائید این گوی و این میدان..

ایندختر خانم رکوردبند بازی راشکست

● در فرانسه دختر جوانی موسوم به «باری» که بندباز معروفی می باشد درست ۳۴ ساعت و ۱۵ دقیقه روی سیم ایستاده و با نواع عملیات خطرناك دست زد.

ایندختر خانم توانست بدین ترتیب رکوردرا بشکند، رکورد سابق ۳۴ ساعت و ۴ دقیقه بود که یك بندباز سوئدی باسم «الن لند برك» بدست آورده بود.

فعالیت بانوان

● مطابق آمار منتشره در امریکا از هرسه نفر کارهای مختلف از وزارت و وکالت گرفته تا کسب و کارگری و غیره میکنند یکنفر زن است.

سال گذشته کـه ۶۵ میلیون نفر برای تامین زندگی خود کار و فعالیت کرده اند ۲۱ میلیون نفر از آنهازن بوده اند.

فلسفهٔ لباس زن !

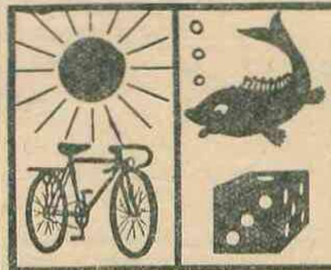
● یکی از فلاسفهٔ چنین میگوید: «مد لباس زنان درهرعصروزمان ازیك حیث باهم مشترك است و آن سعی در توافق دادن رعایت عرف و آداب اجتماع است بامیل فطری وطبیعی زن از جلوه دادن زیبائیهای اندام وعاری شدن از لباس ! »

مسابقه تقسیم



♠ دراین شکل مستطیل تعدادی مورچه وپروانه وسوسمار و عنکبوت دیده میشود که شما باید بوسیلهٔ خطوطی که رسم میکنید مستطیل را بچهار قسمت مساوی تقسیم نمائید بنحوی که در هر یك از قطعات تقسیم شده باندازهٔ مساوی مورچه و پروانه وسوسمار وعنکبوت وجود داشته باشد.

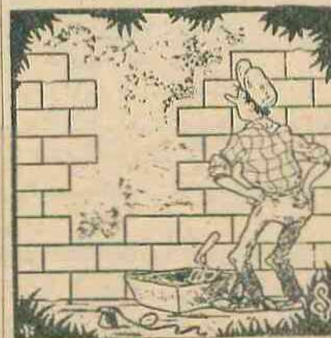
مسابقه شباهت



♣ درشکل فوق دردوقسمت مجزا یك ماهی و یك طاس و یك خورشید و یك دوچرخه وجود دارد وشما باید بگوئید که درهر یك ازاین دوشکل، هر یك از آن دوشیئی درچه چیز بهم شباهت دارند.

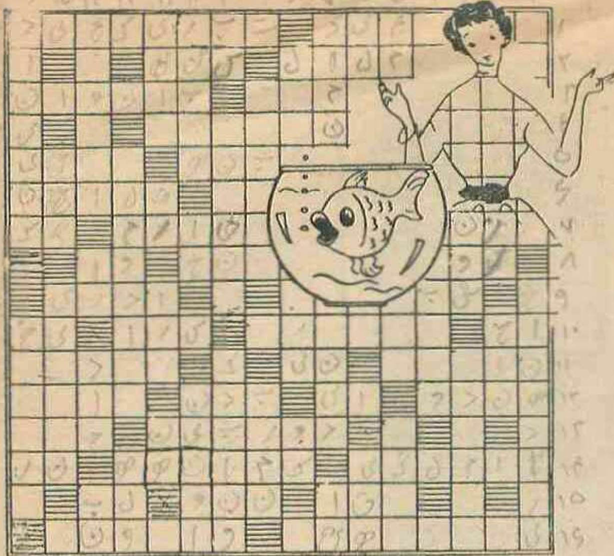
مثال: بادبزن و یخ درخنك کردن بهم شباهت دارند...

مسابقه دیوار



♦ این استادبنا مشغول ساختمان این دیوار بود که بعلت تمـام شدن مصالح ناچار دست از کار کشید وحالا متحیر مانده است که برای اتمام دیوار چند آجر باید تهیه کند. برای کمك باو شما قلم بردارید و حساب کنید و از نتیجهٔ محاسبه مارابی اطلاع نگذارید.

جدول مخصوص بانوان



درکنار جدول ازراست بچپ وبالا بپائین از ۱ تا ۱۶ نمره بگذارید

افقی : ۱- هنوز مدت زیادی ازآن نگذشته است - وشما بازهم میتوانید بدوستان وعزیزان خود بگوئید ۲ - اندوه وناراحتی - آداب و رسوم ۳- ازخوبان آسانتر بدل توان گرفت - امیدواریم این مجموعه پسند خاطر ایشان قرارگیرد ۴- مظهر لطف وزیبائی ۵- بارسفر - هدیه نوروزی ۶ - سنك قلاب ۷- بایکدست گهواره را تکان میدهد و بایکدست دنیارا - دوست من ! - ازمجلات معروف زنانه خارجی ۸- خانمها مخصوصاً بزیبائی آن اهمیت زیاد میدهند - ازلوازم دوزندگی - میگویند تکیه کلام خانمهاست ۹- غالباً گربه درآن سموراست ! - نشانی ۱۰- برادر - معلوم نیست چرا بآن زشتی ازشیرینی لقب گرفته است - خانه - میخ سرکوفته ۱۱- آدمهای دله بیشتر میزنند - شکوه گوی جدائی - دراینجا قدرآزادی را بهتر می شناسند ۱۲- هندیها - ازانواع بازی - تن - گواه زیبارو ۱۳ - کمك دیده دردیدن فاصله بسیار - رخسارزیبارا باآن تشبیه کرده اند ۱۴- دورانی که معمولا در زندگی زنان شوهردار پیش میآید - ازآلات طرب ! - جنس خشن ۱۵- سابقاً مردان خود را نسبت بزنان چنین میدانستند ولی حالا ؟ - گهواره بندی وجرمی ؟- هدف بوسه شیرین ۱۶ - ازتنقلات لرزان - سر را جای بالا میدهدارد.

عمودی : ۱- ازاولین ومهمترین وظایف زنان ۲- فلزی است - ازعناوین آقا ۳ - انشاءالله دور ازنیش درکام شماریزد - شادان و راضی ۴- سابقا برای آنکه "دختران نشوند بالای سرشان میخ میکوبیدند ۵- اخوی ابوی - یکی از زنان نویسنده معاصر فرانسوی - لب یاررا شاعر حرارتی مزاج چنین وصف کرده است ۶ - بولروی شلیته - ! معمولا باید بدورگردن باشد ولی درلباس شب خانمها تـا بالای سینه وپائین پشت میرسد ۷- از لباسهای زنانه - سابقاً فقط روی نان می نشست ولی تازگی قاطی آجیل هم شده است !- ازغذاهاست ۸- بازی کردن - واحدنمك- منقارشکسته ۹- ترس- ازانواع سیگار ۱۰- کافی است - کدبانوی شیرازی با سلیقه بیشتر تهیه میکند - صفحه شما دراطلاعات ۱۱- متراکم وبسیار - حرف درد - پایتخت آشور ۱۲- از دانه های رنگی - طره زلف بسیاری از خانمها ازآن است - پول خارجی - لفظ نفی ! ۱۳- همه پیشرفتهائی که نصیب بشریت شده در پرتو آن است - میوه خوشگل ۱۴- نشانه تشخص - واحدسطح - درطلب دانه بآن میافتند - از پایتختهای اروپا ۱۵ - سوغات قزوین - یکی از شهرهای زیبای ایران ۱۶- رقاص خانه - زن ومرد هردو خوب است چنین باشند.

حل این جدول سه اشتراك سه ماهه اطلاعات بانوان جایزه دارد-پاسخ درست ونتیجهٔ مسابقه درشمارهٔ پنجم- مدت قبول جوابها تایکماه ازاین تاریخ است

لی لا
و مجنون

اگر «لیلی ومجنون» سر ازخاك بردارند و زندگی دوباره یابند فکر میکنید در دنیای امروز چه وضعی نسبت بهم داشته باشند؟

کاریکاتوریست ما دراین فانتزی مصور که درشماره های آینده نیزادامه خواهد داشت ، زندگی لیلی ومجنون قرن بیستم را باین صورت مجسم کرده است. ←























یك مسابقهٔ بی سابقه

اگر این شماره را بدقت خوانده‌اید این جوایز بزرك متعلق بشماست:

۲ چرخ خیاطی مارشال - ۲ دستگاه رادیو شارپ - ۵ چراغ خوراکپزی کلمن - ۵ چراغ توری کلماکس - ۱۰ دوره مجانی آموزش ماشین نویسی در آموزشگاه قهرمان

خانمهای گرامی، دختران عزیز، آقایان محترم!

مجله‌ای را که برای راهنمائی شما و سرگرمی شما تهیه کرده‌ایم ورق زدید، ولی آیا همه مطالب آنرا خوانده‌اید؟ هدف ما این نیست که شما فقط این مجله را بخرید و ورق بزنید و نگاهی به تیترها و عکسهایش بیندازید.

ما علاقه‌داریم که شما این مجله را از صفحهٔ اول تا آخر، بدون انداختن یك «واو» مطالعه کنید

اما ... این تقاضا را مفت و مجانی از شما نمی کنیم، چندین جایزه بزرك بشما میدهیم . این جوایز که تماما لوازم زندگی و خانه شماست، با نهایت دقت از بهترین نوع انتخاب شده است . راه بدست آوردن آنها هم خیلی آسان است کافی است که شما این شماره را واقعا از سر تا ته بدون انداختن یك «واو» خوانده باشید، در این صورت در نهایت سهولت میتوانید باین ده سوآل جواب بدهید :

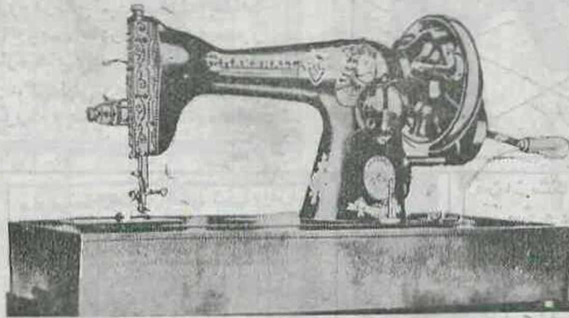
● ۱- صندلی آقای حجازی چندسال سابقه خدمت دارد؟
● ۲- خواهر خانم نیر سعیدی کیست ؟
● ۳- بهرام به میترا چه گفت که وی از شنیدنش یکه خورد؟
● ٤- جینا لولوبریجیدا در کجا بدنیا آمده است؟
● ٥- در دبیرستان شاهدخت چند نفر مجانی تحصیل میکنند؟
● ٦- «زن من» چندفعه دماغش را عمل کرد ؟
● ۷- ششمین عیبی که بخانمها گرفته شده چیست ؟
● ۸- مهدی چه ساعتی بمنزل برگشت که با ملیحه گفتگویش شد ؟
● ۹- «من» به مادر بزرگم چه وعده داده بودم ؟
● ۱۰ - برای ساختن کرم شکلات چه مقدار شیر لازم است؟

اکنون برای سهولت کار شما و آشنائی با طرز پاسخ گفتن خود ما یکی از این سئوالات جواب میدهیم و بقیه را بعهده خودتان میگذاریم مثلا : من به مادربزرگم چه وعده داده بودم؟ جواب: یك جانماز مخمل.

اما توجه کنید :

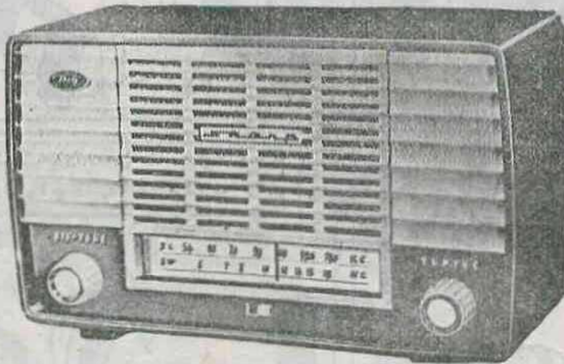
● جواب سئوالات را در نهایت اختصار بنویسید و اسم و اسم فامیل و نشانی کامل خود را فراموش نکنید . ● جوایز بزرك ماهر چهار شماره درحضور همه شرکت کنندگان وهمه کسانیکه مایل بنظارت بر جریان آن باشند قرعه کشی خواهد شد و جوایز شرکت کنندگان شهرستانها بوسیله نمایندگان مجله درمحل ارسال خواهد گردید . ● بعد از چهار شماره جوایز جدیدی انتخاب خواهیم کرد و روز قرعه کشی جوایز فعلی در شماره چهارم باطلاع عموم خواهد رسید . ● سئوالات دهگانه مادر هر شماره ادامه خواهد یافت واگر شما هرهفته باین سئوالات جواب بدهید در قرعه کشی چهار شانس برای خود ذخیره کرده‌اید .

دو دستگاه چرخ خیاطی مارشال



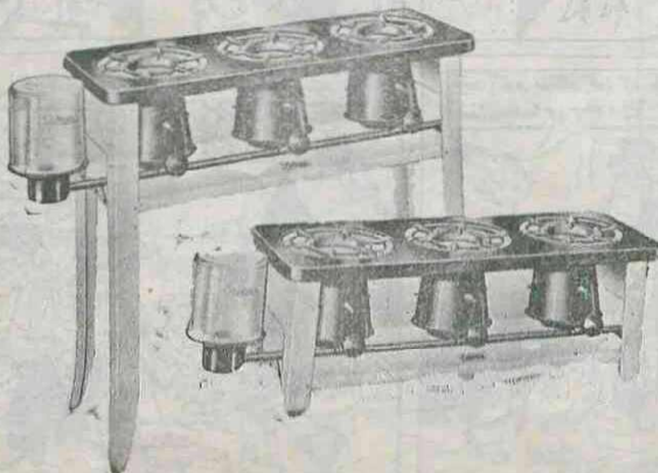
که دردوام واستحکام بی رقیب است وهر زنی آرزوی داشتن آنرا دارد

دو دستگاه رادیو شارپ



رادیوی ظریف و زیبائی که اتاق خواب شمارا زینت خواهد بخشید

۷ چراغ خوراك پزی کلمن



که شهرت جهانی دارد و هر کدبانوئی را از دود و دم آشپزخانه راحت میکند

ده دوره

ماشین نویسی مجانی

در مدرن ترین و کاملترین آموزشگاههای ماشین نویسی تهران یعنی :

آموزشگاه قهرمان

این جایزه مخصوص تهران است و شما درصورتیکه مایل بدریافت آن باشید باید در ورقه جواب خود این موضوع را قید کنید .



۵- چراغ طوری کلماکس ←

اگر برق داشته یا نداشته باشید از لوازم حتمی منزل شماست